بازدید شد
۱۳۸۲

۱۱۳۲۲-ض
کتابخانه مجلس شورای ملی
کتاب خلاصة الطب
مؤلف احمدالله (امام بخش)
موضوع
شماره قفسه ۶۹۰۹
شماره ثبت کتاب
۸۷۸۰۷

مفرح ملکی ...

نسخه ... از ... حضرت ...

حکیم ... دارالشفا ... محمد ... جلاله

حکیم ... الطب

چیلا ناگرموتها کبو ترکیر برادهٔ صندل سفید تخم سنگدانه

تولہ تولہ ۴ماشه ۴ماشه تولہ ۳ماشه تولہ

نمک پوست الائچی خورد خورد خشک بایز ... بالنگو

۲ماشه تولہ تولہ تولہ تولہ

سنگدانہ کوکیلا زردرد زرنب پوست ترنج

۲ماشه ۴ماشه تولہ ۴ماشه

املہ ۲تولہ

مورخه ۱۱ بتاریخ دهم شوال ۱۳۱۱ ھ مطابق ۱۷ اپریل سنه ۱۸۹۴ع

مبلغ ۵ روپیه ... گرفته شد مطابق ...

هندی چیت تاریخ ۲۷ چیت ... ۱۰۰۰

۶۹۰۱
۸۷۸۰۷

ابتدیت من الیوم الخمیس فی التاریخ احدی
عشر من شهر ذی القعده ۱۲۱۶ سنه هجری

رب یسر بسم الله الرحمن الرحیم وتمم بالخیر

حمد نامتناهی ومدح کماهی مر واحدی را سزاست که از کثرت
احدیت بنعت واحدیت متجلی گشته بمقتضای کنت
کنزاً مخفیاً فاحببت ان اعرف فخلقت الخلق
خود بخود از سراپرده وحدت وجود بکثرت شهود جلوه ظهور فرمود
و بفحوای لقد کرمنا بنی آدم از سر عنایت ازلی
علم آدم الاسماء کلها بتعلیم خواص اشیا از هر غذا
و دوا کرامت نوع انسان بر جنس فرشتگان افزود و
درود نامحدود بر سرور کاینات و اشرف موجودات رسول کریم
احمد بلا میم محمد مصطفی صلی الله علیه وآله وسلم راست که

صاحب

صاحب لوای افتخار لولاک و کاشف اسرار لو کشف
الغطاست و نام شیرینش امراض قلوب عاصیان را عین شربت
شفاست و سلام ملک علام بر اهلبیت و اولاد امجاد او
که هر یک مقتدای دین متین و آفتاب راه یقین اند و اصحاب
و احباب او که همه انجم سپهر کمال و ضیای ظلمت بادیه ضلال اند
صلوات الله وسلامه ورضوانه علیهم اجمعین
اما بعد بر اصحاب دانش پوشیده نیست که گوهر تارک جسمانی
که در سلک کون و فساد انتقا دیافته احاطهٔ اصناف
لذات جهان که مقسومه خواص جمه انسان لا تعد ولا تحصی
از عرصه امکان بوجود آمده متصور نیست و جوهر ادراک
بشری را معرفت تمام منافع و مضار اشیا بمودای
لا علم لنا الا ما علمتنا بی بیان ممکن نه و آدم زاد
را اقتضای طبع و کمال استعداد که بر وصول غایت [illegible] مول
مجبول است همت باحصای شمار می گمارد و فی الاطلاع از قوت

قوای ضعیفه خود بدم تمتع بیش از حد میگذارد و چون بدن طاقت
احتمال آن ندارد لاجرم بعلل مختلفه و امراض صعبه مبتلا
گردیده نعمت عظمای صحت را که بنیاد حسن مبدا و معاد است
بر باد میدهد پس قانونی باید که هر دانا بمراعات آن حفظ
صحت خود نماید بنا بر این احقر المتطببین خادم العلما احمد الله
المشتهر به امام بخش متوطن قصبه کرنیور عفی الله عن
شروره که بعد تحصیل و تدریس علوم منقول و معقول عمری
بدار الخلافت شاه جهان آباد حفظها الله عن ظلمات
العباد در جناب آفتاب زبدة المحققین و قدوة المتاخرین
مسیح الزمان حاذق الملک محمد اسحاق خان طاب الله
ثراه مقتبس انوار بوده استفاده قانون نظری و مشق فنون
عملی آن نمود چنانچه کتاب آداب الاطبا در شرح آن مسمی
بمعرکة الآراء در عبارت خیر الالسنه عربی تصنیف کرده
بحضور ساطع النور استاد کامل عرض داشته تشریف قبول یافت

ودرین ایام

و درین ایام از صدمات حوادث متوطن در بلده لکهنو
عمرها الله الی یوم التناد رسیده بمحفل فیض شامل
ممدوح انام و مقبول درگاه خواص و عوام سحاب کرم و سخا
بحر جود و عطا صاحب رای عقده کشای مختار الملک و الملوک
مهاراجه صاحب مهاراجه تکیت رای ادام الله اقباله و
ایده الله دولته بیمینه و شماله باریاب شده مشمول عواطف
گردیده خواست که رساله در قوانین مراعات اعتدال سته
ضروریه که ملاک امر صحت است و احوال فصول و تدبیر صحت
حفظ اعضای رئیسه مرؤسه و بیان مضرت و منفعت
و دفع مضرت فواکه و اطعمه و بقولات و لحومات و مشمومات
که اکثر مستعمل اند و بعضی منافع دیگر بعبارت پارسی سهل
الفهم تحریر ساخته بنظر کیمیا اثر مهاراجه صاحب فیاض زمان
گذراند و از انجا که جمعیت دلی از قلیل و کثیر کتب دست داد
صغیر و کبیر شرط تصنیف او فتاده و حالیا که عرض حرکات

متوالیه اختلاف زمان مجموعهٔ خاطر این خاطر پریشان را
بسان اوراق خزان بر باد داده از کمال بی سر و سامانی
نه کتابی همراه خود دارد و نه اسبابی که از و ورقی بدست آرد
ناچار بطریق المورخی از انچه منقش لوح خاطر بی خطر از
مصنفات ذی اعتبار داشت در عین تلاطم امواج بحر
تشویش و کثرت بسیار حالت خویش اوراقی چند نگاشت و
از نظر اهل کمال هنر بین عیب پوش چشم توقع انکه اگر
بمقتضای الانسان من النسیان سهوی و خطائی بجای رفته
باشد از کلک راستی خط عفو بران درکشند و بقلم صحت
رقم حتی الامکان باصلاح ان کوشند و هر چند از تیر باران
طعن زبان درازان بعضی اهل زبان که بکمال نقصان
این را اظهار بتجر خود میدانند احدی از حکماء و علماء متقدمین

و متاخرین محفوظ نمانده لیکن | پیش ازین گفته اند اهل سلف
عذر من صنف قد استهدف | امیدوار انکه بعین عنایت

منظور فرموده

منظور فرمایند چون سلیمان هدیه از مور قبول دارند و این
زاویه نشین بادیه خمول را بکمال مرحمت یاد دارند و الله
الموجود المتعال و هو المقصود فی کل حال و این
رساله که الحاوی الطب موسوم شده مشتمل است بر مقدمه و
دو باب و ضمیمه مقدمه در بیان حفظ صحت بدن اجمالاً
باب اول در بیان اسباب ستهٔ ضروریه یعنی شش چیز که زندگی
انسان بغیر ایشان نشود مشتمل است بر هفت فصول
فصل اول در بیان هوا فصل دویم در ذکر ماکول یعنی
چیزهای که خورده شوند فصل سیوم در ذکر مشروب یعنی انچه نوشیده
شود از آب و غیرها فصل چهارم در حرکت و سکون بدنی چون رفتن
و دویدن فصل پنجم در حرکت و سکون نفسانی چون سرور و غم
و غصه فصل ششم در خواب و بیداری فصل هفتم در حفظ
صحت بتعدیل احتباس و استفراغ یعنی نگاه داشتن انچه
در بدن داشتنی است و دفع ساختن انچه از بدن بیرون

کردنیست باب دویم در حفظ صحت اعضاء سر و مردم از سر تا پای
مشتمل است بر شانزده فصول فصل اول در حفظ صحت
سر فصل دویم در حفظ صحت چشم فصل سیوم در حفظ
صحت سمع یعنی شنیدن فصل چهارم در حفظ صحت
شم یعنی بوئیدن فصل پنجم در حفظ صحت ذوق یعنی
چشیدن فصل ششم در حفظ صحت آلات تنفس یعنی
حلق و سینه و حجاب و قصبه ریه و ریه که بواسطهٔ ایشان کرز
از راه حلق هوا بدل رسد فصل هفتم در حفظ صحت دل
که رئیس اعضاست فصل هشتم در تدبیر حفظ معده
فصل نهم در حفظ صحت کبد فصل یازدهم در حفظ
صحت امعاء یعنی رودها فصل دهم در حفظ صحت سپرز
که هندی تلی گویند فصل دوازدهم در حفظ صحت گرده فصل
سیزدهم در بیان مثانه که بول در آن ماند فصل چهار
دهم در ذکر خصیتین که آب منی در آن ماند فصل پانزدهم

در بیان قضیب

در بیان قضیب و ذکر روغنی که جهت درازی و آگندی
قضیب بکار آید و ادویه مجربه سوزاک و آتشک و نسخه
ازموده باه و امساک فصل شانزدهم در حفظ صحت رحم و بیان
بهترین اقسام زنان و اشکال جماع و علامات حمل و آنچه ازان
انگه زن حامله خواهد شد یا نه و شناختن آنکه در شکم پسر است
یا دختر و تدبیر یکه زن بآن حمل گیرد و اگرچه نا امید شده باشد
و تدبیر آسانی زائیدن زن اگر دشوار افتد و ادویه تنگی و
خشکی و لذت جماع بسیار و فواید دیگر ضمیمه در بیان حبوبهای
و نانها و گوشتها و تره‌ها و ترکاریها و روغنها و شیرها
و میوجات و خوشبوها و مصالح طعام مشتمل بر هفت فصول
فصل اول در ذکر حبوبها و نانها فصل دویم در ذکر گوشتها
فصل سیوم در تره‌ها و ترکاریها و ذکر خواص آن و تنباکو
فصل چهارم در بیان روغنها و شیرها فصل پنجم در
بیان میوجات و خواص شهد و سرکه فصل ششم در بیان

چیزهای خوشبو از صندل و گل سرخ و گل سیوتی و کیوره و کافور
و مشک و عود و عنبر و دیگر فواید **فصل هفتم** در بیان مصالح
از زعفران و قرنفل و جاوتری و جایفل و دارچینی و فلفل
گرد و زیره و مرچ سرخ و زردچوب و اورک و نمک **مقدمه**
در بیان حفظ صحت بدن انسان بدانکه اشخاص صحیح المزاج
را باید که از هواهای بسیار گرم چون هوای تابستان یا حمام
گرم و تیز که سبب اختلال حواس یا موجب غشی گردد و از هواهای
بسیار سرد مثل هوای زمستان یا اقالیم سرد و سیر که
موجب تشنگی و بی حسی اعضا میشود و از هوای متعفن
و هوای محبوس و هواهای فاسد خود را دور دارند و از هوای
فصل خریف بدن را پوشیده دارند و هوای فصل ربیع
به بدن رسانند و از زمستان هوای مکان را بمجمر عنبر و
عود و دیگر بخورات معدل گرم و معطر دارند و از عطرهای
گرم مانند عطر عود و عنبر و مجموعه و غیره مطبوع خاطر

در لباس رفع ازانه

در لباس رفع ازانه و جامه خواب شعابه باستعمال آرند و یاقوتیات
و معجونات مفرحه و جوارشات مقویه در این موسم
بکار برند و طعام سرما که هنوز مایل بسردی باشد بعد
یکباشش روز که هوا قریب باعتدال میرسد میل فرمایند
و نان گندم پاکیزه با قلیه بز یکساله خورند که حلوان
مرطوب است و نثرهای گرم و مناسب مثل پودینه تر یا
ترکاریهای مرغوبه داخل قلیه سازند و یخنی پلاو و یا اقسام
دیگر که روغن بافراط نداشته باشند خورند و بلوریات
و حلویات مناسب طبع رغبت نمایند و عطر دارچینی
و قرنفل و دانه مشک با برگ پان در اوقات سرد
بجا آورند و مغز بادام مقشر و قطعه نارجیل سفید تازه و
پاره جوز بویه و بسباسه با تنباکو اگر خو داشته باشند
تجویز شب اگر روغن یاسمین و یا دیگر ادهان نرگسه
خوشبو یا پنهالو اگر بشکل موم سفید از اطراف کوه

می آید بر بدن مالند بسیار اولیست واگر از دست
مرغوب دست دهد زیاده خوشنماست و روغن خوشبو
در حوض نقره یا مسی پر کرده تا گلو دران نشستن
در تحلیل مواد و گرفتگی و دفع گرفتگی و کرختگی اعضا
و نرم داشتن آن بی نظیر و طعام گرما چون میل کند
نماید علی الصباح که هوا سرد است خورند و نان خمیر پاکیزه
که در آن خشره انگور ترش یا انار ترش یا لیمو یا تمر هندی
یا از مشک یا مثل آن تر کرده باشند یا خشکه یا سیب
مربی یا به مربا یا انبه مربا یا انناس [illegible] یا شربت انار
ترش یا شربت تمر هندی یا غوره یا مثل آن یا نان
پاکیزه با قلیه گوشت گوسفند یکساله یا حلوان که دران
ترکاریهای تر و سرد مثل کدو و خیار یا بقولات سرد مثل
اسفاناخ و کاهو و دیگر انداخته باشند خورند و در موسم
برسکال اکثر بمطبخات و اقسام کباب رغبت فرمایند

و التعطر بات

و التعطر بات بازده چون عطر گلاب و صندل و خس
و گل و غیره حسب رغبت فراخ و مقتضای وقت بو
را معطر دارند و وقت گرمی فراج و هوا گلهای سرد و
تازه و آب صاف بسر بر حوض و سبزه پاکیزه پیش
نظر دارند اگر عارضه مانع نباشد و نوشیدن گلاب سبب
اندک حرارتی که در گل اوست در دماغ گرم احداث زکام
میکند و عطسه می آرد و لهذا اکثر اهل این زمان چندان
احتیاط از گلاب میفرمایند که در اوقات ضرور هم ترک
آن بالکل می نمایند و نوشیدن آن در تقویه قلب
و معده و فرحت قلب و دفع سموم نافع تمام و در موسم
سرما استعمال تنباکو با فراط شاید و با برگ پان جوز
مروارید محلول معمول دارند و اصل کلی لفظ تندرستی
این است که برای اشتهای صادق خورند و هنوز [illegible] حصه
اشتها باقی ماند دست از طعام کشند و آب نیز از تشنگی

کاذب بسیار کم بنوشند و محض زیاده نکشند لیکن الان
در اشتهاهای صادق و کاذب اکثر غلط مینمایند و بحکم حرص
او رغبت کاذب صادق بنظر می آید و بیشتر امراض
آدم و خللهای بی هم از همین می افزاید پس باید که این
قاعده کلی را در همه احوال مرعی دارند تا گاهی روی خللی
نیارند و طعام را شاید که بر مکانها بخورند که قریب و حسن
باشد چنین غذاهای مالوف و معتاد و مرغوب لذیذ
و لطیف اختیار کنند و اما غذاهای کثیف معتاد اگرچه
کثیف باشد بهتر است از غیر معتاد اگرچه لطیف باشد
و ملازم پرهیز شوند که پرهیز در حالت صحت مثل پر
پرهیز است در حالت مرض و بر یک طعام مداومت
نکنند و بیشتر ظروف که در ان طعام بپزند و خورند
و آب نوشند از زر و نقره است بعده آهنی که زنگ
نداشته باشد و در ظروف زر و نقره پختن و خوردن

و نوشیدن دل

و نوشیدن دل را قوت دهد و وحشت و ضعف دور سازد
و در ظرف آهنی پختن و خوردن و نوشیدن سبب قوت
مثانه و اعضای تناسل است و موجب تفریط و استعمال ظروف
مس وغیره مضر و ممنوع است و اگر استعمال کنند بغیر قلعی نکنند
که باعث حدوث امراض صعبه گفته اند و میوه و طعام اگر
یکجا باشد میوه تر را بر طعام مقدم دارند و اگر دو خربزه
میان طعام و میوه‌ها را بعد طعام رخصت داده اند و انبه
بعد طعام که بالای طعام میخورند نفخ شکم می آرد بهتر است
که وقتیکه طعام از معده بگذرد آنوقت خورند و تعلیل طعام
نمایند و از میوجات انگور و انجیر و انار شیرین اختیار فرمایند
و میوه خام نباید خورد و از ترشی عادت نمودن بسیار زود آید
و دماغ و اعصاب را مضرت دارد و مداومت شیرینی معده
را سست و اشتها کم میسازد و نمک بسیار خوردن خارش تن
می افزاید و غذاتعه بی مزه معده را سست و مرطوب میکند

و بدانند هر وقتیکه غذا در معده طبخ می یابد بمقداری افزاید
چنانچه هنگام پختن دیگ زیاده میشود لهذا اگر شکم را وقت
خوردن قدری خالی دارند بعد از ساعتی پر میشود و اگر شکم
سیر خورند وقت هضم نفخ و کشیدگی و درد شکم پیدا میکند
و نیز وقت رغبت و اشتهای صادقه در خوردن درنگ نمایند
که مواد بر معده گاه تخمه بر میگردد و مضرت میرساند و بعض
اطبا گفته اند که یک روز دو وقت و دیگر روز یک وقت
خورند اما بهتر آنست که اگر هر روزه معتاد یک وقت باشد
دو وقت نخورند و اگر معتاد دو وقت باشند یک وقت
نکنند الغرض در اختیار کردن اوقات غذا و اقسام طعام
لطیف و غیر لطیف و قلیل و کثیر رعایت عادت بر همه
مقدم باید داشت که عادت را طبیعت ثانیه گفته اند و اگر
بد[ن] [illegible]یف عادت گرفته باشند یکدفعه ترک آن نکنند
مگر آهسته آهسته بگذارند و چنان نکنند که طعام یکباره

را قدری بخورند و قدری بفاصله یک دو گهری بخورند که زود هضم
آید بلکه بقدر رغبت یک دفعه نخورند و لقمه هایی در پی فرو
نبرند بلکه لقمه اول خوب بخاوند که یک دانه ثابت بشکم فرو
نرود و بعد از لقمه دوم بگیرند هم چنین هر لقمه خوب خاویده فرو
برند چنانچه جالینوس گفته که اگر در مقدار کم از دو گهری طعام
میخورند معده خود را در تعب می اندازند و این قدر درنگ هم نشاید
که لقمه اول تا خوردن لقمه آخر قریب بهضم آید و کسانیکه هضم
قوی ندارند بهتر آنست که الوان طعام جمع نکنند که طبیعت
متحیر در هضم میشود و کسانیکه الوان طعام میخورند باید که شیرین
را مقدم دارند و جمع میان ترب و ماست و ترب و پنیر و گوشت
پرنده ها یا ماست خام و باقلا و ماست و شیر و ماهی و ترشی
و شیر و ترب ها و سرکه و برنج و لبت و برنج و کله و انگور و
هریسه و انار و خربزه و شهد اطبا منع کرده اند که یکجا
نخورند و از خوردن کبابیکه بر چوب بید انجیر پخته باشند و

وگوشت هریسه‌ای که سر دیگ بند کرده دم بخت میکنند احتراز
نماید میانه طعام و آب خوردن میانه طعام و بالای طعام پیش از آنکه
در هضم شروع نماید منع است البته چنانچه کبیر اگر تشنگی غالب
باشد بنوشند مضایقه ندارد و نهار آب نه نوشند مگر کسی که
مزاج بسیار گرم دارند یا در میان غذا آب خوردن معتاد
شان باشد یا غذا خشک باشد در میان طعام یا نهار
نوشیدن رخصت داده اند و بعد حمام و بعد حرکت خفیف
علی الخصوص حرکت جماع و بالای میوه خصوصاً خربوزه آب
نوشیدن بد است مگر بعضی که مزاج و معده بسیار گرم دارند
لاچار اند و انچه ظن عوام است که آب بعد انبه اصلاح و هضم
انبه میکند خلاف قانون است اما مضرت هم دیده نشده بلکه
در گرمی معده مزاجان حرارت جگر و شورش معده را تسکین
میدهد هر قدر کم نوشیدن آب خو کنند بقدر قوت
فواید بسیار بینند چنانچه این احقر فاصد دیده که یک روز

صدکروه را بی

صدکروه رامن طی میکرد و جوان از سبب استفسار رفت گفت
که از ترک آب این قوت یافتم و بجای آب گاهی شیر میشوید
ولب را سیر تر کند یک دم نوشیدن مضر است و آب دریا
بهتر از آبهای دیگر است خصوصاً دریای گنگ از جا که آب
رودهای دیگر با او مخلوط نشده و بر سنگریزه‌ها یا گل خالص جاری
است و شیخ بو علی سینا آب باران که در گرما بارد بهتر نوشته
و آب چاه بدترین آبها نوشته اند و در نوشیدن آب
دریا و آب چاه جمع نه نمایند بلکه آب مختلف مطلقا جمع
نباید کرد و آب سرد معده را قوت میدهد و آب گرم معده
را سست میکند لهذا به آب گرم رفع قبض میشود و دوا
را گاهی خو گر نکنند که دوا در بر اتن مثل صابون است
برای کرباس و دوام آن بوسیده کنند و نهر اندک خلل
مزاج قصد دوا خوردن نه نماید و بر طبیعت خود که بزند
که طبیعت در بدن بحکم حکیم مطلق و شافی برحق

تدبیر نیست بی خطا اگر دوا مخالفت یا غذا مخالف او برسد
طبیعت خود اصلاح آن بوجه احسن میکند مگر وقتیکه
مرض از افراط طبع بیرون رود محتاج دوا و مدد کار خود میشود که
اثر مخالف او دفع نماید و اگر دوا مخالف رسد طبع میکاهد
و مرض میافزاید جالینوس گفته بسا کسانیکه بشد بیر بد
مزاج نیک را بفساد می آرند و سببش نمی پندارند پس گاهی
اگر ثقل معده محسوس میشود فاقه کنند و یک دو جرعه آب
با گلاب گرم بنوشند و بخسپند اول بر پهلوی راست
اندک زمان بعد از آن بر پهلوی چپ تا وقت هضم معده
و اختلاف اوقات هضم معده بحسب اختلاف هاضمه هر شخص
باشد پس باز از پهلوی چپ به پهلوی راست غلطند که
کیلوس بجگر زودتر رسد و بعد خوردن طعام حرکت
سخت نکنند که غذا بقعر معده نشیند معده آرام نماید
بهتر نشینند که در از پهلو به پهلو که مدد کار هضم شود و شب و روز

بسکون

بسکون بحفظ اختیار نکنند که هاضمه و جمیع قوی را ضعیف
میسازد بلکه حرکت سواری اسپ یا فیل یا پیاده روی یا ریاضت
تیر اندازی یا دیگر آنچه دست دهد صبح و شام علی الدوام میکرده
باشند که مدار تندرستی است و اقسام ریاضت و طریق و اوقات
او در فصل ریاضت مذکور خواهد شد ان شاء الله تعالی
و قبض شکم که اکثر بقصور هضم عارض میشود بعد از مدت یا ریاضت
که تجویز هضم میکنند دفع میشود و اگر قبض عادت گردد و دفع
نشود این دوا خورند گل حب القرطم صفه یک جزء زنجبیل زرد
و ملایتی ده جزء ترکیبه دوا کوفته مقدار کرد کان گولی بسته
یک حب با آب گرم بخورند قبض دفع خواهد شد و اگر گوشه
خلل مزاج بدوا نرسد تا که از غذا دوا و یا از دوا غذا
کار گشاید دوا صرف نخورند و تا دوا مفرد کفایت کند
دوا مرکب بعمل نیارند و معنی هر یک ازین اقسام در فصل
ماکولات مذکور کرده آید ان شاء الله تعالی و از حواس

روز اطبا منع کرده اند مگر کسانیکه اکثر شب بیدار باشند بقدر
ضرورت بمکانیکه از شعاع آفتاب خالی باشد بخوابند جدا
ناخواسته اسباب اندوه اگر پیش آید خاطر را بمجالست
و موانست محبوب و چیزهای مرغوب مشتغل دارند و خود را
بدست غم و فکر ندهند که اثر غم در بدن مانند کار کرمست
بنز و کوشفند و اثر سرور چون اثر باران ست بچمن و برای
دفع وحشت و حصول فرحت به از صحبت معشوقان طناز
و محبوبان سراپا عشوه و ناز بچشم ظاهر اسبابی بجهان
پیدا نیست و فکر بسیار تن را لاغر کند خصوص دماغ را
ضرر بی شمار رساند و نیز عادات را در شیم تاثیرات است
از احاطه قیاس فزون و از قید حصر بیرون پس چیزی
مضر بدن چون گل خوردن یا افیون یا پوست خشخاش
یا مثل این بی ضرورت اگر معتاد کسی شده باشد باید که
یکمرتبه بگذارد آهسته آهسته کم نموده ترک او کنند فایده

فایده کسی که نیز خوف

فایده کسی که نیز خوف مرض عصبانی چون فالج و لقوه و غیر آن
داشته باشد یا بارد المزاج باشند که ترشیها بایشان ضرر رساند
اگر اراده خوردن ترشی دارند به از ترشی عرق کوکر ده برای ایشان نیست
که هم اشتها را نافع و هم چنین امراض را دافع و با این همه فواید
دیگر بسیار دارد بعد دو روز حمام میکرده باشند که حمام ماده
را از بدن در جائیکه اثر دوا نرسد تحلیل میدهد اگر باعتدال
و بر وقت حمام کرده آید فضول خام را پخته کند و مسام بکشاید
و فربه کند و نشاط و اشتهای طعام آورد و حرارت غریزی برانگیزد
و شهوت را قوت دهد و بهترین وقت حمام آنست که شکم خالی نباشد
که حمام بر گرسنگی بدن را لاغر و خشک کند و بسیار پر هم نباشد
که خوف مضرت شده است پس شخص لاغر تن را بعد از طعام
بهتر است وقتیکه هضم شده باشد که فربهی آورد و شخص بسیار
فربه را بر شکم خالی آنست که تحلیل مواد نماید و باید که در حمام
زیاده از یک دو کس نباشند که هوای حمام از بخارات نفس متغیر

میشود خصوص هوای حمامیکه تنگ باشد و مریض نیز حمام
نکرده باشد که بسبب حدوث بخارها آن مرض گردد و بدانند اول
کسی که بنای حمام نمود و ایجاد آن فرمود حضرت سلیمان اند
علیه و علی نبینا الصلوة والسلام و حمام
باعتبار مکان سه مرتبه دارد خانه اول سرد و تر است خانه دوم
گرم و تر است خانه سیوم گرم و خشک است باید که یکباره در خانه
سیوم نروند قدری در خانه اول توقف کرده بخانه دوم روند
و آنجا نیز سکون کرده بگرم خانه داخل شوند و آنجا درنگ
بافراط نه نمایند که موجب ضعف قوتی و امراض سرد شود
و اعضای عصبانی را مضر بود و غشی و خفقان آرد و چون
برآیند بعکس ترتیب مذکور در هر خانه توقف نموده بدن
را بپوشیده بیرون آیند و نیز باید که هوای حمام گرم بر
اعتدال بود و شخصی را که بدن او از فضول ممتلی بود و کم
ریاضت بود یا بسیار فربه بود آب کم انداختن و هوای

بسیار خوردن آب

بسیار خوردن که عرق بکثرت آید مفید و کسی را که تنش
از فضول خالی باشد و محرور که بسیار معتاد باشد یا لاغر باشد
آب بسیار ریختن و هوا از کم آمیختن بهتر و با شیر حمام گرم است
و هوا از خود بدن را گرم سازد و با آب تری می بخشد و افراط استعمال
حمام موجب تحلل و ضعف قوتی و ضعف شهوت و ریختن
مواد بر اعضای ضعیف است و ما دامیکه پوست تن از بخار حمام
نرم و اکنده میشود افراط نشمارند و غسل بآب سرد در حمام جوانانی
محرور مزاج را سرور و نشاط آرد و جلد را محکم کند و قوت
اعضا زیاده دهد و اشتهای طعام برانگیزد و پیر و طفل و بسیار فربه
و لاغر را نشاید و بیرون حمام جوانان را نیز همین فواید بخشد
و پیر و طفل و فربه و لاغر چون معتاد غسل با آب سرد شوند
بسبب عادت مضرت با و ایشان نمی رسد و کسی که در اعضای
باطنه یا ظاهره او ورم یا دنبل باشد یا ابتدای تب خلط داشته
باشد او را حمام نباید کرد که مرض زیاده کند و حمامها بهتر آنست که

هوا او وسیع و بناهای او کشاده بود و گرمی او موافق مزاج عمل کننده
باشد و جماع به اعتدال از چیزها موجب حفظ صحت است و وقت مناسب
او آنست که شهوت قوی و شکم نه خالی و نه سیر بود و جماع با محبوب
و مرغوب لذت با افراط و سرور و نشاط آرد و دفع فکر و
امراض سودای نماید و امراض بلغمی را نفع دهد و کثرت جماع
مضر است خصوص ضعیف را و با گرسنه و منتظر و مریض جماع نباید کرد
و با زنیکه از چهل متجاوز باشد چون زهر قاتل گفته اند و زنیکه از عمر
مرد عمر او زیاده باشد یا زنیکه متروک الجماع از مدتی باشد جماع با او
مضر است و هر کسی که بعد جماع پاک شده فی الحال شیر که با شکر و
بادام و خشخاش جوشیده باشند و پاره زنجبیل و خرما در او انداخته
باشند به نبات شیرین کرده نوش کردن عادت نماید از جماع ضعف
نیاید و بهترین اوقات جماع برای تولد باعتبار نجوم در وقت سعادت
و اتصال ماه به زهره است پس اگر این وقت در برج بادی اتفاق
افتد لذت بسیار دهد و منافع دیگر بخشد خصوص در برج میزان

و برج آتش

و برج آتش در این امر قریب به برج بادی است و وقتیکه ماه
در برج خاکی یا در احتراق باشد یا قریب مقارنت آفتاب یا متصل
زحل و مریخ باشد جماع درین اوقات منع است لیکن تحقیق آنست
که وقت بهتر برای هر شخص درین کار وقت سعادت طالع آن
شخص است و بهترین اوضاع شهر که مسکن باختیار نماید آنست که
میانه بود در بلندی و پستی و زمین بلند بهتر از زمین پست است
و بهتر زمین آن شهر طین خالص بود ریگ و سنگ و نمناک نبود
و قریب کان از گوگرد و زرنیخ نباشد و در زیر دامن کوه هم نباشد
و دریا که قریب شهر اتفاق افتد جانب شمال باشد یا جانب
شرق و خانه مشرق و شمالی باشد و صحن و فضا وسیع داشته
باشد و مکان های او وسیع و کشاده باشند که هوا از میان جدران
و سقوف محبوس گشته تغیر نپذیرد و هوا بام بهتر است از هوای
اندرون مکان مگر وقتیکه فساد در هوای از تغیرات سماوی و ارضی
بنوعی پدید آید نعوذ بالله منها آنگاه هوا بند مطلقا

بهترست از هوا رکشاده باب اول در بیان اسباب سته
ضروری مراد از سبب اینجا چیزیست که اول باید شود پس از ان
جزئیات صحت بدن حاصل آید یا مرض عارض گردد و این اسباب
دو قسم است ضروری و غیر ضروری ضروری آنست که ناچار انسان
را از ان چاره نباشد و ان شش چیزست اول هوا دوم
خوردن و نوشیدن سیوم حرکت و سکون بدنی چهارم حرکت
و سکون نفسانی چون غم و سرور پنجم خواب و بیداری ششم
احتباس و استفراغ یعنی انچه بایستنیست در بدن مثل خون
صالح انرا نگاه داشتن و انچه که ناپایستنیست چون فضلات انرا
دفع ساختن و این باب مشتمل است بر هفت فصول فصل
اول در بیان هوا بدانکه احتیاج انسان بهوا که محیط ابدان
است چون احتیاج ماهیست باب و از انعام عام الهی است
که هر چیز که احتیاج ما با و بیشتر حصول آن قریب و آسان تر بود
که یکدم قرار بی او دشوار است بی کوشش وسعی ما بهمه جا میسر

دائما بر

و آب که به نسبت هوا حاجت با و کمتر محتاج بسوی اسباب
بیشتر و غذا که باضافت آب بهوا احتیاج او بعض اوقات
است حصولش موجب انواع ترددات بلکه همین رابطه ملاقات
و باعث رونق این خرابات است و برین قیاس اسباب و
لباس ضروری و متاع و مماس غیر ضروری که تلاش آن فضول
است و دیگر انچه ما درکار داریم اکثر درکار نیست هر قدر که حاجت
او کمتر وجود او نادر تر و تردد در ادرار او بیشتر فسبحان
مَن خَلَقَ الموجودات و اَودَعَ اسرار حکمة
فی الکائنات لا یعلمها الا هو و هو العلیم
الخبیر و احتیاج ما جانب هوا از دو وجه است اول سرد
کردن روح که نزد اطبا عبارتست از بخار لطیف بسیار
گرم که از خون دل می خیزد و بطریق رگها بتمام بدن می
آمیزد و اگر هوا از بینی و مسام یعنی روزنهای باریک که در پوست
تمام تن اند و از انها موی بر می آید براه رگها جهنده تا روح

نرسد روح از گرمی بسوزد دویم برآوردن دود که از گرمی
بخار اندرون پیدا میشود با این هوا اندر راه سینه و مسامات
پس هر نفسی که فرو میبرد ممد حیات است و چون برمی آید مفرح
ذات از انجاست هوائی که سر در گشاده و صاف از دود
و بخار بود و چیزهای مضر و مخالف مزاج روح آمیخته نباشد
و از مقابر و مقاتل و خندقها و دکانهای متغیر مزاج هوا چون
کان گوگرد و زرنیخ دارد و درختهای مفسد هوا مثل درخت
انجیر و جوز و بید انجیر و غیران و نباتات ردیه همانا کبیر
و پیاز و کندنا و جز آن دور باشد و در جای نشیب و نمناک
و قعر مغاک و دیوارهای بلند و سقوف و مکانهای تنگ بند
نباشد مگر در اوقات فساد و تعفن هوا که نوبت وبای
رسیده باشد انزمان هوای بند بهتر از هوای گشاده است و نیز
قریب حوض متعفنه که هنوز تر باشد نه بود و نیز کسرنده
خلق نباشد حفظ صحت مینماید و هوائی که خلاف این باشد

خللها در مزاج

خللها در مزاج و مرضهای افزاید و مردم را هلاک می نماید چنانچه
دیده شد در بعضی مغاکهای تنگ و چاهی که غلها در و بند
میکنند یا چاههای تنگ و عمیق هنگام ارتفاع بخار کسی که
فرود آید فی الفور مرد و تا رسیدن نشر آن چاه و مغاک جان
بسلامت نبرد لهذا شهرهای کلان که هوای آن در دیوارهای
سر بآسمان و مکانهای تنگ و کنجهای محبوس میباشد
و از کثرت نجاسات که اندرون شهرها می افتد متغیر میگردد
و تریات دامن کوه و زمین نشیب ساحل دریای در فصل
خریف و ربیع امراض فساد هوای اکثر از آبادیهای دیگر ظاهر
میشود و چون تاثیر هوای در تن بیشتر از همه اشیا است
زود تر بتغیر هوای متغیر میگردد پس تغیرات هوا دانستنی
و از هوای مخالف طبع پرهیز نمودن از تدابیر بقای صحت
است و تغیرات که هوای را حادث میشود یا لطیف هوای
باشد یا بچیزهای دیگر که بیرون از اوست پس تغیر یکه بسبب

چیزی دیگر باشد یا موافق طبع هوا باشد یا مخالف
طبیعت او پس تغیرات هوا سه قسم باشد قسم اول آنکه
تغییر هوای نه طبیعت او باشد و این تغیرات فصلی است
و در سال تمام چهار تغیر می افتد ربیع و خریف و سرما
و گرما و بهترین ربیع آنست که هوای معتدل باشد و باران
به اعتدال آید و این فصل اگر بر طبیعت خود باشد افضل
ترین دیگر فصلهاست و مناسب مزاج روح است علی الخصوص
صبیان که با مزاج ایشان بسیار موافق است و موجب افزایش
خون در بدن لهذا هوای این فصل به بدن رسانیدن بهتر است
و خون اخلاط که در بدن بواسطه سرد و سرما بسته باشند
درین فصل بحرکت در آیند اکثر در این فصل امراض
گرم خلط بظهور می آیند و بهترین علاج در ربیع بفصد و
قی است اگر مانع نباشد و باید که درین ایام از حرکت مفرطه
بدنیه و نفسانیه و غذاهای بسیار گرم احتراز نماید و تقلیل

غذا فرمایند

غذای فرمایند و بهترین فصل سرما آنست که باران
بیش او بسیار بارد و باد جنوب کمتر آید و این فصل اگر
بر طبیعت خود باشد سرد تر باشد و سبب درشتی پوست
در بدن و عدم تحلیل مواد بود پس اگر سردی هوای بر تری
او غالب بود موجب کثرت اشتهای و قوت قوا باشد
و امراض سرد اکثر حادث آیند و اگر تری بر سردی
هوا غالب بود مرض اسهال و نزله و امراض رطوبی
حادث گردند باید که درین ایام تکثیر غذا نمایند و حرکت
بسیار اختیار فرمایند و فصل سرما که وقتیکه باد جنوب
در او کمتر وزد و بر طبیعت خود باشد فصد و قی که برای
تقدم حفظ صحت باشد در این ایام جایز نیست
و اگر حاجت تنقیه افتد اسهال بهتر است و بهترین
گرما آنست که هوا صاف بود و ابر و بخار و باران
نباشد و گرمی در نهایت سختی نبود و این فصل اگر

اگر بر طبیعت خود باشد گرم و خشک است موجب تحلیل
روح و اخلاط گردد و اگر گرمی باعتدال باشد موجب
کثرت خون در بدن و سرخی رنگ میشود و اشتهای
تیز گردد و اگر گرمی بافراط بود زردی رنگ و کثرت صفرا
پیدا آید و امراض صفراوی حادث شوند و درین فصل
تقلیل غذای اختیار کنند و هضم درین ایام ضعیف
می باشد و آب سرد بسیار بنوشند و ریاضت کم
نمایند و از کثرت جماع و افراط حرکات احتراز کنند و
میوهای سرد و تر خورند و بیک دو دفع قی مفید باشد
و فصد و مسهل که جهت تقدم حفظ صحت باشد در
این فصل نکنند و خریف بدترین فصلهاست از
هوای آن بدن را پوشیده دارند و بهترین خریف
آنست که باران بسیار بارد و بامداد و شبانگاه
بسیار سرد نه بود و پیشین گاه نهایت گرم نباشد و

واین فصل چون لطبیعت

واین فصل چون لطبیعت خود باشد سرد و خشک بود
و موجب زیادتی اخلاط و لاغری بدن و زیادتی سودا
و امراض سوداوی بود و بیماریهای عرضی پیدا آیند و درین
فصل از غذای مجفف و کثرت جماع احتراز باید کرد و
آب سرد نباید نوشید و خواب بمکان سرد نباید کرد
و از گرمی نیمه روز و سردی صبح و وقت شب پرهیز ضرور
دانند و سر را درین ایام پوشیده دارند و میوه جات
که درین فصل پخته میشود درین هنگام از بسیار خوردن
آنها احتیاط نمایند و در ابتدای این فصل تنقیه بفصد
و اسهال مناسب است و تنقیه بقی درین موسم نشاید
قسم دویم آنکه تغیرهای هوا بچیزی دیگر که بیرون از او باشد
و مخالف طبع هوا نباشد پس این تغیر یا بامور
سماوی باشد که تابع فصول اند چون جمع شدن مریخ
و زهره و مشتری از سبعه سیاره و قلب الاسد و قمیصا

وعین الثور و کلب الجبار از ثوابت تا آفتاب در یک
درجه از برجی و یا بسیار ریختن ستارها بر زمین یا با سباب
باسباب ارضی بود مثل اختلاف هوای مساکن بنشیب
قرب کوه یا دریا یا ضحاضح یا مناقع یا آجام یا آکام یا
بسبب پستی و بلندی زمین یا اختلاف خاک مساکن
که زمین گل خالص باشد یا سنگین بود یا ریگستان
بود یا معادن باشد یا بسبب قرب و بعد از خط استوای
که عبارت از خط موهوم است که زمین را دو حصه کند جنوبی
و شمالی نیمه جنوبی غرق دریای محیط است و نصف از
نیمه شمالی هم غرق است پس نصف باقی از نصف
شمالی که چهارم حصه زمین باشد تمام آبادی کوه
و بر و بحر در همین واقع است که آن را ربع مسکون گویند
پس این ربع را از خط استوای که ابتدا آن از جنوب
مشرق زمین چین است پس جزیره جمکوت و مستقر

الشیاطین و ارض الذهب و در جنوب جزیره سراندیب
و در شمال خرابه ها یک گذشته بصحرای سیاهان و شمال
کوه قمر که سر چشمه رود نیل مصر است رسیده پستر بجنوب
سیاهان مغرب گذشته بدریای مغربی که مسمی
باوقیانوس است رسیده تمام میشود و اهل فن هیئت
که از اصول نجوم است تا زمین مقابل قطب شمالی نود حصه
قرار می دهند و هر حصه را درجه نام می نهند و آبادی
از خط استوای تا درجه شصتم گویند و سی درجه
باقی تا دریای محیط شمالی بسبب افراط برف و سردی
هوای و دوری آفتاب قابلیت آبادی ندارد بلکه روییدگی
ندارد پس از خط استوا تا درجه شصتم که نهایت آبادی
در عرض جنوب و شمال هفت قسم کنند و هر قسم را اقلیم
نامند و هفت قسم را هفت اقلیم گویند و هوای و مزاج هر
اقلیم علحده شمارند و هفت اقلیم را بهفت ستاره سبعه

سیاره منسوب داشته اند و طول شب و روز در همه اقلیم متفاوت
باشد و تمام شب و روز را حکما بیست و چهار ساعت
میگویند بدانکه **اقلیم اول** که متصل خط استوا است
طولش در شرق و غرب سه هزار فرسنگ و هر فرسنگ
سه میل و هر میل چهار هزار قدم اشتر راهوار قرار
داده اند و عرضش در طرف جنوب و شمال یکصد و
پنجاه فرسنگ است و هوای این اقلیم دوازده ماه معتدل
و با هم مناسب بود و بعضی از مملکت هندوستان چنانچه
سراندیپ که جزیره بحر هند است درین اقلیم واقع شده
و ستاره زحل که بهندوی سنیچر گویند منسوب و طول
روز در اوائل اقلیم اول دوازده ساعت ربع بالا و شب
دوازده ساعت ربع کم و در میانه او روز سیزده ساعت
و نیم ساعت و شب ده ساعت و نیم و در آخر او روز قریب
سیزده و نصف و ربع ساعت رسد و **اقلیم دوم**

بعد اقلیم اول

بعد اقلیم اول است طول و عرض اقلیم دوم کم از اقلیم اول
است و اکثر بلاد و مملکت سند چنانچه بهند و تتت و بلاد
دکهن و گجرات و دولت آباد و احمدنگر و پتن و چیول و
حیدراباد و بیدر و تلنگانه و برهانپور و صورت و بندر
دابکور و اجمیر و بنگاله و بهار و بنارس درهمین اقلیم واقع شده
و هوای این اقلیم نهایت گرم است و بمشتری و بهندوی
برسپت گویند منسوب است و طول روز در اوائل اقلیم دوم
سیزده ساعت و نیم و ربع باشد و در میانه او چهارده ساعت
بود و به آخر او قریب بچهارده ساعت و ربع رسد و
٣ **اقلیم سیوم** بعد اقلیم دوم است و در طول و عرض کم از آنست
و بعضی بلاد هندوستان چنانچه لاهور و نگرکوت و سرهند
و دهلی و تهانیسر و پانی پت و اکبرآباد و شاهجهان آباد و
قنوج و لکهنو و اوده و کالپی و متهره درین اقلیم واقع
شده و هوای این اقلیم در اوائل که متصل اقلیم دوم

است نهایت گرم است و در آخر او که متصل است به اقلیم چهارم
قریب به اعتدال و بمریخ که هندی منگل گویند منسوب است و
طول روز در ابتدای اقلیم سیوم چهارده ساعت و ربع
باشد و در میانه او چهارده ساعت و نصف بود و
بآخر قریب بچهارده ساعت و نصف و ربع باشد اقلیم
چهارم بعد اقلیم سیوم است و در طول و عرض کم از آن و
کشمیر و کابل از مملکت هند در این واقع شده و این
اقلیم میانه هفت اقلیم است و هوای این قریب اعتدال
است و به آفتاب منسوب است و در این اقلیم آبادی و توالد
و تناسل بیشتر از همه اقلیم است و طول روز در ابتدای
اقلیم چهارم چهارده ساعت و نصف و ربع باشد و در میانه
او پانزده ساعت و به آخر قریب پانزده ساعت و ربع رسد
اقلیم پنجم بعد اقلیم چهارم است و در طول و عرض کمتر از و
و هوای اوائل اقلیم پنجم که متصل باقلیم چهارم است قریب است

به اعتدال

به اعتدال و اواخر این نهایت سرد است و بزهره که هندی
سوک گویند منسوب و طول روز در ابتدای اقلیم پنجم پانزده
ساعت و ربع باشد و در میانه او پانزده ساعت و نصف
بود و به آخر قریب پانزده ساعت و نصف و ربع رسد و اقلیم
ششم بعد اقلیم پنجم است و در طول و عرض کمتر از آن و هوای
این اقلیم بسیار سرد از اقلیم پنجم است و بعطارد که هندی
بده گویند منسوب است و طول روز در ابتدای این پانزده
ساعت و ربع و نصف باشد و در میانه شانزده ساعت
و به آخر قریب شانزده ساعت و نصف رسد اقلیم هفتم
بعد اقلیم ششم است و آخر اقالیم است که جانب قطب شمالی
واقع شده و طول و عرض این اقلیم از همه کمتر است طول یکهزار
و پانصد فرسنگ است و دراز روز در ابتدای این شانزده
ساعت و نصف باشد و در میانه او شانزده ساعت و
نصف و ربع بود و هوای این اقلیم نهایت سرد است و اباد

در این بلاد چنانکه شهر بلغار و ولایت صقلاب وقوم یاجوج
وماجوج که ورای سد سکندری هستند در این اقلیم واقع است
وهوای این اقلیم بغایت سرد است وبعد این بحر محیط
خرابه نیست که از افراط برف وبرد آبادی دران ممکن نیست و
روئیدگی دران نیز نه **قسم سیوم** آنکه تغییر هوا بچیزی که بیرون
از دست بود ومخالف طبع او باشد که موجب هلاک انسان
ودیگر حیوانات میگردد واین نیز بامور سماوی وارضی باشد
وان را هوای وبائی گویند نَعُوذُ بِاللّٰهِ مِنْهَا واین
تغییرات بیشتر آخر تابستان وفصل خریف حادث میشود
وفساد هوا بیشتر در ابدان ضعیف القوی واجسام مفتوح
المسام که پر از اخلاط باشند اثر میکند وانگاه هوای
وبائی قریب الظهور باشد از سابق جانوران زکی الحس
چون موش وخلیواز وغیره از اماکن بگریزند وذکر تفصیل
وتدبیر اصلاح فساد هوا چون رساله مختصر تطویل می انجامید

مناسب ندانسته موقوف بر مطولات داشتیم **فصل دویم**
در ذکر ماکول یعنی چیزهای که خورده میشوند بدانکه هر چیزیکه وارد
بدن میشود وحرارت بدن درو اثر کند یا تاثیر ان بکیفیت
فقط بود که عبارت از گرمی وسردی وتری وخشکی ست آنرا
دوا گویند واگر بماده فقط آن را غذا گویند وماده عبارت
از اصل چیزیست که صورتهای مختلفه قبول میکند چون گل
به نسبت کوزه وپیاله وآبخوره وعناصر اربع به نسبت جمیع
مرکبات عنصری واگر بصورت فقط بود ذو الخاصه گویند
واین ذو الخاصه اگر مرکبی موافق طبیعت بود تریاق گویند
واگر مفردی موافق آن بود پازهر واگر مخالف طبیعت بود سم
یعنی زهر خوانند واگر اثر چیزی بکیفیت وماده هر دو بود دوائی
غذائی گویند اگر تاثیر ماده غالب نیست والا غذائی دوائی
غذائی واگر بکیفیت وصورت هر دو بود انرا ذو الخاصه نامند
واگر اثر ان بماده وصورت وکیفیت هر سه بود غذائی

ذوالخاصه خوانند و غذائی که اثرش بماده بعد که منفعل است
واز حرارت بدن خود متغیر شده مشابه بدن میشود و
در آخر بدن را تغییر دهد تغیر موافق پس این غذای یا خون رقیق
ازان پیدا شود آن را لطیف گویند یا خون غلیظ و
آنرا کثیف گویند یا خون میانه و آن را معتدل خوانند
و هر یک ازین سه قسم بود خون ازو بسیار پیدا شود یا
اندک یا بقدر میانه پس نه قسم حاصل شد و هر یک ازین
نه قسم یا خون صالح ازو پیدا آید یا خون فاسد یا خون
متوسط پس غذا بیست و هفت قسم و چیزیکه هم لطیف
و هم کثیر الغذا و هم خون صالح ازو پیدا آید ماء اللحم است که
گوشت را فقط یا با مصالح دیگر در قرع انبیق عرق
کشند و به استعمال آرند و تدبیر غذائی بالاجمال در مقدمه مذکور
شده ازانجا ملاحظه فرمایند **فصل سیوم در ذکر مشروب** یعنی
انچه نوشیده میشود و ضرورترین مشروبات آبست برای بدرقه

غذا و رسانیدن

غذا و رسانیدن او باقصای اعضا و نگاهداشتن طراوت
بدن و بهترین آبها نزد شیخ الرئیس یعنی بوعلی سینا
آب باران است که در موسم گرما آید و بی غریدن ابر نبارد بلکه
آب باران بهر موسم که بارد بشرطیکه در انوقت بهوای
صاف بود و مکدر با بخار نبود بهترین آبهاست لکن بسبب
لطافت زود متعفن میشود و تدبیر آن جوش داده نگاهداشتن
است و دیگر بهترین آبها آب دریاست که سر چشمه آن دور
باشد و از بالا بزیر رود و بسیار تیز رود و بر گل خالص یا زمین
سنگ ریزه جاری بود و شیرین باشد و با چیزهای مواد ردیه
مخلوط نه بود و زود گرم و سرد میشود و هر چیز که دران آب پزند
شتاب بگدازد و در وزن سبک باشد و تشنگی بنشاند
و از طرف مغرب جانب مشرق رود و بعد ازین آنکه از طرف
جنوب جانب شمال رود و آبیکه از طرف مشرق بمغرب
رود آن را بد شمرده اند و آب کاریز ثقیل و مضر است و

وآب چاه ثقیل تر و مضرتر نوشته اند لیکن جاهایکه آب او
بیشتر خرج شود از دیگر چاهها بهترست و آبهایکه مدتی در
زمین نشیب ایستاده بود امراض بسیار پیدا کند و آبهایکه متصل
کان آهن و زر و نقره بود دل و جگر را قوت دهد و خفقان
را فائده بخشد و طحال که انرا تلی گویند دور کند و قوت
باه افزاید و اسهال خون را مانع آید و آب آهن تاب و
زرتاب و نقره تاب که سوم حصه از و بسوزد در حکم این
است و آب شیر گرم مدر و مقیی کند و آب بسیار گرم قبض طبع
کشاید و آب سرد معتدل المقدار موافق تر بمزاج صحیحان
است و معده را قوت دهد و اشتها برانگیزد و منع انگیختن
بخار جانب دماغ نماید و اخلاط را از عفونت باز دارد و آبیکه
از برف حل شده باشد کثیف است و بجوشانیدن لطیف
میگردد و قوت معده و دل بخشد لیکن دماغ و اعصاب
را مضرست و بهتر همین است که آب دیگر را از برف سرد کرده

بکار برند و اصلاح

بکار برند و اصلاح و تصفیه آب کدر و شور در دو باطوار
است مجمل آنکه در آب کدر شب یمانی حل کرده بگذارند صاف
میشود یا جدوار قدری در آب حل نموده بگذارند هم اصلاح و هم صاف
کند طریق دیگر آنست که خاک پاک خاصه که از شهر نوشته
بود در آب آمیزند و بدارند که صاف شود یا اخگر چوب
در آب سرد کنند و آب شور را تبخیر نمایند در دو سه کرت
شیرین میشود یا تقطیر نمایند بحر علقه یا ترشیح از حقر
بجقری و اگر آب را مطبوخ نمایند که چهارم حصه بسوزد نفخ
نمیکند و در وزن هم سبک میگردد و وقت و تدبیر نوشیدن
آب مجملاً در مقدمه گفته شد **فصل چهارم در حرکت و سکون
بدنی** بدانکه حرکت بدنی شش گونه است قوی و ضعیف
بسیار و اندک جلد و آهسته و هر یک ازین فایده علاحده
و بترکیب این شش قسم باهم بیست و هفت قسم حاصل
میشود چنانچه بر صاحب تامل ظاهرست و حرکت بدن را گرم

میکند و تحلیل فضلات می نماید و از انجا که در هر غذا فضله
در بدن باقی می ماند که کثرت ان موجب امراض است و حرکت
ان را تحلیل میدهد پس ریاضت بالضرور حافظ صحت
باشد بدانند که در حرکت قوی و سریع تحلیل کم و تسخین
بیشتر است و در حرکت ضعیف و بطی که کثیر بود تسخین
کمتر و تحلیل بیشتر پس مرد سرد مزاج را که فضول در بدن او
کثیر باشد و فربه بافراط بود حرکت قوی و سریع و کثیر باید
که هم تحلیل و هم تسخین نماید و شخص گرم مزاج که بدن او
فضول کم تر بود حرکت ضعیف و بطی و کثیر نماید که گرمی
بافراط حاصل نه آید و معتدل المزاج را حرکت معتدل شاید
و وقت ریاضت ان زمان باشد که فضله بدنی از بول و براز
دفع شده باشد و غذا هضم گشته باشد و هنوز وقت غذای
دیگر نه آمده باشد و ریاضت بر شکم پر مضر بود و معده خالی
و بعد از جماع نیز مضر است و ابدان ضعیف را ریاضت نرم

و بسیار

و بسیار سبک که تعب از ان اختیار باید کرد و بدانید
که ریاضت بعضی سخت بود چون کشتی گرفتن و اسب
دوانیدن و پیاده رفتن و شنا کردن و تیر انداختن
و کمان سخت کشیدن و گوی زدن و نیزه و شمشیر بازی
نمودن و دیگر صناعات مانند آهن گری و تیشه زنی
و دلوه کشی و غیره و بعضی لطیف و نرم مناسب ابدان
ناقهین همچون سوار شدن اسپ آهسته رو و در زورق
نشستن و قدم قدم رفتن و نیز بعضی حرکت ریاضت
تمام بدن است چنانچه مذکور شد و بعضی ریاضت عضو
خاص که ان عضو را قوت دهد همچون فکر که ریاضت دل
دماغ است و خواندن به آواز بلند که فضول دماغ دفع
میکند و استماع آوازهای بلند و الحان لذیذ که ریاضت
گوش است و نظر در چیزهای باریک و خطهای باریک ریاضت
چشم و آواز دراز ریاضت گلو و سینه است و بازی

بگوی و چوگان و کمان سخت کشیدن اگرچه ریاضت
تمام بدن است لیکن خصوص کردن و سینه و بر دو دست
را تنقیه تمام بخشد و از فضول پاک نماید و قوی گرداند و
دویدن نیز اگرچه حرکت تمام تن است لیکن بدن اسفل
را تا سرین را قوت تمام بخشد لهذا اصفهانیان را چنین
ریاضت اکثر اوقات گذاشتن موجب قوت و نشو تمام
است و حرکت در ریاضت به اعتدال موجب منافع و با فراط
سبب مضرت است که تن را لاغر و نزار کند و خشک گرداند.
لهذا گرم مزاج با فراط را که تنش خشک باشد ریاضت منع
نموده اند و مناسب آنست که اوقات معتدل در هر فصل برای
ریاضت مقرر دارند در گرما اول روز و در سرما نیم روز پیش
از غذای یا وقت شام و در زمان ربیع یکپاس روز
برآمده اختیار این کار نمایند و مالش بدن نیز از جمله
ریاضات است تحلیل فضول خصوصاً ماده ریحی مینماید

وگرمی لطیف پیدا میکند و ماده غلیظ که در عضوی
بند بود و برآوردن آن از امکان دشوار باشد برآورد و
یا تحلیل دهد خصوص عضوی که در اصل خلقت کوچک
بود یا او را مقدار یکه هست زیاده خواهند یا لاغر را فربه
نمایند هیچ علاجی در این کار بهتر از مالش نیست باید که
اول آن عضو را بخرقه خشن بمالند که سرخ گردد بعده زفت
بر آن عضو طلا کنند در عمل چند روز دراز و فربه شود
و درازی در سنی نمو که تا سی سال است حاصل آید و
اگر اندکی فربهی در هر عمر دست دهد و مالش بچیزهای
درشت جذب خون کند و بچیزهای نرم حبس او نماید
و پیش از ریاضت و بعد از ریاضت مالش اعضا بسیار
مناسب است و بعد از مالش اعضا را باید کشید چنانچه
عمل حمامیان است و مالش از بدان اعلی تا اسفل باید و
بعکس این نشاید **فصل ششم در حرکت و سکون نفسانی** بدانکه اعراض

نفسانی را چون غم و سرور در بدن تاثیرات و تغیرات
بیشتر از دیگر اشیا است چندانکه سرور مفرط یا خوف
مفرط موجب مرگ مفاجات گردد پس سرور و نشاط روح
نفسانی را که محل او دماغ است قوت دهد و خلطها
به اعتدال پدید آرد و خون را زیاده کند و دل را قوت
تمام دهد و غم بدن را زیان دارد و دل را ضعیف سازد
خصوص سرد مزاجان را و کسانیکه مزاج شان گرم و خشک
باشد و غم دراز از خوف آنست که تب دق عارض شود
و کثرت فکر دماغ را ضرر رساند و مواد احتراقی پیدا آرد
و امراض سودائی عارض گرداند و بدن را لاغر دارد و
قوی را ضعیف سازد و اشتهای کم کند و هر چند اسباب
عیش و نشاط مهیا بود چون فکر به افراط ماند هیچ چیز
بدن را نفع نرساند و غصه بدن را گرم کند و خشک گرداند
و صفرا را بحرکت آرد و گاهی تب یومی بلکه تبهای عفونی

عارض کرد

عارض گرداند و سبب غشی بود لکن بسبب احداث گرمی سرد
مزاجان را نافع بود و لوازم و عوارض خوف و خجالت قریب
است بعوارض غم والحافظ هو الله **فصل ششم در**
خواب و بیداری بدانکه خواب شبیه به سکون که حواس ظاهر
و باطن را ساکن گرداند و آن دو قسم است طبیعی و غیر طبیعی
خواب طبیعی بشرط اعتدال خشکی بدن دور نماید و کوفتگیها
و تعبها زائل نماید لهذا درد سر که از حرکت و حرارت
پیدا شود فی الفور دفع کند و بعد غذای حرکت ملایم نمود
بعد یکساعت یا زیاده از ساعت بستر بستیکه در مقدمه
مذکور شده خواب کردن فائده هضم تمام بخشد و مداومت
خواب بر پشت اطبا منع کرده اند که موجب امراض مثل
نزله و فالج و کابوس است و خواب بر پهلوی چپ مدد در هضم
طعام کند و بعد غذا یک ساعت بر پهلوی راست دراز شدن
مفید و خواب بر شکم موجب هضم است لیکن [illegible] منع

و مطهر باید که چون بر شکم خوابند سر را بر بالین بطوری
نهند که چشم و بینی ظاهر بود و حالت خواب ظاهر بدن را
به نسبت بیداری سرد گرداند لهذا احتیاج پوشیدن در
حالت خواب می شود و باطن را گرم می نماید ازین جهت
مدد بر هضم کند و خواب میانه که با فراط و تفریط نبود و
بالای غذا و آب بمقدار موافق خورده باشند اتفاق افتد
و بوقت شب بود رنگ رو نیکو گرداند و فکر و حواس را
صاف دارد و نضج و تنقیه فضلات نماید و خواب دراز
که زیاده از ۳ پاس و نیم باشد حواس را مکدر و بدن
را سست کند و بخار آرد و خواب بر شکم خالی بدن را خشک
و قوت را ضعیف نماید و بخار آرد و خواب روز سبب امراض
مثل فالج و رعشه و نزله و موجب زردی رنگ گو گفته اند
مگر به ایام گرما که بسیار دراز میشوند یا کسانیکه اکثر شب
بیدار باشند بقدر ضرورت اگر اختیار کند ازان ضرر نرساند

ولی خواب دراز

و کسانیکه خواب روز معتاد کرده باشند باید یکبارگی ترک
نکنند و خواب در روز زیاده از یک دو ساعت نباید و
خواب شب کم از پنج و شش ساعت نباید و صاحب نزهه ۸
ساعت نیز نوشته و خواب شب بقدر میانه در عمر میفزاید
نفع زیاده به نسبت جوانی میدهد که مخالطت رطوبت غریزی
میکند و اگر کسی را در خشکی دماغ خواب کم آید حریره خشخاش
و سبوس گندم با شیره بادام و تخم کاهو و مغز کدو شیرین در
حق او بهترین اشیا است و خشخاش سائیده بر تمام بدن مالیدن
انفع و خواب غیلوله و فیلوله و قیلوله و حیلوله است خیلوله مضر
ست و غیلوله باعث آفات گفته اند و خواب در تاب
آفتاب گرانی سر پیدا کند و علمل خوب نیست و نیز خواب
بر خوردن بعض چیزها موجب ضرر خاص بود چنانچه خواب بعد
خوردن سیر و خردل که بهندی رای گویند سبب تیرگی چشم
و کدورت حواس و بعد خوردن غذاهای فاسده موجب تخلل

خیال باشند و خوابهای پریشان آرد مگر وقتیکه معتاد آن
غذا باشند این قدر خلل نمی دارد و کسی را که می خسپد
پیش از تمام وقت خواب بیدار نباید کرد که موجب خفقان
و صرع و دیگر امراض شود و اگر بضرورت بیدار کنند باهستگی
و نرمی تمام بیدار باید کرد که بیدار کردن باضطراب بغیر خفقان
و دیگر خللها آرد و بیداری مشابه حرکت است و آن اگر بافراط بود
دماغ را ضعیف کند و تاریکی چشم پیدا آرد و اشتهار باطل کند
و بدن را لاغر سازد و بسبب اختلال دماغ موجب مرض وسواس
و جنون گردد و باعتدال سبب قوت قوتی گردد و دیگر منافع است الغرض
اعتدال در همه اسباب از احوال برای حفظ صحت واجب و لازم
شناسد و المعین هو الله **فصل هفتم در حفظ
صحت بتعدیل احتباس و استفراغ** یعنی انچه در بدن داشتنی
است و انچه از بدن بیرون کردنیست و استفراغ طبعی است و
غیر طبعی باید دانست که از وقت خوردن غذا تا وقتیکه جزو

بدن آرد و چهار

بدن گردد چهار هضم واقع میشود و هر هضم را خلاصه می
شود و فضله می ماند و هر فضله را طبیعت بطریقی دفع میکند
و خلاصه را بکار می برد هضم اول در شکم شود و خلاصه آن را از راه
دو رگ باریک بجگر که در جانب راست شکم متصل است میرساند
و فضله آن را از راه براز بیرون میراند و هضم دوم در جگر واقع میشود
خلاصه آن را بلغم و خون و صفرا و سودا از رگهای بدن که از جگر رسته
و مانند شاخهای درخت به تمام تن پراگنده گشته چون آب کاریز
روان میسازد و فضله آن را از راه گرده و مثانه بطریق بول
می اندازد و هضم سیوم در رگهاست و خلاصه آن را از سر رگهای
باریک باعضا میرساند و هضم چهارم در اعضاست و خلاصه
آن را مشابه عضو میگرداند و فضله این هر دو هضم بطریق چرک
و عرق از راه مسام تمام بدن و فضله دماغی از راه بینی دفع میکند
و این استفراغهای طبعی است یعنی که طبیعت در تن انسان بحکم
یزدان تدبیر کامل می نماید و بواسطه چهار قوت خادمه غذا را

میکشد و تا وقت هضم بند میدارد پس هضم نموده خلاصه
بکار می برد و فضله را از راه معتاد هر یک دفع میکند پس فضله
شکم که براز است نشان صحت او آنست که بسیار سخت و نرم
نباشد و بعضی سخت و بعضی نرم نیز نباشد و دراز بشکل رسن
برآید و بمقدار نزدیک مقدار ماکول بود و در وزن بنصف کمتری
زیاده از و و سهل الخروج باشد و به آواز نه بود و بدفع اختیاری برآید
و شورشی بمخرج نرساند و بعد از دوازده ساعت نجومی از وقت تناول
غذا فضله آن دفع کرد یعنی در شب و روز دو بار دفع شود لیکن
چون اکثر اشخاص صحیح المزاج یکبار شب و روز معتاد دارند
و بعضی قوی الهضم و صاحب ریاضت در زیاده شب و روز یکبار
بحاجت می روند و خلل طبیعتها هیچ نمی یابند باید که اندازه اوقات
دفع فضله بر معتاد و قوت هاضمه موقوف دانند لیکن زیاده
از دو بار البته بسبب ضعف هضم یا بسیار خوردن خواهد بود
از این احتراز باید نمود پس اگر طبیعت حبس شود نشو بار حب

بلحم با

با حلیم گندم یا سماک یا لک یا خرفه یا قلیه کدو و یا دیگر غذا
مثل این باید کشود و از غذاها قابضه چون برنج بریان و
با غذا این احتیاط باید نمود و اگر زیاده از معتاد آید چون سبب
گرانی بود و این اکثر سبب فاقه باید کرد و باید خسپید و اگر از
سبب شب بود سعی باید کرد که زیاد نشود و غذاهای قابضه مثل
قلیه سیب و برنج بریان و پلاو کم روغن که کم گوشت بود یا مصالح
بسیار خصوصا زیره سیاه باید خورد و ترشی زرشک و سماق
یا انار دانه یا دیگر حوامض باستعمال باید آورد و خیر الامور معتاد
باید کرد و فضله حار که بول است نشان صحت او در جوانان
معتدل المزاج اگر چیزی متغیر بول چون آب کامه که هندوی
کانجی گویند نخورده باشند یا حنا یا غیر آن که تغیر رنگ بول
دهد استعمال نکرده باشند آنست که زرد مائل بسرخی برنگ
پوست ترنج باشد و بسیار رقیق چون آب و بسیار غلیظ
نبود و بسیار بدبو نباشد و قلیل المقدار با فراط یا کثیر المقدار

بافراط نسبت بشیروت بود و بول زنان معتدل المزاج نسبت به
بول مردان غلیظ‌تر و سپیدتر بود و بول مردان چون بجنبانند
مکدر گردد و بول زنان بجنبانیدن مکدر نشود و در بول زنان
باردار مانند دانه‌ها پنبه اکثر اوقات بتحریک فرو و بالا آیند
و در ابتدای حمل رنگ بول مائل بکبودی بود و در آخر ایام حمل
بسرخی زند و بتحریک مکدر گردد و در بول زنان هنگام نفاس
و اکثر اوقات چیزی سیاه مانند دوده می نماید و در بول طفل
شیرخواره رسوب سپیدی شیری می زند و بول صبیان نابالغ
غلیظ‌تر از بول جوانان باشد بخلاف مردان و بول مردان
دوموی نسبت جوانی میل بسپیدی دارد و بول پیران سپید
تر و رقیق‌تر از بول جوانان بود پس بول هر کس بر خلاف
مذکور بود البته دلیل تغیر در صحت مزاج او خواهد بود چنانچه
به تفصیل در کتب معالجات مذکور است و فضله هضم سیوم
در رگها و هضم چهارم در اعضا که عرق است نشان صحت

او آنست

او آنست که باعتدال چنانچه معتاد است دفع شود و اگر بسیار
آید علامت کثرت رطوبت و کشادگی مسامات بدن است باید که
غذاهای خشک خورند و ریاضت کنند و اگر بغایت کم بود نشانی
خشکی مزاج یا بستگی مسامات است اگر خشکی مزاج سبب دانند
غذاهای رطب مثل شیر و گوشت و ماهی بسیار خورند و ترک
ریاضت نمایند و اگر بستگی مسامات از اثر خشکی پوست و دیگر
علامات دانند بهترین تدابیر کشادن مسام آوردن عرق
است باستعمال حمام بطریقی دیگران اجمالاً در مقدمه گذشت و چون
این رساله مختصر وسعت تفصیل نداشت بهمان بیان
کفایت کرده شد و فضله بلغمی دماغی که از راه بینی است
نشان صحت او آنست که نه بسیار رقیق و نه بسیار
غلیظ که بسته باشد و نه بسیار گرم باشد و نه سرد بلکه
سپید بسهولت و بحرکت ارادی دفع شود و چسپنده
نباشد و اگر رقیق بسیار گرم از راه بینی زیرد و عطسه

بسیار آید علامت زکام گرم ست باید که سر را پوشیده
دارند و اول روز فاقه کنند و آب ترک کنند و شب بخار
سبوس گندم و کوکنار بر خود چادر کشیده برسانند روز
دوم علی الصباح لعاب بهدانه و شیره خیارین و شیره
مغز کدو و شیره خشخاش شیر گرم بنوشند و وقت
اشتهای حریره سبوس گندم و شیره مغز کدو و شیرین شیره
خشخاش و شیره مغز بادام مقشر با نبات بنوشند و
سه چهار روز همین احتیاط مراعات دارند و بغیر غلبه
اشتهای چیزی نخورند و از آب سرد و روغن و ترشی
پرهیز نمایند و تقلیل آب بسیار مفید دانند و اگر همچنین
بلغم رقیق و گرم از راه حلق ریزش کند و شور بود و
علامت نزله گرم ست علاج بطور مذکور بعمل باید آورد و
آنچه بحلق ریزد به تنخنخ دفع باید کرد و کوکنار و سپستان
در آب جوشانیده صاف نموده غرغره باید کرد که بحلق نریزد
و در پینی فتیله

و در پینی فتیله از پنبه کهنه بسوزانند که جاری بود باید نهاد
که ریزش طرف پینی نکشد و در نزله بسیار تیز شیر گاو
گرم نوشیدن مفید و اگر بلغم رقیق یا غلیظ سرد از راه
پینی بریزد و سر بسیار گران بود و عطسه بسیار نمود علامت
زکام سرد ست و اگر از راه حلق بریزد نزله سرد ست علاج سر
را پوشیده دارند و قهوه بهدانه و اصل السوس و دارچینی
خولنجان سپستان در عرق بادیان با نبات بنوشند
و اگر شکم قبض بود بنفشه و انجیر نیز داخل نمایند و برگ پان
با جایفل و مشک خورند و بن بریان در دهن دارند و
غذا کباب خشک با نان گندم و نخود که قدری فلفل گرد را
سائیده و زنجبیل تر باریک بریده در او انداخته باشند
و دانه بادیان و کلونجی بر او بریانیده باشند خورند و فاقه
و ترک آب هر قدر که درین توانند مفید دانند و عطسی نیز
از رطوبات فاضل هضم سیوم و چهارم ست و از خلاصه علاج

و چون صالح حاصل شود بعد سه شب و روز از انوقت چون دل
غذا از همه اعضای علی الخصوص دماغ برنگ خون جدا
گشته برگهای پیچیده که بالا خصیتین واقع شده و باوعیه
منی مشهور اند جمع میشود و ازانجا در بیضتین ریخته سفید
شده مینماید چنانچه شیر در پستان برنگ خون آمده سفید
میگردد و بوقت حاجت از بیضتین بطریق انزال دفع
میشود ازین سبب است که چون جماع به افراط اتفاق افتد
و بیضتین خالی از منی شوند انزال برنگ خون مایل بسفیدی
میشود پس این فضلا اگر بسیار شود و مدتی دفع نگردد فساد
می پذیرد و موجب امراضها میگردد ازینجاست که جوانان
دموی المزاج راکه تجرد عمری اتفاق افتد اکثر بامراض جنون
و فساد خون مبتلا میگردند پس جماع نیز از استفراغات
طبیعیست و با وجود این سبب فرحت و لذت و سرور
و مرغوب و مطلوب است و موجب بقای نسل که مقصود اعلی

اعلی است

اعلی است پس بجماع دو غرض متعلق باشد یکی تنقیه بدن
از فضول وقت احتیاج لهذا اگر جماع بقدر احتیاج بجهت
اصلاح مزاج یا حصول شرایط اتفاق افتد باعث
امن از چنین امراض صعبه و متضمن فواید کثیره می شود و
اگر بافراط یا فقدان شرایط بعمل آید موجب خللهای
میگردد و در زمان فاصله دو جماع که بغرض تنقیه بدن
باشند حکما را اختلاف است بقراط گفته جماعیکه
برای حفظ صحت است در تمام سال یکمرتبه کفایت کند و
جالینوس گفته که در شش ماه یک مرتبه و حکیم اندروماخس
گفته که در هر فصل سوای خریف یکبار ضرورست و شیخ
بوعلی میگوید مادامیکه ضعف نیارد مضایقه ندارد
و تحقیق آنست که وقتیکه بغیر بوسه و کنار و خیال بسیار
بلا تکلف شهوت جماع قوی گردد و رغبت تمام حاصل
آید جماع کردن موجب حفظ صحت خواهد بود و الا ضرر خواهد

نمود چرا که یک وقت و زمان جمیع نسبت بجمیع اشخاص
انسان در امر یکی ایشان دران یکسان نباشند چه طور
صورت بندد بعضی کسانند که در هفته یک جماع نتوانند
و دیگر آنند که یکشب بهفت زن کذرانند پس اندازه اوقات
اینکار متفاوت اقتدار هر شخص باعتبار قوت و ضعف
مزاج او و اختلاف مقتضای هوای هر اقلیم قرار باید
لیکن انسب و موافق اکثر اشخاص صحیح و معتدل المزاج
آنست که در دو جماع که با انزال باشند فاصله کم از سه
روز نکنند که زودتر ضعیف نشوند و بهترین وقت جماع
آنست که شکم نه خالی بود و نه پر و طعام هضم شده باشد
چنانچه در وقت غذا و وقت جماع فاصله کم از یکپاس
نبود و در نصف آخر شب اکثر این حال حاصل بود
و جماع باکرها منظر نباید کرد و با زن حائض موجب
آتشک بود و با زنیکه از جماع بعید العهد بود مشهور گفته

اندو باز

اند و با زنیکه از چهل سال متجاوز باشد منع نموده اند و
جماع در حالت بدهضمی و بیخوابی و ماندگی و غم و هم
مفرط و بعد از استفراغ و ریاضت قوی و در حالت
مستی و خمار و در وقتیکه بدن بسیار گرم باشد یا سرما
یافته باشد نباید کرد و شخصی که مزاج خشک بود یا دل یا
معده یا دماغ یا چشم یا اعصاب او ضعیف باشد
او را جماع کم باید کرد و بعد جماع آب سرد نباید نوشید
خصوص زن را که نهایت ضرر دارد و مداومت این علت
رعشه و استسقا و استرخا پیدا آرد و افراط در جماع
موجب امراض عصب و ضعف بصر بود و مداومت جماع بر شکم
پر وجع مفاصل و نقرس و دوالی و ورم خصیه پیدا کند
و بر شکم خالی بضعف بینائی و لاغری تن رساند و
خفقان و یرقان و سل و دق لاحق گرداند و بعد
خوردن ترشی رعشه و گاه گاه جماع با زنان باکره [illegible]

در تقویت شهوت و القا قوت بی نظیر ست علی الخصوص
صحبت با محبوبان طناز و معشوقان سراپا عشوه و ناز
اگر دست دهد فرحت و نشاط بسیار آرد و غم و وسواس و کدورت
حواس و امراض سوداوی را از بدن دور دارد و غرض دوم
از جماع که همان اصل ست آن بقای نسل ست و وقت
این جماع تحصیل این غرض ست لیکن در حصول این مطلب
شرط آنست که انزال مرد و زن با هم اتفاق افتد که
سبب حمل گردد لهذا باید که اول با زن بوسه و کنار
و اختلاط بسیار نموده وقتیکه شهوت بر زن غلبه کند
کند و چشم او بسرخی زند و دم بسیار و شتاب کشد مشغول
کار شوند که از طرفین لذت تمام یابند و باید که نطفه
از غذای لطیف حاصل آمده باشد که حسن خلقت انسان
از همین آب حیوان صورت بندد و بهترین اوقات
جماع که برای این غرض بود آنست که ماه متصل بزهره در

زن اول بار

بروج بادی باشد خصوصا برج میزان و در بروج آتشی
و درین خاصیت نزدیک به بروج بادی گفته اند و در بروج
خاکی و وقت احتراق قمر و نزدیک مفارقت قمر از آفتاب
و وقت اتصال آن بزحل و مریخ بد نوشته اند اما تحقیقش
آنست که بهترین اوقات برای این مطلب در حق هر شخص وقت
سعادت طالع آن شخص ست و اگر از کثرت جماع ضعف در بدن
یابند ازینکار تا توانند باز مانند و به غذای مقویه و منی افزای
تدارک ضعف نمایند و تدبیر مانع حمل زن نیز اگر از حمل باز مانده
باشد و شناختن زن که حامله خواهد شد یا نه یا حامله است
یا غیر حامله و ذکر بعضی غذای مقویه و دواهای نافعه قوت
باه مجملا در باب ثانی مذکور خواهد شد ان شاء الله تعالی
الحال تدبیر حفظ صحت حامله و تدبیر مولود بالاجمال ذکر کرده میشود
باید دانست وقتیکه منی در رحم زن قرار یافت دلنشان حمل
از نبود شدن خون حیض و کم شدن شهوت زن و تغیر رنگ

روی و تواتر نبض پیدا شده [illegible] انرا براحت فرمایند و از جستن
و دویدن و دیگر ریاضت سخت و بوئیدن بوی طعام یکبارگی و
حمام کردن و خون گرفتن و مسهل باقی بعمل آوردن منع نمایند
و آن قی که از خود درین ایام معتاد زنان باشد بند نکنند الا
بضرورت و اگر از خون گرفتن لاچار شوند بعد ماه چهارم تا ماه
هفتم رخصت داده اند و ضرورت مسهل اگر پیش آید ملینات
ملین چون شیرخشت و ترنجبین و مغز فلوس با روغن
بادام در همان ایام که مذکور شده بدهند و از شنیدن آواز
های سخت و اسباب خوف و حزن شدید پرهیز لازم دانند
و جماع در حالت حمل منع کرده اند و شکم قبض بسیار بودن
نیز مضر این حال است لازم که بغذا مثل شوربا و تناول ترکاری
های ملین چون کدو وغیره رفع ان مینموده باشند و احیاناً
اگر حاجت بدوا رسد اگر گلقند خورند و برگ گل تازه در
آب سائیده بر قند یا نبات شیرین کرده گاه گاهی نوش نمایند و

اگر گل تازه

اگر گل تازه بهم نرسد برگهای گل خشک شب در گلاب تر کنند صبح
سائیده شیرین نموده بنوشند که بهترین علاجهاست و از بعضی
احتیاط تمام دارند و بیضه را در حق زنهای حامله از بدترین
چیزها شمارند و گاه گاه سکنجبین علی الخصوص عنقریب ماه پنجم
باستعمال آرند که از رغبت خوردن چیزهای ردی مانند گل و
انگشت وغیره محفوظ مانند و روغن که در سر مالند اول به
ادویه مقویه دماغ چون دارچینی و اسطوخودوس پخته پس
صاف نموده باستعمال آرند که زکام و نزله عارض نگردد
و از آنکه سعال که اکثر درین مرض لاحق حال میشود اگر بطول
انجامد موجب افتادن شکم میگردد و جوارش مروارید در حق
ایشان مفید بسیار است و از اکثر آفات محفوظ دارد صفت
آن مروارید ناسفته عاقرقرحا هر یک یکدرم مصطکی و
زنجبیل هر یک چهار درم زرانباد درونج عقربی تخم کرفس
سقیطرح قاقله جوزبویه بسباسه قرفه هر یک دو درم بهمن

سفید و بهمن سرخ فلفل دار فلفل گرد هر یک سه درم
دار چینی پنج درم نبات بوزن همه ادویه جدا جدا کوفته
کوفته بیخته نبات بقوام آرند و ادویه آمیخته معجون
فسازند پس وزن یکدرم که سه و نیم ماشه بود یا زیاده بحسب
مزاج علی الصباح میخورده باشند و قانون کلی آنست که از
یاقوتی و غیره هرچه دل را قوت دهد حافظ جنین است و
در شروع ماه نهم روغن بادام شیرین پنجماشه با شیر گاو
بقدر برداشت مزاج می نوشیده باشند و شوربای مرغ فربه
میل مینموده باشند و چون زمان زائیدن قریب رسد
روغن بتهی گاه مالند و اکثر حمام کنند که سهل بزایند
و اگر زادن دشوار افتد زعفران سه و نیم ماشه با قند
سیاه آمیخته بخورند و از موی سر زنان که در شانه کشته
میشود دود در زیر دامن بگیرند که تولد آسان میشود به امره
الله تعالی و وقتیکه برآید بچه را بطوریکه در پیره زنان ها

مانند نگاه دار

هر این کار اشتها دارد بگیرند و با احتیاط در خانه که مایل
بتاریکی بود پرورش دهند و از وقتیکه پیدا میشود بقدر
یک شب و روز بچه را شیر ندهند اگر ممکن باشد والا هر قدر
و هر که متحمل شود در دادن شیر توقف چند ساعت و پیش
از دادن شیر انگشت شهد در دهن طفل نهند که بعد
و از انگشت شیرین کام او بردارند و وقتیکه گریه بسیار کنند
و در طلب شیر مضطرب گردد شیر دهند و شیر مادر در حق
طفل بهتر است لیکن باید که اول یکبار داده تا یک هفته
باز شیر مادر ندهند که مضرست بلکه شیر دایه دهند و مادرش
درین ایام شیر خود میدوشیده باشد یا بیک طفل دیگر
میداده باشند و بعد یک هفته به بینند اگر شیر مادر در
رنگ سفید و بقوام معتدل نه بسیار غلیظ و نه رقیق و
در ذائقه مائل بشیرینی بود شروع باید کرد والا دیگر
انتظار باید نمود تا بصلاح آید و اگر دانند که از طبیعت جود

باصلاح نخواهد آمد بعلاجی که باصلاح شیر در کتب طب مسطور
است باید پرداخت و اگر میسر بود دایه اختیار باید کرد
که عمرش میان بیست و پنج و سی و پنج سال باشد و
خوش سیرت و خوب صورت و قوی مزاج بود و طفل زاده
باشد و به زادن دختر معتاد نبود و از زائیدن او
چهل روز گذشته باشند و ماه ششم نرسیده باشد و پستانش
میانه و غلطان و ایستاده باشند بسیار کوچک یا بسیار
دراز فرو هشته نباشند و شکم نه آویخته باشد و حامله
هم نبود که شیر زن باردار در حق ولد سرایا اضرار دارد
و شیر او نه کم باشد و نه بسیار و سفید رنگ بود مایل بزردی
و سرخی و سبزی نباشد در پیاله چینی سفید قدری دوشیده
دریافت نمایند و بسیار رقیق و غلیظ هم نباشد بلکه معتدل
القوام بود باید که یک قطره شیر بر ناخن اندازد اگر یکجا ایستاده
ماند غلیظ است اگر جاری شود رقیق و اگر مایل بسیلان نموده ایستد

معتدل است

معتدل است و مزه شیر میل بشیرینی داشته باشد و نه بشوری
و تلخی و ترشی نزند و غذای لطیف چون گوشت بز جوان
و نان گندم و کاهو و مغز بادام وغیره که از و شیر نیک
حاصل آید با و میداده باشد و تا مدتی که شیر به بچه میدهد
جماع با زن شیرده نکنند که جماع شیر را فاسد کند و شیرده
را از اسباب غم و الم دور دارند و بریاضت میانه فرمایند
که همواره معتاد دارد و شیر به بچه آنوقت دهد که از خود
طلب کند و گریه نماید باید که اول پستان را از دست
خود قدری بدوشد پس بدهن بچه دهد و آن قدر شیر خوراند
که قدری شکم خالی ماند و اگر پر شکم نوشاند و شکم نفخ
شود بخوابانند و تا شکم خالی نشود دیگر شیر ندهند و اگر
طفل مریض شود دوا بدایه خورانند و اگر دایه مریض شود
علاج او بدوای نرم کنند دوای قوی نباید کرد و اگر بضرورت
دوای قوی داده آید آن روز شیر دادن موقوف دارند و

و شیر زنان مریض که بچه را دهند پس بعد گذشتن دو سال
بچه را از شیر جدا کنند و بعد سه سال شیر فاسد میگردد هرگز
نباید داد و وقت مناسب گرفتن بچه از شیر آنست که موسم
گرما نبود و آفتاب در بروج آبی درآمده باشد باید که پیش
از جدا کردن از شیر طفل را بغذای قریب المزاج شیر مانند شیره
مغز بادام مقشر و شیر مغز پسته و حریره شیر و نشاسته گندم با نبات
شیرین کرده معتاد کنند پس آهسته آهسته شیر کم نموده
موقوف نمایند و چون طفل نشستن آموزد بر زمین نرم یا
فرش نرم بنشانند و چیزی تیز و نوک چون کارد و خنجر در
دستش ندهند و همواره در رضا جوئی او مصروف باشند
و به نرمی تمام خطاب با او کنند و اسباب غم و غصه پیش او نیارند
غصه و غم را در حق طفل بدترین چیزها می شمارند و اکثر زمان
ظهور دندان اطفال بامراض و رنج مختلفه مبتلا میشوند باید
در آن کوشند که دندان بسهل برآیند و تدبیر او آنست که

که چون دند

که چون دندان برآمدن گیرند مغز سر ارنب و پیه دجاج بر بن
بمالند و چون دندان ظهور نمایند روغن کنجد و آب گرم باهم ساخته
بسر و کمر و لثش چرب دارند و یک دو قطره روغن شیر گرم در گوش چکانند
و پاره اصل السوس اگر تر باشد بهتر و الا در آب تر کرده چون نرم گردد
بدست طفل دهند که در دهن گیرد و چیزی سخت مکیدن ندهند و چونکه
سخن گفتن آغاز کند بیخ زبانش را نرم نرم به انگشت بمالند و چون
قوت رفتن و دویدن یابد بر زمین نرم بگذارند و با اطفال بازی کردن
اجازت دهند که بازی در خوی صبیان ریاضت بدنی و نفسانی است و از سال
پنجم تا سال هفتم آهسته آهسته به نرمی حکمت عملی بمکتب نشستن
خوگر او کنند و هرگز زجر و درشتی با اطفال اظهار ندارند که ملال خاطر
نه شوند و از آن اخلاق بد پیدا آرند و با کلمات طیبات اکثر با ایشان
سخن گویند و زنهار الفاظ قبیح پیش ایشان بر زبان نیارند که
هر چه در ابتدا بر لوح خاطر شان منقش گردد بدشواری زائل شود و
بعد هفت سال بمحبت و اظهار شفقت آداب و احکام تربیت کنند

و بعد ده سالی بتعلیم ریاضی مانند علم حساب و هندسه و غیره که تعلق بفکر
دارد تعلیم فرمایند و در عمر دوازده سال صناعات معاش آموزند تا
زمانیکه بتمیز حقیقی و عقل بالملکه رسند پس بشغل فضایل
علوم دیگر و کمال و حسن اخلاق کوشند و اوقات صناعات وجه
معاش و رفع حاجات و دیگر ریاضات تقسیم نمایند و قدم همت درین منزل
درست و چست داشته بار از جای خود لغزش ندهند که از سعادت
دینی و عقبی برخورند و در ایام جوانی غذاهای تر اکثر بکار برند و جماع
و حمام بسیار کنند لیکن در حد اعتدال تجاوز نه نمایند و اگر حاجت بکم
کردن خون افتد در فصد تاخیر نکنند و در سن کهولت که بعد چهل
سال است غذاهای گرم و تر خورند و فصد و جماع کمتر کنند و بیشتر بحمام
روند و در سن پیری که ضعف جمیع قوی ظاهر شود غذاهای گرم و خشک
تناول نمایند و لبوب و معاجین مقویه و یاقوتیات مفرح اکثر باستعمال
ارند و فصد و جماع ترک کنند و راحت و حمام معتدل بیشتر اختیار
فرمایند و روغن های گرم و خوشبو علی الدوام بر اندام مالش نمایند

[illegible]

و زندگی بر او آرایش تمام و حسن انجام بسر برند و استفراغ عن طبع
یا به دوا است از راه براز و آن اسهال است و صحیح الابدان اگر
بریاضت و حرکت علی الدوام میکرده باشند اکثر محتاج بدین استفراغ
نمی شوند و یا از راه دهن و آن استفراغ بقی است اما چون منافی
طبع است کم مقبول است یا به بر آوردن خون پس بر آوردن خون یا
بفصد است یا بشاخ کشیدن یا بزلو چسپانیدن و فصد استفراغ
کلیست که هر چهار خلط به تبعیت خون از رگها بر می آرد لازم
که تا بسیار غلبه خون نباشد فصد نه نمایند و تا عمر چهارده ساله
و بعد از شصت ساله هم نشاید لیکن اگر غلبه خون فاسد باشد
یا قوت فراخ گاهی جایز داشته اند و بسیار فربه و بسیار لاغر
و صاحب مزاج بسیار سرد را فصد نه باید کرد و در بلاد سرد
و در حالت سختی درد و بدهضمی و بعد از جماع فصد منع کرده اند
و زن حایض و آبستن را فصد منع است الا اگر ضرورت بسیار افتد
بعد از چهارم ماه تا ماه هفتم تجویز کرده و بهترین وقت فصد که برای

حفظ صحت کنند آنست که طعام هضم شده باشد و هوا با اعتدال
بود و بهار فصل ربیع بود و بعد ازان فصل خریف و ماه در نقصان
بود و در بروج بادی ناظر بمریخ باشد چنانچه بقراط گفته که اگر فصد
بروز سه شنبه تاریخ هفدهم وقتیکه ماه در بروج جوزا یا میزان
ناظر بمریخ بود اتفاق افتد برای صحت تمام سال کفایت میکند
و روز جمعه فصد نباید کرد و در موسم سرما و گرما نیز فصد نکنند
مگر آنکه ضرورت دفع مرض باشد پس وقت آن همانوقت ضرورت
ست و پیش از فصد حمام نکنند مگر کسی که خلط او بسیار غلیظ
بود حمام کرده فصد نماید بهتر ست و بسیار فربه را رگ فراخ
کشایند و در موسم زمستان نیز و لاغر را رگ تنک کشایند
و در تابستان نیز و وقت شب اگر فصد اتفاق افتد چنانچه
صاحب وسواس و مجنون را هم چنین تنک کشایند که از
جریان خون محفوظ باشند و بعد فصد شکم سیر نخورند بلکه
بعد دو سه روز نوبت بشکم سیری رسانند و خواب بعد فصد

اکثر نشستن

اکثر نشستن اعضا پیدا میکند باید که بفاصله دو ساعت خواب
نمایند و اگر وقت معتاد خواب قریب اتفاق افتد فاصله کم از
یکساعت نشاید و بر پشت دراز شده اگر فصد اختیار کنند بهتر
ست که غشی کم آرد و قوت محفوظ میدارد و بعد فصد بر پشت
دراز شدن نیز موجب سکون بعث رگ است اگر دهن معده او ذکی
الحس باشد که از فرو بردن چیزهای تیز بحلق ایذا یابد و کسی که
بر فم معده او ریزش صفرا بود یا بسیار صفرا ازو پیدا شود و نشان
آن تلخی دهن و قی تلخ و همواره مائل بقی بود دست نهار و بر شکم خالی
فصد نکنند پس کسیکه فم معده او ذکی الحس بود یا ضعیف و صاحب مزاج
گرم بود لقمهای نان پاکیزه که در رب انار ترش و یا لیمون یا گلاب مشک بید
و صاحب مزاج سرد را در شربت نبات صرف یا منعنع یا میبه ممسک
تر کرده باشد اول بخورانند بعد ازان فصد کنند و صاحب تولد
صفرا را ضرورست که اول سکنجبین در آب گرم حل نموده بنوشد
آنقدر که شکم خوب سیر شود پس قی نماید و بعد هر چند لقمه نان که در

ربوب حامضه و گلاب یا بیدمشک تر کرده باشند خورده قدری
آرام نموده فصد کنند و رگ فراخ زدن جلد بیهوشی آرد و تنگ
کشادن قوت نگاه دارد لیکن مواد کثیف بر نمی آید و کسی را که خوف
بیهوشی بود اول شربت انار یا سیب یا به یا عرق بیدمشک
یا گلاب تخم بالنگو یا تخم ریحان پاشیده بنوشانند و پشت دراز
کرده رگ تنگ زنند و آنجا که مقصود اماله بود البته تنگ کشایند
و اگر ضعف باشد باید که یکبار خون بگیرند بلکه قدری گرفته بند سازند
بمقدار رفع ضعف درنگ کرده باز بگیرند همچنین در دو بار یا سه
بار متفرق خون بقدر مطلوب بگیرند و اگر خلط ردی بسیار بود
و خون صالح کم در بدن باشد همچنین متفرق بگیرند و ادنی مدت
فاصله درین صورت مقدار یکساعت است که دو نیم گهری کشری زیاده
باشد و بهتر آنست که فاصله دو روز بلکه سه روز میان داده باز
بگیرند و بار دوم بسیار خون گرفتن اکثر سبب بیهوشی میشود باید که
پیش از و چیزی بخورانند چنانچه مذکور شده و اگر بعد فصد عضو مقصود

ورم کند نظر باید

ورم کند نظر باید کرد اگر ماده صالح در بدن باشد عضو دیگر مقابل
این فصد کنند و اگر فاسد باشد همین فصد باز کشایند و اگر ممکن
نبود رگ دیگر از همین عضو زنند که اماله ماده فاسد جایز نیست
و دست لاغران پیش از فصد نه بندند و در فربهان مضایقه ندارد
و آنجا که در تبدیل رنگ و قوام خون که اکثر در شناخت مقدار بران
اعتماد دارند اشتباه افتد باید که نبض دست دوم را ملاحظه دارند
و وقتیکه میل بضعف آرد فی الفور بند سازند و بیهوشی اکثر بعد
بند ساختن خون می افتد و وقت جاری بودن آن کم اتفاق
افتد مگر وقتیکه خون بافراط گرفته شود و رگهای که فصد کرده میشوند
از رگهای ناجهنده که آورده نام دارند شش در دست و چهار
در پای و چهارده بسر و گردن و درین مشهور اند و دو رگ بر شکم است
یکی بر جگر و دوم بر طحال و از رگهای جهنده که شریان گویند در
کف دست دو رگ هست یکی بر پشت کف میان ابهام و سبابه که
جالینوس در خواب دیده بعمل آورد دوم بر زند کف و دیگر در سر

بعضی کوشش بعضی پیش آن واقع است و بهتر آنست که فصد رگهای
سر نشسته و رگهای دست بر پشت دراز کشته و رگهای پای ایستاده
کشایند و رگ شکم که برای استسقا کشایند بر پشت دراز شده
میل به پهلوی راست دارند و اگر برای یرقان سودای و یا طحال
کشایند میل به پهلوی چپ نمایند و برآوردن خون بشاخ کشیدن
در حکم فصدست لیکن خون رقیق از زیر پوست در شاخ کشیده
میشود و در فصد از اندرون رگها و باید که تا عمر دو سال و بعد از شصت
سال هرگز خون بشاخ نگیرند و بهترین وقت برای این نیمه ماه است در
اول ماه و آخر ماه منع کرده اند در گرما چهار گهری روز بر آمده و در سرما
بعد یکپاس روز بعمل آرند و در شاخ خشک که بغیر خون مکشند فواید
هاست اما بر مقعد کشیدن بهترین تدابیر دفع بواسیر و دردهای بدن
است و گرفتن خون بزلو که کرم چهار دراز است و بسیار معمول تمام مقام
شاخهاست در زمانیکه استعمال شاخ نمی توانند زلو می چسپانند
گفته اند که اول ایجاد این عمل از حکمای هندست و بعضی گفته که از

اهل العلم ست و دیدانند

اهل العلم ست و دیدانند که میگر برای این کار مقررست بهتر آنست که سر باریک
و طرف دیگر پر بشکل دم موش بود و شکم سرخ و پشتش سبز گرد و
خط زرد بالایش کشیده باشد و از آب شیرین و بسیار عمیق
که غوک در آن بسیار مانند گرفته و بعد گرفتن یک روز سرنگون
آویزند که انچه در شکم داشته باشد انداز د و پیش از استعمال پاره
خون بآنها خورانند و وقت استعمال در آب اندازند پس که میگر حرکت
او جلد بود گرفته موضع را اول بآب و نمک شسته خوب بمالند چون
سرخ شود بالای آن چسپانند و وقتیکه از خون پر شود از برگ
تنبول جدا کرده بر آن موضع شاخ کشند که انچه از اثر کرم باقی مانده
است بر آید و اگر خون جاری ماند و از خود بند نشود مازو سوخته سائیده
پاشند یا خاکستر پارچه به افشانند **باب دویم در حفظ**
صحت اعضای رئیسه و مرؤسه از سر تا پا و آن مشتمل مشتمل است
بر شانزده فصول **فصل اول در حفظ صحت سر** و آن عضویست
مرکب از هفت استخوانهاست که اطراف آنها دندانهای باریک دارد

چهار استخوان بسان چهار دیوار و دو استخوان مثل سقف و دندانهای
یکدیگر با هم پیوسته این صورت حاصل گشته و یک استخوان کلان
بجای فرش است و درین استخوان دو سوراخ است از یکی فضلات بلغم جانب
بینی زیر دو از دیگری طرف حنک و در اندرون آن مغز است
نرم و سفید رنگ مثلث شکل که جانب پهن او طرف
پیشانیست و جانب تنک بطرف پس سر و آن را دماغ گویند
و اندرون دماغ سه خانه است اول خانه گشاده که در طرف پیش
اوست که آن مقدم دماغ است دویم خانه میانه و آن خوردتر از
هر دو خانه است سیوم خانه جانب تنک اوست که آن مؤخر
دماغ است و بر گرد دماغ پرده ایست باریک پیچیده برای نگاهداشت
شکل او و گرد این پرده پرده دویم است سخت از وی متصل
باستخوان بالا چون سقف و از طرف باریک دماغ دنباله ایست
مشابه جرم او که در درون هفت مهرهای گردن و بیست و یک مهره
پشت سراسر گذشته با استخوان نشسته گاه رسیده و از حبل و

دنباله دماغ

سلسلهٔ دماغ هفت جفت اعصاب که آن را پی گویند رسته
اکثر آنها جانب چشم و گوش و دهن و بینی و کله و گردن متفرق
گشته فایده حس بینائی و شنوائی و شمیدن و چشیدن بخشیده
دارد دنباله دماغ در [illegible] است هر مهره دو عصب سر آورده
سوای مهره زخیره است که از و یک عصب دمیده پس این
اعصاب بسان شاخهای درخت در جمله بدن پراگنده گردیده
فایده حرکت و حس لمس که نزد ملاقات چیزی گرم و سرد و سخت
و نرم و خشن و املس دریافت میکند بخشیده لهذا آدم را درخت
معکوس گفته اند که بیخش جانب اعلی است و سر شاخهایش جانب
اسفل و پوشیده نیست که حواس خمسه ظاهر و خمسه باطن که همه
ادراک لذات جسمانی و تحصیل کمالات روحانی و جمیع تدبیرات
انسانی از تحسین امور معاش و معاد و تزئین این خراب آباد
بواسطه آنهاست بدو تعلق دارد و دیگر اعضا تمام برای
خدمت و سرانجام کام اوست لهذا وضع سر از همه تن بالاتر به

بوجود آمده حواس خمسه ظاهر دیدن و شنیدن و چشیدن و بوئیدن
دریافت کردن است و حس لمس اگرچه در تمام بدن است لیکن فی
التحقیق از اعصاب که منشاء او دماغ و دنبال دماغ است
حاصل شده چنانچه مذکور شد و حواس خمسه باطنه اول حس
مشترک است که آنچه در خمسه ظاهره در می آید در حس مشترک که مقامش
طرف اول الخانه مقدم دماغ است منتقش میشود دوم خیال است که
آنچه در حس مشترک منتقش میشود وقت توجه بچیزی دیگر از
آنجا رفته بخیال می آید و همه صورتهای حاصله بحواس خمسه ظاهره اینجا
جمع میشود پس خیال گویا خزانه حس مشترک است و محل او مؤخر
خانه اول دماغ است سیوم قوت متصرفه است که هرچه بحس مشترک
و وهم از صورت و معنی حاصل آید قوت متصرفه بزیاده و نقصان
و تقلیل و تکثیر دران تصرف نماید چنانچه انسان را زیاده
ازان که هست یا کم ازان تصور نماید یا انسان را ده سر یا بی
سر بخیال آرد و مکان او اول خانه میانه است چهارم وهم که معانی

جزئیه که صورت ندارند مثل عداوتی که معین و عداوت کسی
معین با و مدرک میشوند چنانچه صورتهای بحس مشترک مدرک
میشوند و مقام او آخر خانه میانه است پنجم حافظ است که
آنچه معانی جزئیه در وهم در می آیند وقت التفات جانب معنی
دیگری همه معانی از وهم رفته در حافظ جمع میکردند پس حافظ
خزانه معانی است که در وهم می آیند چنانچه خیال خزانه صورتها
ست که در حس مشترک منتقش میشوند بدانکه چون منصب حکام
طبیب در مقام احتیاط است و باید احتیاط آنکه هر چیز که طبیب
دران خوف ضرری بتجربه یا بقیاس ببیند از استعمال آن منع
فرماید و لازم نیست که ضرر آن هر وقت و بهر شخص عارض گردد
چرا که ضرر اکثر اشیاء در حال قوت مزاج یا بسبب معتاد در
یافت نمی شود و همان چیز اگر شخص غیر معتاد یا کسی نازک
مزاج استعمال نماید ضرر یابد لهذا کسانیکه بمقاسات مرض
یا کبر سن ضعیف شده باشند یا مزاج اصلی ایشان نحیف

افتد مزید احتیاط محتاج شوند و از اکثری کم و بیش ضرر یابند
و هر عضوی که در تن بعارضه یا اصل خلقت ضعیف بود
زودتر متاثر میگردد و اشخاص قوی مزاج هر قدر که قوی تر
باشند متضرر کم تر شوند و چون اقویا در عوام الناس این
تفرقه ورزیده نیابند و مزاج ضعفا را بر مزاج خود ها قیاس کنند
کلام طبیبان که در مقام احتیاط می فرمایند بتکلف می شناسند
و بلکه از آن انکار و احتیاز می نمایند و هر گاه بنقاهت و ضعف
مبتلا گردند معترف میشوند و از اینجاست که طالب حفظ صحت را
باید هر عضوی که از بدن بضعف گراید بیشتر احتیاط در
حال آن عضو مراعات نماید که بخلل مزاج آن گرفتار نیاید
پس رعایت حفظ صحت سر که رئیس الاعضاست و محل روح
نفسانی اگر ضعیف بود لازمست که در فصل خریف و هنگام
هوای سرد سر را پوشیده دارند و از دود و بخار ناخوش احتراز
آرند و بوهای ناخوش بدماغ نرسانند و بوئیدن خوشبوهای مطبوع

دفع بخار

و مناسب مزاج نافع دانسته که هیچ چیز در سرعت تغیر مزاج
دماغ مانند بوی ناخوش و خوش تاثیری ندارد و از کثرت
آب و شراب بپرهیزند که اکثر امراض دماغ بهمین پیدا آیند
و بهتر از کم نوشیدن آب بلکه آهسته آهسته ترک آن معتاد
نمودن در باب حفظ صحت دماغ سرد تر و دفع امراض آن
چون نزله بارده وغیره چیزی نیست و فواید دیگر این عمل بر
عاملان آن مخفی نمانده و هر چند در ابتدای حال ترک
دادن آب سر را با اشکال می نماید لیکن چون معتاد می
شود بخیال هم نمی آید و گاه گاه در موسم سرما وقت صبح
از خواب بیدار شده برگ تنباکو تیز و خوشبو با قدری
مشک و زعفران سائیده در بینی کشیدن در دفع رطوبت
دماغ و قوت آن و محافظت بینائی چشم بسیار نافع
است و خوردن ترشی علی الدوام نیز مضر دماغ و اعصاب
است و صاحب دماغ گرم سرد را از قرب آتش و تابش آفتاب

بسیار گرم و مانند این در دار ند که سخت ضرر دارد و
آخر خشکی دماغ و امراض آن پیدا آرد و از کثرت غور نمودن
خطهای بسیار باریک و تا دیر نظر بران داشتن احتیاط
کنند و ضرر دوام فکر در حق دماغ گرم چون ضرر افراط
آب است در حق دماغ سرد که چیزی دیگر مثل این ضرری
ندارد و بیشتر امراض سوداوی و درد سر پیدا آرد و پس آن
کسی را که خشکی دماغ او غالب بود و خواب کم می آید می باید
که آب [illegible] نیم گرم بر سر بسیار ریزد و بروغنهای خوشبو چون
روغن بنفشه و بادام یا روغن کدو و خشخاش و مانند آن
سر را اکثر چرب دارد و خشخاش سائیده بر سر و بر تمام
بدن مالیدن بسیار مفید و غذای حریره لعاب سبوس گندم
که در آب تر نموده بگیرند و شیره خشخاش و مغز تخم کدو
شیرین و مغز بادام شیرین پخته نبات [illegible] شیرین نموده
شیر گرم نوشیدن در تقویت دماغ و دفع خشکی آن بی نظیر

و از گرمی دماغ

علاج

و از گرمی دماغ اگر درد سر عارض شود عطریات سرد تلخلخه
نمایند و صندل و گل نیلوفر با قدری کافور در آب کدو یا خیار
سائیده طلا کنند یا تخم کاهو و تخم خیارین و گشنیز خشک
در آب عنب الثعلب بر پیشانی و صدغین طلا نمایند و حوض
لب ریز یا آب جاری و سبزه طراوت بخش پیش نظر دارند
و از افراط بیداری علی الاتصال و از خواب دراز هم چنین
پرهیز لازم دانند که این هر دو دماغ را خلل دارند و نظاره
نازنینان خوبروی و شمیم ریاحین خوشبوی که سرور بوفور
آرند در تقویت دل و دماغ بهترین اشیاست **فصل دوم**
در حفظ صحت چشم که اشرف ترین اعضاست و بقول [illegible]
آن مرکب است از هفت طبقه و بعضی یک طبقه گفته اند و بعضی
دو طبقه لیکن صحیح آنست که هفت طبقه و سه رطوبت دارد
چنانچه کسی گفته است **بیت**

چشمت بهفت پرده و سه آب منقسم	کرد آفریدگار تعالی بصنع خویش
صلب و مشیمه شبکیه زجاجی دگر جلید	

پس عنکبوت بیض و عنب ثعلب قسمان ملتحم | و تفصیل این طویل ست دیگر کس

قابل این رساله نیست تدبیر حفظ صحت او آنست باید که چشم
را از غبار و دود و از هوای گرم آتشین و تابش آفتاب گرم محفوظ
دارند و نگاه بسیار در چیزهای سفید و براق نکنند و سوی قرص
آفتاب هنگام طلوع و غروب نه بینند و نظر در خطهای بسیار
باریک مداومت نه نمایند مگر گاه گاهی بطریق ریاضت چشم
و دیدن چنین خطوط مفید و عینک بدون ضرورت عادت
نکنند و برای امداد چشم در اوقات نظر بچیزهای باریک چون
نقاشی و گرده تصویر و مثل این عینک روشن پیش چشم
داشتن مضایقه ندارد و نظر برنگهای سبز و سیاه و دیدن
آب روان و جانب قرص ماه قوت بینائی آرد و مداومت
سرمهٔ خالص وقت شب بمیل طلا یا نقرهٔ خصوص میل سیمابی
در چشم کشیدن بصارت نگاه دارد و اگر هیچ این بدست نرسد
میل روح توتیای خالص هم مفید **فصل سیوم در حفظ صحت شم** و

وان قوتی است

وان قوتیست در عصب که مقابل سوراخ گوش مفروش است
تدبیر حفظ صحت او آنست که گوش را از آوازهای سخت هولناک محفوظ
دارند و از در آمدن هوای سرد در گوش احتیاط نمایند و چرک جمع شدن نه هند
و گاه گاهی روغن گل نیم گرم در گوش چکانند و گوش تر را به حمام دارند که چرک
یا باد اگر جا کرده باشد بیرون آید و اگر قصد خواب بر زمین کنند پنبه در گوش
دارند که چیزی در وی نرود و اگر مورچه یا کرمی داخل شود فی الفور روغن نیم گرم در
گوش پر کنند که بیرون آید **فصل چهارم در حفظ صحت شم** وان قوتیست در دو
افزودنی عصبانی مثل پستان که در دماغ مقابل سوراخ بینی است تدبیر حفظ
صحت او آنست که مشامه را از بوهای بد مستور دارند و بوهای خوش اکثر با استعمال آرند
در هوای گرم یا سرد با فراط در بینی نکشند و بینی را از چرک و فضول بلغم پاک دارند و گاه گاه
عطسه آرند و بر کندن موی بینی از ریشها بد پیدا کند و اگر شامه باطل گردد خوشبوی
بد بوی در یافت نشود علاج آن برگ تلخ بوسیدن و قطره آب برگ او در بینی کشیدن مفید **فصل پنجم**
در حفظ صحت ذوق وان قوتیست در عصب که اندر زبان مفروش است و بواسطه
لعاب دهن که با چیزی که بچاوند مخلوط شود و بآن عصب میرسد مزه چیز در می

باید تدبیر حفظ صحت او آنست که چیزها که ذائقه را باطل نماید چون برگ عناب و غیره
مثل او نخایند و دهن را همیشه پاک دارند خصوصا که از خواب بیدار شوند مسواک
کردن لازم دانند و بعد طعام دندان را خلال نمایند و دهن را نیز بوجه احسن شویند و
مسواک کنند که بو نکند و برگ پان یا دیگر افاویه مضغ فرمایند و هر روزه برگ
تماکو و فلفل گرد که بسیار سوده و دندان را خوب مالیده باشند بعده دهن را آب
گرم بشویند که دندان محکم و سفید مانند و ذائقه متبدل نشود و هرگاه که ذائقه
تلخ گردد دلیل غلبه صفراست و ترش دلیل سودا و تفه یا مالح دلیل بلغم خام
یا شور و ذائقه شیرین دلیل غلبه خون یا بلغم طبیعی است پس ذائقه وقتیکه
مایل بیکی ازین کیفیات گردد تعدیل خلط غالب نمایند تا ذائقه بحال آید و
اکثر اوقات ذائقه از بلغم دماغ یا معده فرو یا عکس میگردد و از صفرا که
در معده بود نیز تلخی میشود باید که اصلاح او فرمایند **فصل ششم در حفظ آلات**
تنفس یعنی حلق و سینه و حجاب که آن پرده ایست در سینه و قصبه ریه که عضویست
غضروفی بر شکل نی که از حلق تا اندرون ریه رسیده و هوا از راه او بدل میرسد
و ریه که شش گویند آن عضویست از گوشت متخلخل سفید رنگ که در میان سینه بالای

مری که راه طعام است نهاده

مری که راه طعام است نهاده شده حصه او جانب راست سینه است و دو حصه جانب چپ
بالای دل و همواره جنبد و هوا بدل میرسانند و بخارات دخانی دل که از گرمی میشوند با هوا
دفع میگردانند لهذا شش را بادکش دل گویند باید که این اعضا از کثرت استعمال
چیزهای سرد و غلیظ چون پنیر تر و چیزهای ترش که بلغم افزایند و خشونت حلق و سرفه و نزله
پیدا آرند محفوظ دارند و هوای تیره که با غبار باد و دود چراغ و مشعل که خاموش کرده باشند
آمیخته بود بالنفس نکشند که موجب ضیق النفس گردد علی الخصوص غبار آسیا که بسیار نهایت
مضرت و تنقل مویز منقا نافع و آب سرد نوشیدن بالای چیزی که سرد غیر خصوصا روغن
تلخ یا پرورده باشند گرفتگی آواز پیدا کند و آب بسیار نوشیدن نیز سبب فسخ آواز
سر گردد و آواز خلاف معتاد بسیار بلند کردن که تا دیر اتفاق افتد آواز میگیرد
و اگر شوربا نیم گرم بنوشند آواز صاف نماید و **قهوه** دارچینی و دهن با قدر نبات نوشیدن
سینه را صاف کند و آواز نیک گرداند و جاویدن برگ پان و در دهن داشتن خولنجان
بسیار مفید و خوردن تنباکو و کشیدن قوام بلغم از سینه دفع کند و مشق دراز کشیدن
آواز به تشدید و فراز چنانچه در موسیقی تعلیم میکنند ریاضت سینه و حلق است و صاف
کننده آواز **فصل هفتم در حفظ صحت قلب** که رئیس اعضاست و محل روح حیوانیات

عبارت از دو قلب دل را گویند و آن عضویست از گوشت سخت سرخ مایل بسیاهی برنگ صنوبری که طرف فراخ او جانب اعلی میان سینه است و نوک او جانب اسفل و مقابل پستان
چپ نهاده شده و در جای کنده خود دو خانه دارد خانه راست او پر از خون است که برای رگهای
ناجهنده از جگر بدو میرسد خانه میانه او کوچک است و در روح و خون در و نضج یافته بجانب خانه چپ
میرسد و خانه چپ پر از روح حیوانیست که حیات همه اعضای از او حاصل میشود چراکه
از خانه چپ رگهای جهنده رسته به همه تن میرسند و روح حیوانی از راه این رگها بتمام
بدن سیر میکند و هر عضو را فائده حیات می بخشد بحکم الله تعالی و گرد دل پرده است
برای محافظت او و طریق حفظ صحت او آنست که چیزهای که پیدا کننده سودا اند و نه
آرند و تخم خصومت و نزاع و حسد و کینه و افراط غضب و بخل و غیره صفات مذموم
چون حب کثرت جمع مال و حب جاه و حب مدح و عجب و ریا و رغبت غیبت و تهمت
که همه رنجهای دلبند در قلب نگارند و به تحصیل حسن اخلاق کوشند و کسانی را که
او سبحانه تعالی بفضل و رحمت خویش در جبلیت و اصل خلقت وسعت دل و سیرت
نیکو عطا فرموده این را نعمت عظمی شناسند و همواره در پی تکمیل آنها کوشند
مخفی نماند که افراد نوع آدم اگر در صورت باهم نمایند لیکن تفاوت استعداد باطنی

[illegible]

ایشان بیش از تفاوت زمین و آسمان بلکه تفاوت و لامکان دانند **مولوی روم**

گر بصورت آدمی انسان بودی	احمد و بوجهل هم یکسان بودی

و از دوام غم احتیاط تمام دارند که امراضی ضعف پیدا آرد و همواره دل ضعیف
و بدن را نحیف دارد و زیاده ناکامی و نامرادی موثر شود در خستگی دل دیده نشد پس
طالب صحت دل را باید که فرح معتدل و لذت راحت اختیار نماید و محفل با دوستان یکدل و
سیر و شکار در موسم بهار خیلی فرحت افزا است و در رود نسیم بجانب صحبت مفرح و مقوی دل و ملاقات خوشنما
ست و رفاه حال از پس تنگدستی و حصول اوج بعد پستی سرور موفور آرد و شربت نبات
از دست کثرت فکرهای مهمات لطف رهی کمال بخشد و نشستن مکان بلند که پایین آن
آبهای جاری و سبزهای خاطر پسند و گلهای رنگارنگ بود و بعد نظر میدان وسیع افتد
دل را شگفتگی بسیار دهد و پوشیدن جامهای سفید و نازک و استعمال عطریات مطبوع
فرحت بخشد و بدانند که ظلمت مطلق سبب وحشت و نور موجب سرور است و صحبت با محبوبان
خوبرو و مرغوبان دلجوی سرایان با آوازهای خوش و سازهای دلکش بلباس
فاخره و معطر و هوای خوش و لب آب و نور مهتاب بر مکان رفیع و صحن وسیع با
جمعیت خاطر اگر دست دهد در افراط نشاط این دنیا بجهان پیدا نمی کردد

که بفضل ایزد سعادت بخت یاور کند و توفیق رفیق حال او گردد و جمعیت خاطر
بهم رسد پس دل را آرام بباید داد و او دهد و از سلوک راه راست بی کم و کاست قدم محکم نهد
و التفات دل بغیر نیاورد و سرور دائمی با او دست میدهد و قوت دلش بجائی رسد
که اگر کوهها بلغزند دلش بر قرار بود و لغزش سر موئی باو روی ندهد و دلهای عالم
تحت تصرف او شوند والله ذو الفضل العظیم **فصل هشتم در**
حفظ صحت معده و آن عضویست عصبانی مانند خریطه دو تو بشکل
کدوی دراز از سر جانب باریک و تنگ و شکمش وسیع و گشاده که دهنش
بآخر مهره‌های سینه متصل قدری مایل بچپ و قعرش تا ناف رسیده قدری بجانب مایل
راست هر چیز که از حلق فرو شود در معده قرار گیرد تدبیر حفظ صحت او که
موجب صحت همه اعضای بدنست چرا که معده چون حوض تن است آنکه غذا
زیاده بر قوت هضم معده نخورند و همواره باعتبار ریاضت معتدل امداد قوت
هاضم میکرده باشند که سکون مفرط قوتهای جمیع اعضا بلکه همه قوی را ضعیف
سازند و بغیر اشتهای صادق هرگز طعام نخورند و ادویه مسهل بلکه
هیچ دوای معتاد نسازند و خوردن یک طعام علی الدوام خو نکنند و الوان طعام

نیز بکلی نخورند

نیز بکلی نخورند و یک دفع غذا معتاد اگر چه غیر جید بود ترک ننمایند و هر چیز که خوردن
او عادت شده باشد اگر ترک او خواهند یکبارگی موقوف ندارند بلکه آهسته آهسته
بگذارند و آب در وقت تشنگی صادق بنوشند و کم نوشیدن آب در حفظ قوت معده و دماغ
فائده تمام دهد مگر وقتیکه معده شخصی بسیار گرم بود و نوشیدن آب گرم معده را ضعیف
کند و آب سرد قوت دهد اگر بافراط نبود و آب میان خوردن طعام و بالای آن ضعف
معده آرد و اگر معتاد شده باشد یا غذا خشک یا معده بسیار گرم بود چندان مضرت
ندارد و لیکن این خو بتدریج اگر ترک کنند معده را فائده مند است **و بدانند** که در حق
معده بدتر از بدهضمی چیزی دیگر نیست مدام از بدهضمی اگر احتیاط دست ندهد بمرض
معده بلکه اکثر امراض مبتلا شوند چرا که غذای همه اعضا از انجاست پس سلامتی او سلامتی
همه اعضاست **فصل نهم در حفظ صحت جگر** و آن عضویست از گوشت مشابه خون بسته
هلالی شکل که جانب راست معده زیر استخوانهای پهلوست و از طرف باطن اتصال بمعده
دارد و تمام رگها که ضمی‌اند از جگر رسته‌اند و آن رگها بر کل همه تن پیوسته و خون و بلغم
و صفرا و سودا که اخلاط اربعه نامند اول در جگر پیدا شده پس از راه این رگها
چون آب نهرها در دیده غذای تمام اعضا میشود لهذا صحت جگر مانند صحت معده مبنی صحت اعضاست

تدبیر حفظ صحت او آنست که از امتلاء معده بطعام و شراب پرهیز کند که غذای خام از معده بجگر رسد که ضعیف معده سبب ضعف او گردد پس اخلاط خام از جگر بطریق رگهای بهمه اعضا کشیده موجب ورم بدن گردد چنانچه بمرض استسقا می شود و مداومت نوشیدن آب بعد ریاضت قوی بعد جماع و عقب خواب ضعف جگر آرد و کثرت استعمال ترشی بجگر اشخاص سرد مزاج بسیار مضرت دارد و در کم نوشیدن آب در حفظ صحت جگر معده و دماغ مفید تمام دارد و از بسیار خوردن ماهی تازه و پنیر کهنه و دیگر غذاهای غلیظ و ثقیل و ولنج صاحب جگر ضعیف را احتیاط لازم است و علاج سکنجبین ساده با عرق بید مشک یا شیره تخم خیارین در عرق کاسنی و عنب الثعلب یا شیره کاسنی و عنب الثعلب در عرق مذکور با نبات جگر گرم را مفید

فصل دهم در حفظ صحت سپرز که بهندی تلی گویند و عضویست از گوشت سیاه رنگ مخلوط اکثر بر شکل جگر مایل بدرازی که از جانب چپ بقعر معده متصل است و خلط سودا درین جمع می ماند و طبیعت که مدبر بدن است بحکم حکیم مطلق وقت حاجت قدری سودا از سپرز برگرفته از راه رگهای بر دهن معده می ریزد که اشتهای طعام ازان پیدا شود مثال مراره که متصل جگر است از طرف بدن و بهندی پته گویند و ازان صفرا جمع گردد و طبیعت وقت حاجت پاره ازان ببرد و در روده ها

ریزد که ازان احتیاج برار محسوس میگردد و خاصیت سپرز است که چون بدن فربه شود سپرز لاغر گردد و اگر سپرز فربه گردد بدن لاغر شود تدبیر حفظ صحت او آنست که از غذاهای غلیظ مولد سودا چون گوشت گوسفند حقیر کهنه و بسیار خوردن پیاز و سیر و عدس و بادنجان و امثال آن احتراز نمایند و از امتلای معده پرهیز کنند و خوردن انجیر پخته علی الخصوص که در سرکه پرورده باشند برای سپرز سود مند و ضماد مغز پنیر بر موضع سپرز حکما نافع گفته اند

فصل یازدهم در حفظ صحت امعای یعنی روده ها و آن از زیر ناف تا مقعد شش روده اند دهن بالایش متصل بسوراخی که در اسفل معده است و دهن زیرش بسوراخ مقعد متصل است و در میان پیچ در پیچ است از پهلوی راست جانب چپ و از پهلوی چپ جانب راست رفته و ثفل از معده با امعا می ریزد و از انجا از راه مقعد دفع شود تدبیر حفظ صحت امعا آنست که در هضم معده خللی راه نیابد که ثفل بسیار خام با امعا ریزد و بر قولون روده ها گران آید و زحیر و سوزان دفع نماید و از غذاهای بسیار گرم و خشک که اخلاط صفرا ازانها بوجود آید احتراز نمایند که اسهال صفرا و غلظ نشود و از غذاهای غلیظ و خشک که مولد سودا باشند

نوردند و چیزهای لطیف بسیار نخورند که ثقل خشک در روده محتبس شده ضرر بوی
رساند و نان گندم پاکیزه با شوربای چرب اکثر غذا نمایند و بقولات و تره کاریهای
رافع قبض مثل اسفاناخ و کدو خورند و از میوه های تر چون انگور شیرین و انجیر
پخته و بادام شیرین تناول نمایند و از شیرینیها آنچه حلاوتش با اعتدال
باشد میل فرمایند و چون از پهلو به پهلو غلطند از طرف پشت غلطند فصل ۱۲
دوازدهم در حفظ صحت گرده بدانکه در هر شخص دو گرده است از گوشت سخت و کنده
به شکل انبه کرد میانه در تهیگاه بطرف پشت یکی جانب راست اند بالا
دوم جانب چپ اندکیست بر رشته های رگ و پی با استخوان پشت مضبوط بسته و رطوبت
فضلهای هضم جگر در گرده آمده صاف گشته از راه فیلی که میان گرده و مثانه است
که آن را ابریخ نامند در مثانه میرود و از انجا بطریق بول دفع میگردد تدبیر
حفظ صحت او آنست اگر ضعیف بود از کثرت غذاهای غلیظ و لزج مثل هریسه
وغیره و آشامیدن آب مکدر علی الدوام پرهیز نمایند که بعلت سنگ گرده
گرفتار نه آیند و افراط نوشیدن آب نیز موجب ضعف گرده گردد خصوص
بهمراه اکل [illegible] مضرت دارد و ضعف شهوت بسیار آرد و نوشیدنی که صحت معده

را جا قوی

و دیگر موجب حفظ صحت گرده است پس از حللها معده و جگر که اکثر با مبتلای غذای
باشد احتیاط لازم دانند و همیشه حرکت و ریاضت معتدل میکرده باشند و کسی
که مزاج گرده او صحیح و گرم بود بر جماع حریص باشد و هر قدر که حرارت گرده کم بود
رغبت جماع کم بود علاج وی نقل مغز بادام و چلغوزه با نبات گرده را گرم کند و شهوت
جماع برانگیزد و خوردن انبه پخته شیرین در تقویت گرده بسیار موثر فصل ۱۳
سیزدهم در حفظ صحت مثانه و مثانه کیسه ایست عصبانی دو تو گردن باریک و دراز دارد
که از آن راه بول میشود و دهن او طرف اسفل است متصل به بیخ قضیب در مرد و به فرج
در زن و مکان مثانه زیر ناف است پیش روده اخیر که متصل بسوراخ مقعد است و
او را مستقیم گویند تدبیر حفظ صحت مثانه چون تدبیر حفظ صحت گرده است و باید
که بول بعد تقاضا بند ندارند و وقت اراده جماع اگر احتیاج بول باشد پیشتر
کرده مشغول شوند و بعد انزال فی الحال معتاد بول کردن بعلت انزال آن دوار حاصل
است که همواره پیشاب و آب کردن سلسل البول پیدا کند و در جاشتر در یک بول
کردن سلسل البول دفع کند فصل ۱۴ چهاردهم در حفظ صحت خصیتین و خصیتین دو عضو اند
کرد چون غدد از گوشت سفید رنگ بسان گوشت پستان و جزوی از زیر راه معده فرود

آمده مانند کیسه بر گرد آنها شده و منضم برنگ سرخ و در خصیتین افزونی یافته است پیدا میشود
و مهیا میماند و وقت حاجت بکار آید تدبیر حفظ صحت خصیتین آنکه هر دو را
آویزان نگذارند بلکه بپارچه که برای این اعضای مخصوصه در دهقانان هند
مستعمل است کران را لنگوتچه نامند بسته دارند علی الخصوص اوقات ریاضت و حرکت
پیاده روی استعمال آن از ضروریات شمارند و منی اگر بحرکت آید باز آن را ببندند و از
و از کثرت تخلل جماع بی آنکه جماع کنند احتراز آرند و دوای امساک هو القدر که
در خلاص محتاج دوا شوند نخورند **فصل پانزدهم در قضیب** یعنی آلت و آن عضویست
مرکب از رگها و پیها و اندکی گوشت بجهت استواری و هموار داخل اوست اندرون سه
سوراخ دارد سوراخ بالا بمثانه رسد و بول از آن مندفع میگردد و دو سوراخ زیر
بخصیتین پیوندد که آب منی وقت انزال و مذی بعد انتشار مانند لعاب سفید
و ودی برنگ زرد بعد بول گاهی از آن راه بر می آید و سوراخ میانه بسیار باریک است
در بعضی اشخاص گاهی که از این سوراخها باد می در آید و چون اختلاج یعنی پریدن
عضو محسوس میشود و طبیعت بحکم علیم مطلق خون و روح و باد در رگهای او پر میکند
پس آن عضو دراز گردد و طول طبیعی قضیب انسان از شش انگشت تا دوازده

انگشت صاحب آن میباشد و میانه آن هشت انگشت است و کم از شش انگشت ناقص بود و تا
رحم نرسد و زن از جماع او حمل نمیگیرد و باید که علاج در عهد او نمایند و عرض قضیب دو
انگشت باشد و باید دانست که دراز بعلاج تا عمر سی سال حاصل آید و بعد از آن بسیار کم
و نادر و اکندگی در هر زمان دست دهد **روغن** عجیب جهت دراز و اکندگی قضیب **صفت**
قضیب ایر خر جوان پاره پاره کرده در ظرف آبگینه کلان کنند و زیر سرگین زیر بند و
بگذارند که متعفن شود و کرم در آن افتد پس آن کرمها گرفته با کنجوه خشک نیم
کوفته یعنی کرمهای دراز که موسم برشکال وقت باران بالای زمین بر می آیند در آب بجوشانند
پس صاف نموده با روغن کنجد بجوشانند که آب بسوزد و روغن بماند پس چهارم حصه
این روغن روغن بلادر در آمیزند و اول قضیب را بخرقه خشن مالیده که سرخ شود
این روغن بمالند چند روز تعمل آرند که دراز و سطبر گردد اکنون یک دو نسخه مجرب
مرض سوزاک و آتشک که اکثر مردمان بوالهوس در آن مبتلا میشوند چون مناسب مقام
است بقلم می آید چون قانون است دوا آنکه از راه قریب محل مرض رسد زودتر فایده
دهد مرزقه که آن را بهندی پچکاری گویند در مرض سوزاک زودتر اثر میکند **مرزقه**
که برای سوزاک مجرب است **صفت** [illegible]

کهته سفید یک ماشه کل ملتانی یک ماشه کسیر و یک ماشه دم الاخوین که بهندی رنگ
برت گویند دو ماشه نیله تهوتهه بریان یک ماشه دم الاخوین صمغ است بسیار سرخ
و نزد عطاران مشهور است پس سوای نیله تهوتهه در ظرف گلی نو جمله ادویه شب در آب
تر کنند و در شبنم نگاهدارند صبح بالایی صاف نموده نیله تهوتهه بسیار باریک سائیده در
آب غوره بیامیزند و در شیشه نگاهدارند و بطریق مشهور در روز چهار و پنج بار هر
وقت که از بول کردن فارغ شوند ازین آب پچکاری نمایند و این غذا خورند **غذا**
بیارند پوست درخت شجرة البق که بهندی گولر گویند یک آثار در آب القدر که دو انگشت
بالای پوست بود جوش دهند به آتش نرم وقتیکه اثر پوست تمام در آب برآید برنج
ساتهی پاؤ آثار در پارچه بسته دران آب اندازند چون پخته شوند برآورده آن
برنج با دوغ گاو بغیر نمک و شیرینی خورند تا هفت روز بعمل آرند سوزاک کهنه دور
شود مجربست و **قلعی** کشته بدین طریق در دفع سوزاک هر چند کهنه بود بی نظیر
است **صفت** قلعی خالص که بهندی رانگ گویند پاؤ آثار گرفته در آب برگ درخت
نیب که صاف کرفته باشند چهل مرتبه سرد نمایند بعده در شیر گاو همین قدر سرد
نمایند ... بگذارند تا میماند آن طرف ورق ساخته برگ قنب که بهندی بهنگ گویند

نیم آثار در خریطه

نیم آثار در خریطه ثلث زیر و بالا ورق قلعی داده سر خریطه چست بسته در یک من
پوست درخت تمر هندی در حفیر کلان القدر که پوست دران بگنجد و یک شبر یعنی
بالشت حفیر خالی ماند خریطه درمیان پوست تمر هندی نهاده آتش دهند در سه روز سرد می
شود چون سرد خوب شود آهسته آهسته خاکستر دور کرده قلعی سپید خاکستر
شده بگیرند و از یک رتی تا چهار رتی بحسب مزاج و قوت مرض با یک ماشه کباب چینی
سائیده بصابون سوزاک بدهند اگر بسیار مرض کهنه باشد بیست و یک روز بخورد و از
ترشی و نمک بسیار خوردن پرهیز در اصل مرض دفع میکند و باز اثر او نمی ماند
مرض آتشک که مرض مهلک است و اکثر بجوانان بی احتیاط عارض میگردد نزد
حکمای چوب چینی و عُشبه مغربی عظیم النفع است در دفع این مرض و طریق استعمال
آن باطوار کثیر در کتب مسطور و معمول است لیکن این نسخه هندی حبوب سهل الحصول
النفع درین مرض یافته و درین پرهیز هیچ نمیخواهد بلکه همین دال ماش غیر مقشر و اچار
انبه که در روغن تلخ باشد هر قدر که دل خواهش نماید بخورند **دوای مذکور** اجزای این
خراسانی بوزن یک فلوس پاؤ و بالا لونگ سه ماشه جاوتری سه ماشه کته سفید
سه ماشه بلادر یعنی بهلانوه در روغن کنجد بریان کرده بهموزن اجزای مذکور

قند سیاه کهنه سه سال یا چهار ساله بوزن شش ملوس صفت اول اجواین را چندان
بکوبند که برنگ آسمان بعده لونگ و جاوتری و کتهه اوینند و بلادر سر بال را نیز
جدا کوفته چندانکه ذره پوست او دران نماند همه ادویه مخلوط نموده قدری قند
تند انداخته در دهان دوازده پاس بکوبند و هر قدر که زیاده کوفته شود اثر
بهتر مینماید پس حب بقدر کولی یعنی بقدر کنار دشتی بسته نگه دارند و اول مریض را
سه روز این حب بخورانند صفت مغز حب السلاطین یعنی جمال گوته را دو پاره
ساخته پرده که مثل ورق باریک در میان او می باشد دور کنند و در پارچه
بسته بسرگین گاو میش نا رسیده در دیگ گلی بجوشانند پس برآورده این مغز
یک حصه و آمله خشک چهار حصه گرفته بیخته در آب بقدر نخود حب بسته
از سه تا شش حب بقدر مزاج و سن مریض وقت شب با آب گرم بخورانند صبح
دست خواهد شد چون دانند که معده پاک شد روز دیگر یک حب سابق
که نگه داشته اند بدهند که در حلق نهاده با دوغ گاو میش فرو برد و بدندان
نرساند همین طور تا هفت روز یک حب شام و یک حب وقت صبح بدهند
و غذای وی دال ماش غیر مقشر و آب چاول که بروغن تلخ انداخته باشند بدهند

روغن نیم دانگ

روغن هر قدر که خواهد بخورد و تا خوردن دوا پنج و شش مرتبه در روز پنج و شش
مرتبه در شب از آبیکه در پوست درخت کچنار و برگ درخت جامون جوشیده باشند
غرغره می نموده باشند و در هفت روز بفضل شافی مطلق صحت تمام یابد قوت باه که نادر کسی را
خاطر خواه میسر باشد از آنچه هر چند مرد قوی تر و مزید اسباب او در امید بیشتر بهمان قدر حرص شهوت
باه بیشتر و گرچه قوت او ضعیف تر حالت احتیاج او ظاهر لهذا تدبیر تقویت او
دلپذیر همه غنی و فقیر است پس آید تحریر کلام او خصائص مقامی نماید بدانکه علاج هر مرض
بدفع سبب آن میشود و این موقوف بر تشخیص سبب اوست لهذا اینجا مجملا ذکر
اسباب ضعف باه کرده می آید که این را دریافته حسب السبب هر علاجی که کرده آید نفع
تمام نماید بدانکه ضعف باه که بسبب طول عمر و نهایت پیری عارض گردد آن را علاجی
نیست دوم آنکه از کثرت روزه داشتن و کم خوردن بود تدبیرش غذا لطیف خوردن
و آرام گرفتن است سوم آنکه از طول مرض و ناتوانی بدن است علاجش همین دفع مرض و اقوی
ترین اسباب ضعف باه بلکه جمیع قوی هموم و غموم و کثرت فکر است که با همه اسباب
عیش و طرب و انواع غذا و الوان نعما توانائی دست نمی دهد و بدن و قوی
ضعیف میگردد و علاجش اسباب غم را دفع ساختن و بر اسباب عیش و نشاط پرداختن

ست و گاهی از کراهیت صورت یا سیرت کسی که با او جماع اتفاق افتد نفرت
طبیعت می شود و این صورت بروی دهد علاجش تبدیل زنهاست و اطبا اتفاق
دارند بر آن که در تقویت شهوت یقول فی کل جدید لذة
پس تبدیل زنها تدبیر بهتر است از آنجا است یک زن که با او همیشه جماع اتفاق افتد
هر قدر ایام در صحبت او زیاده تر انصرام یابد اشتیاق و التذاذ از او کمتر می شود
بلکه بعضی کسانی که ضعف شهوت دارند نوبت بی رغبتی چندان بهم می رسد که
شهوت نزد او حرکت نمی آید چنانچه از قید مداومت بر یک طعام نفرت تمام از او
حاصل می گردد پس باید که اسباب مذکوره اگر ضعف باه موجود باشد ببینند اگر خلقی
است علاج نپذیرد و اگر از خلل دل و دماغ یا جگر است اول آن را دفع سازند بعد
از آن تدبیر آن قوت باه دارند و نشان آنکه ضعف شهوت بسبب ضعف دماغ باشد
لذت از جماع کم یافتن است و آنکه بضعف دل بود وقت جماع خفقان و رعشه در بدن
افتادن است و آنکه از ضعف جگر بود کم شدن ایستادگی نزد صحبت کردن است
و چون این نشانها نیز نباشد پس ضعف باه از خلل در نفس آلات تناسل
خواهد بود و در علاج این مرض تفصیل اسباب مذکور را اگر نگاه دارند و تشخیص نمایند

هیچ تدبیر نفع ندهد پس نظر باید کرد که ضعف آلات تناسل یا بسبب خشکی
مزاج است و نشان او قلت منی و بدشوار بیرون آمدن اوست یا بسبب
تری مزاج است و نشان او غلظت منی و کثرت اوست یا بسبب گرمی مزاج است
و نشان او رقت منی و زود بر آمدن منی است و اگر گرمی بسیار بود وقت بر آمدن
سوزش در منی محسوس شود یا بسبب تری مزاج است و نشان او رقت و کثرت
منی است و اگر دو سبب جمع شوند نشان هر دو یافته شود و در علاج خشکی بغذای
و دوای تر نمایند و علاج تری بخشکی و علاج سردی بغذا و دوای گرم نمایند و علاج
گرمی به سرد و در این مقدمه تدبیر غذا را بر دوا مقدم دارند و مداومت غذای
نافع را عمده تر در این کار شمارند یا بسبب قلت باد باشد که در رگهای قضیب را پر میکند
و نشان او حصول ایستادگی وقت هضم غذاست علاج اغذیه بادانگیز مثل ماش
و نخود دارند و شیر و مغز بادام و خرما و مثل این بسیار خورند یا بسبب بند شدن
خلط سرد در رگ و پی قضیب و نشان او آنست که چون استنجا به آب سرد
کنند قضیب طرف بیخ کشیده خوردتر گردد یا بسبب طول زمان ترک جماع
عارض شود بجهت آنکه طبیعت بسبب ترک معتاد مدت دراز التفات بر آن

کار ترک میکند روا لذت فراموش مینماید لهذا منی را که باعث شهوت است طرف
خصیتین بیشتر بمیفرستد که خواهش جماع پیدا آید چنانچه زنیکه چند
مدت شیر دادن ترک نماید طبیعت آن خون را که شیر میشد جانب مبیضان
نمی فرستد و شیر بند شود هم چنان کسی که بجماع بیشتر مشغول شود هر چند منی
او بیشتر صرف بود لیکن بسبب توجه طبیعت بطرف همانقدر پیدا میشود و شهوت
می افزاید مانند بعضی زنها که از مدتی شیر نداده اند چون طفل را اکثر در سر کنند شیر
به پستان ایشان پیدا میشود بلکه در حیوانات نیز بیشتر این چنین اتفاق می
افتد بجهت توجه طبیعت سوی آن یا بسبب عوارض خارجی مانند دستکشی
که بیشتر جوانان را در ابتدای بلوغ شهوت غلبه میکند و بسبب تجرید و غلبه
جواب چون کامیاب گشتن محال تصور مینمایند ناچار بدست این فعل قبیح
گرفتار آیند و از این سبب سستی تمام عارض گردد و انفاد عضو ان پیش
و کجی نیز دست دهد و اکثر بدا بیر مالش روغنها گرم مثل روغن اطلین یعنی کنجوه و
روغن شب پره و روغن ... و پیه شیر و مار و دیگر ترکیبات مستعمل درین کار
یا بپیچیدن پارچه که بر آن دوا طلا نموده و در عرف آن را ... گویند یا تکمید که

از اسلاک ...

آن را سینک گویند درین امر است نوع اخیر تاثیر دارند و یک دو نسخه مجرب انقسیم
بعد ذکر اسباب این عارضه نوشته خواهد شد و در آن قسیم که طول مدت ترک جماع سبب بود و
با این تدابیر شنیدن حکایات و دیدن تصویرات و ذکر اشعار همین مضامین و
نظر بر جهیدن حیوانات بر ماده ها خود خیلی مفید و بسیار اختلاط و تماشا زنها و شیرین
حرکات خوش ترین تدابیر است و گاهی افراط حیا ضعف باه آرد و گاه خشم فی زن که باد
قصد جماع دارد و گاه خیال آنکه برود مادر نخواهد شد یا خیال آنکه بر وی سحر کرده اند
یا شهوت او را بسته اند از جماع باز دارد و علاج قطع این اسبابها است بلطائف
الحیل مناسب حال و دفع این وهم و خیال و تدبیر گشادن شهوت اگر بسته باشند و
چون احوال ضعف باه و اسباب آن بالاجمال ذکر کرده اکنون بعض چیزها مختص این کار
و چند نسخه مجرب سهل المقدار تحریر مینماید زیرا که از ادویه معتبره نسخه های یونانی
کرده قوت لا ثانی بوده اند از مدتی کمیاب و درین زمان نایاب اند بخلاف نسخه
هندی که اجزا اجتناد او اصطلا اگر چه سبکی و کند در مالش ان بکار برند توان یافت
می بر دارد باید دانست که لذت حاجت خیز شد قضیب انسان صنع قدرت عجیب است بندد
که انسان وقتیکه قصد جماع یا آن خیال آرد می آید طبیعت بحکم خالق روح در خون

وباد در اطراف او فرستند پس رگهای وی این عضو از ان سبب چیزی بزرگ گردد و دراز
و سخت میشود لهذا ادویه یا غذا که برای تقویت باه نوشته شد طلب کرد از افراط
این سبب چیزی خالی نبود و اطبا اتفاق دارند بر اینکه نخود خول جرده و باه را بسیار
می افزاید خرما و ارزن را نیز درین خاصیت مثل او نوشته اند و قوی تر بسیار چیزها
درین باب حیوانیست بشکل انسان که یافته میشود در چشمه متصل قریه نول از
بلاد شقیق که از ولایت شام است و یکی بر دیگری سوار بود و بهر دو طرف دهن
آن حیوان مانند کفهای سفید بود که مقدار یک سرخ از ان قوت باه کسی که او کار
رفته و نا امید شده باشد بحال می آرد و ضعف قوت تاثیر او بسیار از حیط تحریر
متصور است و گوشت او در قوت کم از کف دهن او است و بعد از ان حیوان ماهی
شقنقور است و آن فی الحقیقت بچه نهنگ است که پیدا شده بر آب نمیرود و
بصحرا متوجه گردد ابلق رنگ بود از داغهای زرد و سیاه ماده او را دو فرج و نر
او را دو قضیب باشد و در فصل بهار نر او را از کنار رود نیل مصر صید کنند و شکم
او صاف کرده نمک سوده در سایه خشک ساخته میدارند و در بحر هند نیز پیدا شود
و قوی تر در این اثر سر و گرده او است گویند چون مقدار در دو درم لا او تنها

یا در معجونات خورده

یا در معجونات خورند چندان شهوت قوی میشود که تا علاج نکنند ساکن نگردد و کافور
و تخم کاهو تسکین او میدهد و نوشته اند چون دل هدهد با مغز گنجشک نر و مغز دنبه باهم
کرده بخورند شهوت قوی آرد و از خواص است که اگر مرجان بعض موئی که در وقت شروع
تصویر بوزینه کشند که آلت او ایستاده باشد و آن بوزینه بدست چپ آلت خود را گرفته
باشد آن را نزد خود دارند عجائب آثار از و مشاهده کنند و از مرکبات مشهوره لبوب
کبیر درین امر بی نظیر است مخفی نماند که تدبیر غذا درین کار به نسبت دوا صرف
نفع بسیار دارد و این هم در قوت آوردن از عجایبات است چنانکه نامرد مرد گردد و
امساک بجدی آرد که زن قیمت طاقت او ندارد و در حق صاحب مزاج سرد و امراض سرد چون
اکسیر اعظم است صفة خراطین تر خوب شسته از گل اندرون شکم او پاک کرده بیست و
هشت ماشه سیماب هفت ماشه بیر بهوتی که کرمک است هفت عدد هر سه را چهار
پاس کهرل نموده نمقت گولی بسته نگاهدارد و در چهل سر جا بیارد در دراج نر وقت شام
یکپاس روز باقی مانده او را یک گولی بخورانند و شب نگاهدارد صبح ذبح کرده با مصالح و روغن
مناسب پخته با نان گندم بخورد و وقتیکه شهوت غلبه کند بحال قوت جماع کند و هر یک
نه عاید و اگر کسی بسیار کند دو کس یک دراج را بخورند بحال هفت گولی هفت دراج

خورانند و دراج هارا خود بخورند و قدرت تماشا کنند **دیگر** سیماب ده ماشه و رق
نقره یازده ماشه هر دو در عرق هلیکه سیاه یک و نیم پاس صلایه نموده در آرد
جو مخلوط کرده کولیها بسته دراج نر را هشت پاس گرسنه داشته وقت شام
بخورانند و شب بند داشته صبح ذبح کرده صاف نموده جا بوست در مصالح معتاد مثل
نخود کداز نمود در قدر روغن هلیکهار دهند و با نان گندم بخورند قوت زیاده
ز حد می آرد و تا شش یکبار بخورند یکبار تجربه باقی میدارد **دیگر** بیارد ماده بز یکرنگ سیاه
که شیردار باشد و یکسیر زرنیخ یعنی هرتال در آرد یا در نان آن بز را بخورانند
هر روز بیفزایند تا یک تولار رسانند و شیر او دوشیده میخورده باشند در مدت
شیر او قوت باه دلخواه دست میدهد **طلا دیگر** در آوردن قوت و لذت بی نظیر
ست **صفت** تخم دهاتوره سیاه چند بید بیستر اصیل و الا زهر تیلیه قسم اول دار چینی
قلمی عاقر قرحا گجراتی کچله مشک خالص مومیا کانی اصیل با آب سایید و در روغن
یاسمین یک تولا ممزوج ساخته بر قضیب لیسند و کنج ران و زیر ناف طلا نمایند و آب
سرد به بدن نرسانند تا یک هفته عمل آرند **تکمید** یعنی سینک که سست قضیب دور
نماید و از جلق کردن و بیش تفاوت نموده باشد برابر ساخته **صفت** بسراده دندان فیل

دو ماشه مال کنکنی در

دو ماشه مال کنکنی دو ماشه آب ادا هلیلد دو ماشه هر سه یکجا نموده بیخته در دو پارچه بسته
در شیر میش نیم پاو انداخته بر آتش انگشت نهند چون شیر گرم شود دیگ کره
بر دارند و شکم گرم که پوست را نسوزد از بیخ تا سر قضیب حشفه گذاشته بچهار طرف سایند
چون سرد شود گره دیگر گرفته همین طور بعمل آرد تا آن زمان که تمام شیر صرف
این کار گردد روز دویم ادویه تازه و شیر طلبیده بطور مذکور بعمل آرد همین سان
۲۸ هشت و هشت روز این عمل میکرده باشد که قضیب از پیش بیش برابر شود و اگر سست
و ضعیف بود قدرت یابد مجربست **ایضا مجرب** که شخص هر چند سست بود در سه روز
قادر سازد **صفت** بیارد پارچه باریک یکدو بالشت و هم وزن پارچه زرد چوب که
بکار رنگ ریزان بود آورده باریک سایید و پارچه را هفت مرتبه در او تر نموده
باز در سایه خشک نماید که تمام زرد چوب در پارچه در آید بعد آن پارچه را هفت
بار در شیر مدار تر نماید و هر بار در سایه خشک کرده باز در شیر قوم یعنی سیهند هفت
بار تر نماید و هر بار هم در سایه خشک سازد و بعد هفت بار در شیر تعمو که درخت
بالاتر از قوم دارد و برگ بود و مشهور است تر نماید و خشک سازد پس آن پارچه
را در روغن سکر بریان نماید که نه خام و نه دلغدار شود و تمام هنر در بریان نمودن او

که اکثر داء عداری می‌شود و از کار می‌رود پس از آن پارچه به آن قدر که بر آلت پیچیده شود شگافته
گذاشته بپیچند یک پهر پیچیده دارند تا گرمی آن او محسوس گردد بعد از آن در جای
دارچینی پرهیز کنند روز دیگر از آن پارچه‌ها همان قدر گرفته بپیچید و یک پهر صبر کرده
باز دور کنند تا سه روز در نهایت یک هفته عمل آرد که عنین مرد می‌شود و اگر این
پارچه را از یک طرف بسوزند و روغن را که از آن بچکد در ظرف چینی نگاه دارند و
بالای قضیب طلا نموده از برگ پان پیچیده بر رشته خام بربندند در یک هفته سستی
و کجی دور نماید و بلا بر سازد روغنیکه چون بر کف دست و پا بمالند و بعد از آن عمل
مجامعت نمایند امساک آرد چون بشتاب آب بشر در دست و پا بشویند اثر آن برطرف
می‌شود صفت حب سرخ یعنی گهونگچی سرخ تخم دهاتوره اگر سیاه باشد بهتر است از هر یک
نیم ماشه جوکوب نموده بطریق پتال جنتر از شیشه آتشی روغن کشند و بکار برند دیگر
مجرب و عجیب است صفت مسکه تازه را یکصد و یک مرتبه به آب بشویند پس در یک دام
شسته یک ماشه افیون خالص و سفید و زرد یک بیضه گنجشک انداخته حل کنند
که یکذات می‌شود و پیش از قصد جماع یک پهر کامل بر سر و کف پا خوب مالش نمایند
هر قدر که چند باشد پس بر زمین پای نهاده بجماع مشغول شوند امساک نماید از حد بیرون می آرد

درزیاده از کم

و زیاده از کمی مالش نکنند که امساک به افراط شود دفع بستن شهوت مرد و زن
و طریق کشادن بعضی بترکیب سفلیات با علویات به تسخیر کواکب و نظر قران و تثلیث
و تربیع و مقابله و شرف و عروج و هبوط و دیگر احوالات سبعه سیارات وغیره که از
نجوم تعلق دارد و بظهور آید آن را طلسم خوانند و بعضی بخاصیت عقاقیر که موثر حقیقی
بهر یک تاثیری ودیعت سپرده پیدا آید لیکن از انجاکه در ذکر آن چندان فواید نبود در
ترک آن اولی نمود مگر آنکه گفته اند اگر شهوت مرد بسته باشد چون بدوغ بشویند
کشاده گردد فصل شانزدهم در حفظ صحت رحم که آن را بچه‌دان گویند چون
خریطه ایست عصبانی بر شکل مثانه که طولش از شش انگشت تا دوازده انگشت
آن را بود و تنگ و فراخ گردد و رحم بالغه خوردتر از مثانه او بود و وقت بلوغ
برابر مثانه می‌شود و ایام حمل کلان‌تر از او گردد و دهن رحم را گردن است دراز که در پیش
متصل دهن فرج زن باشد و طول گردن رحم هم از شش تا دوازده انگشت بود
و میانه هشت بر طبق طول قضیب و دخول آن در جماع بکر از رحم می‌شود
پس گردنش گویا قالب قضیب مخلوق گشته لهذا دراز هر دو اگر برابر اتفاق
افتد سبب محبت زن و مرد می‌شود و اختلاف هر دو موجب ناموافقت و خلاف و

نداشته باشد بدترین آنها و بیان اختلاف زنان به اعتبار نقش و الوان خارج از حیطه
امکان است که هر شخصی را صورتی است دلکش و هر کس را رنگیست خاطر پسندی بیت ایضاً

شاهد آن نیست که مویی و میانی دارد | بنده طلعت آن باش که آنی دارد

بهر حال وقتیکه قصد جماع کنند باید که اول زن را بسیار بوسه و کنار کنند و مقام شهوت
زن به ترتیبی که گفته شد کوکب است که اول طلوع ماه که بهندی دوج گویند منی در پای
زن باشد و بعده به تفاوت عروج ماه هر روز جانب بالا رود و پس بعضی جا چون انگشتان
پای و کف و ساق و ران و شکم و ناف نرمی مساس کنند و بعض مقام چون زانو و کنج
ران آنکه ناخن زنند و بخارند و بعضی مکان مانند سینه و پستان نرم نرم بمالند و بعضی
محل چون گردن و لب و رخسار و پیشانی بوسه دهند و در کمال عروج ماه که تاریخ پانزدهم
است که بهندی پورن ماشی گویند منی او در سر بود آنجا اندکی ناخن زنند و از دو انگشت موی
پیشانی نرمی تمام بر کشند و چهاردهم که ابتدا انزال ماه است و بهندی ... بیرون آید ... از سر جانب
راست نازل گردد باید که بعکس ترتیب اول بعمل آورده تا آخر ماه که به اعضای مشهوره است
تا انگشتان پای راست رسند و بعد علامت انزال و اختلاط چون دانند که شهوت بر زن غالب
آمده نفس حلیب و دراز میکشد و چشمش سرخ زند و رنگ رخسار سرخ شود و لب اختلاج دهد

و سر قضیب چون بدهن رحم رسد مثل فرو بردن بر قضیب محسوس میشود اگر
آن را بگویند زن زودتر انزال کند و انزال طرفین با هم باعث لذت جانبین
است و موجب حمل و مکان رحم زیر ناف است میان مثانه از پیش و روده مستقیم از پس
و چپ و راست متصل دهن رحم و بیخ گردن دو خصیه است کوچک از خصیه مرد که
در آن هر دو منی زن می ماند و اندرون فرج دو سوراخ است یکی بمثانه رسد که بول
از آن راه برآید دوم برحم میپیوندد که جماع در این شود و خون حیض از این راه آید
و رحم انسان دو خانه دارد چپ و راست پس نطفه چون بخانه راست قرار گیرد
پسر بوجود آید و در خانه چپ دختر زاید و بچه دان دیگر حیوانات بعدد سرهای
پستان آن حیوان باشد تدبیر حفظ صحت او آنکه از کثرت غذاهای بسیار سرد و
تر و از کثرت شرب آب پرهیز نمایند و غذاهای مقوی دل و دماغ و مفرح مانند اقسام
پلاو و قلیا یا متنوع با بخورند و معجونات مقویه و یاقوتیات مفرحه اگر استعمال آرند
و این حلوا خورند که در تقویت رحم و امراض آن نافع است نظیر است صفت آن کثیره و خشک
و پوست خراشیده ۸ دام شیر ماده گاو ۳۲ دام روغن زرد ۸ دام بیلهای سفید
۱ دام تر کیته ۱ دام کوده ۱ دام جاوتر ۱ دام ستاور ۱ دام مجیته ۱ دام

مشغول جماع شوند و بهترین شکل او آنست که زن بر بستر نرم بر پشت غلطیده باشد و هر دو پا بالایش
بود و بالش نرم زیر سر و سرین زن نهد که نطفه در رحم بوجه احسن قرار گیرد و زنان
زن و در دهن رحم در گرفتند که بسبب لذت نوشته اند و حرکت بر وارد میکرده باشند و گویند
دهن رحم که مانند کیسه سر قضیب محسوس میشود قصد دارند که هر دو با هم منزل شوند و انزال
زن از سخت چسپیدن و با خود تنگ کشیدن در یافت میشود و قریب انزال گاهی زن
خود حرکت میکند و در قضیب جنبش لبهای فرج او محسوس میگردد و در بعضی زنان چنان
ادراک میشود که سر قضیب را رحم زن بدهن میگیرد و آب منی را از آن میکشد و این کار لذت
بسیار بهم میدهد و وقتیکه مرد انزال کند میباید که زود از زن جدا شود که دیر جدا گشتن
کم قوتی آرد و به آب استنجا کند یا غسل نماید که این سستی دور کند و نشاط بخشد و اعصاب
حمل
را قوت دهد و زن اگر اراده حمل دارد تا دیر بهمان حال ماند و الا زود تر برخیزد و جماع
بر خلاف شکل مذکور که زن بالای مرد بود یا ایستاده یا بر پهلو یا از طرف پشت زن
مضرت طرفین دارد و چون نطفه بشکم قرار میگیرد زن در آن حال اندکی بیخبری میشود و
قدری در زیر ناف ادراک میکند و دهن رحم بسته میگردد بعد از آن رغبت او بجماع کم میشود
و رنگ روی متغیر میگردد و نبض متواتر جهنده میشود و کسل و گرانی بدن عارض میشود و درد سر و

دوران خفقان

دوران خفقان پدید آید و بعد یک دو ماه خواهش بچیزهای نامطبوع مثل گل و انگشت و
نمک خوردن و مانند این کنند و این عوارض در حمل دختر بیشتر بود و بعد چهار ماه کم
میگردد و خون حیض ظاهر نمی آید مگر بعضی زنان که خون در ابتدای حمل ظاهر میشود بعده
بند میگردد و اگر قی بسیار آید و خوف فساد در شکم نماید زود تر بعلاج آن باید کرد و این نسخه
سهل الحصول در ابتدای این حال عجیب الاثر است برگ نورسته درخت ببول القدر دو
ملوس خام آورده در یک و نیم آثار پخته آب بجوشانند چون یک پاو پخته ماند صاف نموده
بنوشانند و اگر یک دو توله نبات انداخته بنوشند بهم رواست در استعمال دو سه روز قی بند
می شود و حمل بر قرار می ماند و غذا نان گندم بروغن بسیار بدهند و چون علامات
مذکوره بیدا ارند که نطفه قرار گرفت باید که بتدبیرات مسطوره فصل هفتم از باب دوم
حفظ صحت حمل حامله نمایند و اگر شک افتد که حامله است یا نه و خواهند که دریابند علامت
باید که شهد خام که به آتش نرسیده بقدر پنج توله در دو چند آب باران حل ساخته
وقت خواب بنوشانند اگر درد در روده از پیدا شود دانند که حامله است و الا نه
دیگر آنکه زن در جایی که معده او خالی بود سیر بخورد سیر دارد اگر بوی در دهن او در یابی
بینی باید دانست که حامله نیست و اگر نیابد حامله است با تمام روز چیزی بخورد که شکم خوب خالی

شود و پس زیر خود بخور کنند و سر پوش تو را دار که بشکل قیف بود آن بخور در فرج رساند
و تمام تن از چادر بپوشند دیگر آن و سر میزان چادر دراز دارد اگر بوی بخور به اندرون
بینی احساس کند حامله نیست پوشیده نماند اگر فراخی فرج گرم و تر بود و منی مرد زیاده تر از
منی زن در رحم قرار گیرد اکثر از او حمل پسر بوجود آید و عکس این اغلب آنست که از آن دختر
زاید و چون خواهند دریابند که در شکم زن پسر است یا دختر ملاحظه نمایند اگر جانب راست
شکم زیاده گران است از چپ و پستان راست نیز کلان است از چپ و سر پستان راست هم سرخ
پس پستان است از چپ و رنگ روی زن چندان متغیر نشده و شیر از پستان می برآید بسیار
غلیظ نیست چنانچه اگر قطره شیر بر سطح آیینه اندازند سیلان در آن حرکت تواند کرد
علامت حمل پسر باشد و نیز زراوند چهار و نیم ماشه کوفته بشهد آمیخته در پارچه پشم علاجه
نهاده زن بخود بردارد اگر شیرینی او در دهن یابد داند که شکم پسر است و الا دختر
و اگر طرف چپ شکم زیاده گران بود و رنگ پستان سفید تر و شیر بسیار غلیظ که بسبب
آن حرکت نتواند کرد بلکه بمیرد و حامله هر زمان که روان شود اول پای چپ جنبش
دهد و هر وقت که دست بر زمین نهاده برخیزد دست راست نهد و حرکت چشم راست
نکن جلد و سبک باشد به نسبت حرکت چشم چپ نشان حمل دختر است و خلقت پسر در شکم

از اول قرار نطفه

از اول قرار نطفه در سی روز یا چهل روز تمام شود و خلقت دختر در چهل روز تا پنجاه
روز تمام گردد و جنبش پسر در شکم بعد سه ماه ظاهر شود و جنبش دختر بعد چهار ماه محسوس
گردد و قانون کلی آنست که بچه دو چند ایام تمام خلقت خود در شکم جنبش کند و در سه چند
ایام جنبش خود از شکم پیدا شود پس در ماه هفتم اگر بوجود آید اغلب آنست که زنده ماند و
در ماه هشتم اگر پیدا شود اکثر آنست که زنده نماند و گاهی شکم زن بسان شکم حامله کلان گردد
و جنبش چیزی در شکم او مثل حرکت بچه معلوم می شود و حمل نبود و آن مرض را در طب انفراخ رجا
گویند و فرق در حمل و این مرض بدان کنند که شکم در مرض بسیار سخت بود و حرکت در شکم
بیشتر از زمان حرکت بچه محسوس گردد علاج این با شرح و بسط در کتب طب مذکور است و دیگر
حمل نشود آن را عاقره گویند و مرد که از منی او زن باردار نگردد آن را عقیم گویند و این
عقر و عقم اگر خلقی است علاج نپذیرد و اگر عارضی است اکثر بعلاج دفع گردد و اسباب عقر و عقم
بسیار است اولاد و انثا کی در تذکره خود قریب بصد سبب اینها ذکر کرده پس چون خواهند
دریابند که این خلل از طرف زن است یا مرد باید که غبت دانه گندم و جو با هم نموده در زمین
قابل بنت بکار برند و آن مرد و یا زن بران بول کنند از بول هر کس که برویند خلل از
جانب او ندانند و نیز زن را بر شکم خالی بخور سیر در بردارد اگر بوی او از دهن آن محسوس شود

زن عاقره بود دوای دیگر باستعمال آن زود زن حامله شود اگرچه ناامید شده باشد چنانچه حکیم
گفته که من میشناسم دوائی که اگر زن استعمال کند زود حامله گردد اگرچه عاقره شده
باشد صفت آن پنیر مایه خرگوش و پشک آن و عنصل که بهندی کانده گویند هر سه را
برابر خورد سائیده با شهد مخلوط کرده بعد پاک شدن از حیض سه روز زن بخود بر دارد و
بعد یک پاس دور کرده بالاصل با شوهر جمع شود و تدبیری که در جماع مجمل گذشته بعمل
آرد و دوا این سه روز برادهٔ دندان فیل سه و نیم ماشه یا چهار و نیم ماشه با ماء العسل که
عبارت از شهد و آب جوشیده است می نوشیده باشند نهایت تا هفت روز بعمل آرد انشاء الله
حامله شود باذن الله تعالی و بعض زنان بسبب فربهی مفرط منی مرد تا رحم ایشان
نمیرسد لهذا حامله نمیشوند تدبیر است که زن را اول فرمایند که بسیار بار از نشیب بفراز
و از فراز بنشیب چون زینهٔ بام یا دیگر مقام بالا رود و یا فرود آید و فرزجه خوشبو مانند
و عود بر دارد و چیز بدبو بوید که رحم از اعلی میل باسفل آرد پس زن را پشت دو تا کرده
در هیئت رکوع با او جماع کنند که بدین تدبیر حامله میشود و اطبا ادویه چند نوشته
اند که زن از آن حمل پسر گیرد و دیگر آنکه زن از آن حمل دختر گیرد در کتاب غنی حکیم
ذکریا رازی که در فن طلسم تصنیف نموده نیز طلسم این قسم بنظر آمده لیکن چون تجربه

نرسانیده بود طر

کلر دهانکی ا دام مازو ا دام ببیل گری ا دام موچرس ا دام نبات
۲۴ دام ترکیب کسیره و کوفته در شیر تخته بر روغن بریان نمایند و نبات را قوام
آورده میدهٔ کسیره و بریان و دیگر ادویه کوفته بیخته مخلوط سازند و بهم زنند و
در ظرف آبگینه نگهدارند شش رتی علی الصباح چهار ماشه خورند و بار بسیار گران
بر ندارند و حرکات عنیفه و جستنهای قوی نمایند مگر آنکه معتاد آن باشند و جماع بی
تقدیم بوسه و کنار کردن و جدا شدن پیش از انزال زن سبب اختلال رحم میشود و زن
اگر اکثر به تخیل جماع مشغول باشد و مواصلت مرد اتفاق نیفتد بامراض رحم گرفتار
آید و اختناق رحم عارض گردد و تدبیر جماع و اوقات و منافع و مضار آن با دیگر
فواید در فصل هفتم از باب ثانی ذکر کرده شد اکنون بهترین اقسام زنان و اشکال
جماع و علامات حمل و نشان آنکه زن حامله خواهد شد یا نه و شناختن آنکه در شکم
پسر است یا دختر و تدبیری که زن بدان حمل گیرد اگرچه ناامید شده باشد و ادویهٔ
تنگی و خشکی و لذت بسیار دوا آنکه زن را چون بخورانند بیتاب گردد و فی
الحال جماع خواهد و زود انزال شود و فریفتهٔ مرد گردد دوا که باستعمال
آن مرد دیگر را آن زن قدرت نباید دوا که اگر خون حیض بند بود بگشاید

یا جای بسیار بود بنشیند و بنماید بیرا نکه پستان زن دراز نشوند وکرد و غلطان باشند تا دیگر فواید مناسب مقام بخاطر بعضی کسان که رغبت بسوی آن دارند با ختصار ذکر کرده آید **بدانند** که مردم درین کار مختلف الاطوار اند بعضی قوی و بعضی ضعیف و تفاوت مراتب درمیان بسیارست یکی آنانند که یکشب بهفت زن کذرانند ودیگر آنند که بهفته یکبار نتوانند واکثر لذت یابی قوی‌تر درین باب آن کسانند که خون صالح دربدن بسیار دارند واوشان را قوت مزاج کامل وصحت دماغ ودل در اصل خلقت حاصل کشته واشخاص خشک مزاج را کثرت جماع بسیار ضرر دهد وصاحب ضعف الآلت تا تسلسل وفراخ اسر دارکم رغبتی دل درین کارکم نهند واهل هند باعتبار این کار اقسام زنان چهار کفته اند **سنکهنی هستنی چترنی پدمنی** ودر کوک که کتاب هندیست نشان هریک بتفصیل مذکور کشته ودر صاحب رسالهٔ لذت النسا نیز مجمل از انجا ذکر کرده حال آنست که زن نوجوان صاحب حیا وجمال میانه قد نازک وپر کوشت که چشم شهلا داشته باشد و تنک دهن بود ودراز بینی بناشد ولب سرخ با بسیار باریک نبود وسینه کشاده دارد کفهای پر کوشت وقدم کرد وکوچک باشد وعرقش بوی نیلوفری دهد وفرمان بردار مرد باشد بیرون آن نهد بهترین اقسام است وزن کاواک دراز وقامت بدهیئت وبدخصال که زینت جمال

نه آمده بود تحریر نمود **دوا دیگر** ایندن زن اگر دشوار شود بران کردد **صفت** عقران ودسته هاسه تا شش نشته ماشه در قند سیاه غلول البته زنیکه گرفتار شود بخورد از موی سر زن که در شمار شکسته میشود دود در زیر دامن بگیرد بطور یکه اندرون زن رسد **طلسم** واز خواص است که چون زن باکره دو گوش آن زن که زائیدن بر آن دشوار شده بگوید که من بکر هستم وتحقیق بچه زاوه ام ونوزاده زادن بر او آسان شود **علاج** واز پوست مار که بهندوی کجلی گویند دود کردن زیر دامن مجرب این کارست اگر بچه در شکم مرده باشد از دود زیر بیرون آید **نشان** مردن بچه پیش شکم آنست که جنبش او در شکم محسوس نگردد ودست و پای عورت سرد شوند ودم بسیار بیاید **علاج** وپوست مار وسرکین کبوتر برد وباهم نموده اگر دود دهند در آوردن بچه مرده از شکم بسیار قویست **دوا دیگر** زن اگر حامله شدن نادارد **صفت** اگر زن پیش از جماع نمک اندر رانی کریال ان نمک الاهوری بابود در بخود بر گیرد آن وقت هرگز حامله نشود **دیگر** واگر مرد سر قضیب بروغن چرب نموده جماع کند منی در رحم قرار نگیرد **دیگر** وبر دانش سرکین فیل با شهد مخلوط کرده از حمل شدن زن منع میکنند بعضی تا چهار سال وبعضی تمام عمر کفته اند **طلسم** واز خواص است که اگر مرد باران در دهن غوک آب دهن خود انداز تمام عمر حمل نشود **دیگر** ودندان طفل که بشکند میش

ازانکه بر زمین افتد گرفته در نقره پیچیده اگر زن با خود دارد حامله نشود دیگر دم خرگوش زنده گرفته
در نقره پیچیده با خود دارد آن هم همین است دیگر سم قاطر که بسوزند و خیر گویند و چرک
گوش آن هم منع حمل مجربست دوا ایکه زنرا چون بکر سازد که تنگی با رطوبت در دخول
زن حاصل آید صفت پارچه بافته که مستعمل و شسته باشد در شیر یا در ادرار اسب ماده که از ابتدای
کره آورده باشد تر کرده در سایه خشک نموده پیش از جماع زن بخود بر دارد چون تر شود
دور کرده دیگر بر دارد و بعد یکپاس از وقت نهادن پارچه تر در رود چون باکره شود
دیگر اگر دستمال بافته بآن شیر تر کرده خشک نموده در حالت جماع آلت را بآن پاک کنند و
باز مشغول شوند تنگی حاصل آید نسخه عجیب جهت تنگی مجیچی که برگش مانند برگ عدس
باشد زن از حیض پاک شده شب مثل حنا سائیده در دست و پا بندد و صبح به آب بشوید
چون باکره گردد دوا ایکه پستان زنرا بحال دارد و کلان شدن ندهد صفت خواه جهت کسی
اول بار ظاهر شود اگر زن بر پستان خود طلا کند همان قدر ماند دیگر خون شب پرک را
همین خاصیت نوشته اند دوا دیگر چون بعمل آورده با زنیکه چند روز جماع کنند مرد دیگر
بران زن قادر نگردد صفت کنجوه سائیده با روغن یاسمین بر قضیب طلا کرده با زنیکه
جماع میکرده باشند مرد دیگر برو قادر نتواند شد دیگر بیه ماکیان ابر دار سنگ سائیده

مخلوط نموده

مخلوط نموده بر قضیب طلا کنند و با زنیکه جامعت نمایند هم چنین کنند اینر ضمیمه در ذکر
حبوبها و نانها و گوشتها و ترها و ترکاریها و روغنها و شیرها و میوه جات
و خوشبوها و مصالح طعام مشتمل بر هفت فصول فصل اول در ذکر حبوبها و نانها

گندم بهترین حبوبهاست برای غذا و او گرم و تر است بدرجه اول که عبارت از مرتبه کیفیت
گرمی و سردی و تری و خشکی است که اثرش در بدن چندان محسوس نگردد و بهترین او آنست
که فربه بود و بسیار سخت و بسیار نرم نباشد و رنگش میان سرخ و سفید بود و
سپید حرف غذا کم دهد و سیاه بد باشد و مزاج گندم مناسب مزاج انسانست و غذا
بسیار و نیکو دهد و خون بسیار و صالح ازان پیدا آید و اشخاص قوی المزاج را بسیار
موافقت نماید و منی افزاید و باه را قوت دهد علی الخصوص با پخته اگر خورند و در
ابراد منی غذای است بی نظیر و طریق پختن هریسه مشهور است و قبض بکشاید چند اگر
اگر گندم بجوشانند و آبش صاف نموده شکر سرخ یا گلقند حل ساخته لعاب
علاج مرض قولنج که در روده دران شدت تمام عارض میشود و بول و براز بند میگردد
بنوشانند باد و براز بکشاید و شکم جاری نماید و گندم بریان چون خورند قبض نماید و
دیر هضم شود و نان گندم بهترین نانهاست و نان خمیر بهتر از نان فطیر است و تنوری

به از نان تابه است و نان میده غذا بسیار دهد و بدان زود فربه کند و کسی را که جگر
او ضعیف بود مضر باشد و خوردن زنجبیل و مربای زنجبیل دفع ضرر آن نماید و هضم را قوت دهد
و نان خشکار کرار د نابیخته نان بی نمک زود از معده گذرد و غذا کمتر دهد و صاحب
ضعف جگر را مضر بود و نان تنک غذا کم تر دهد و دیر از معده گذرد و بجلا کرده
نان پس نان نیم میده بخمیر موافق است قدر نمک انداخته که بهوای معتدل تنور پخته
باشند بهترین اقسام نان گندم باشد و نان شیرمال و باقرخانی کثیر الغذا است و
لذیذتر لیکن چون ثقیل است با مزاج قوی الهضم موافق تر بود و نان گندم علی الخصوص جرب
گندم نو صاحب معده گرم را دیر هضم شود و شوزش سینه پیدا آرد باید که گندم را در
آب تر نمایند وقتیکه نرم شوند آب دور نموده دیگر آب اندازند همچنین سه بار
آب تبدیل نموده گندم خشک کنند و آرد ساخته نان بپزند یا نان را در آب تر کنند
چون آب در آن سرایت نماید دور ساخته باز تر کنند پس باز تکرار آب نموده نان
تناول فرمایند گرمی او دور می شود و با ناتوانان گرم مزاج موافقت میکنند و چون آرد را
مثل علوا که جهت نان بخش میسازند غلوا البسته در آبی که میجوشد اندازند که تخته
شود پس بر آورده قدر آرد دیگر مخلوط نموده نان بپزند بسیار سبک و نرم میشود و با نان

ناتوانان گرم

ناتوانان که از مرض خیزند و خواهش نان خوردن دارند موافقت میکند و نان خمیره
پاکیزه در افشرده انگور یا انار ترش یا لیمو یا غال ترشی یا دیگر مثل آن ترکرده
موافق جوانان گرم مزاج است و چون گندم در آب تر کنند پس مالیده شیر او
بگیرند و بپزند که بقوام حریره رقیق آید نبات و گلاب انداخته سرد ساخته بنوشند در
این را در عرف تلبینه گویند غم دل بزداینده اهل غم را بسیار موافقت نماید و حلیم گندم
طریق پختن آن عام است صاحب امراض سینه را موافق بود و گندم بریان مالحم بود و
نشاسته گندم سرد و خشک است بدرجه اول و بریان نمود بکسی دهند که شکمش جاری بوده
باشد بند نماید و حریره نشاسته با شیره مغز بادام و شیره خشخاش بهترین غذا است برای سرفه
سرفه و نزله گرم داشته باشد و سبوس گندم گرم است آن را جوشیده چادر بر سر کشیده
چون بخار او بسر رسانند زکام خام را زود تر پخته کند و درد سر که بسبب زکام بود دفع
نماید و دانه گندم خاویده چون بر سر دمل نهند سرش بکشاید و اگر بر گزیده سگ دیوانه
نهند نافع آید و طلا آرد و عن گندم که بر آن گرم برمی آیند با عرق لیمو کاغذی برای دفع
قوبا نافع و لاد مجرب است برنج اقسام بیشمار است لهذا در تأثیر او اختلاف افتاده بعضی
سرد و خشک گفته و بعضی معتدل و بعضی گرم و خشک نوشته اند و به اختلاف نوع خورنده

نیز اختلاف با تاثیر او می تواند شد بعضی اشخاص دیده شد که چون برنج خوردند گرمی در بدن اوشان
می شد لیکن اقسام برنج که در این دیار بوجود می آیند نسبت بمزاج اکثر اشخاص سرد و خشک
یا سرد و تر اثر می نمایند علی الخصوص برنج سرخ که بهندی ساتهی گویند سرد و قابض تر اند
چندانکه اگر آب جوشش برنج ساتهی با نبات و گلاب بنوشند غذا ایست نافع برای امور اسک
و برنج بریان کرده که آن را بهجیا گویند پخته چون با دوغ آهن تاب خورند عجیب است
برای اسهال و برنج غذا لطیف و بسیار دهد خصوصا برنج باریک سفید چون با شیر
و شکر بخورند منی زیاده کند و غم بفزاید و قبض دور نماید و غذا برنج اصحاب
معده گرم موافق آید و با مزاج ناتوانان بسیار بسازد اگر کهنه بود و برنج نو ناتوانان را
ثقل آرد مگر چون با پوست جوشیده خشک نموده بکوبند ضرر او کم می شود و نان برنج
قابض است و باد شکم پیدا کند و با مزاج اقویا بسازد و برنج چون بآب مغز تخم
کتخم معصفر است نیز قبض نه نماید و برنج ساتهی با کاه سفید در آب با گلاب سائیده
اگر بر سپتان طلا کنند درد سر را که از گرمی بود فی الحال تسکین دهد **نخود** سپید و
سرخ و سیاه و کرسنه بود در سیر و بستانی باشد بری اند تلخ زند و مستعمل بستانی است
بهترین او آنست که سفید و بالیده بود و طبیعت او گرم و تر است بدرجه اول غذا نیکو

دهد و شکم نرم دارد و اصلاح خون فاسد نماید و خون صالح پیدا کند و منی بیافزاید و
رنگ روی نیکو گرداند و قوت باه برانگیزد خصوصا چون شب در آب تر کرده علی الصباح
خورده باشند و آب او هم بنوشند چندانکه این آب نخود را اطبا در بعضی جا بدل
شراب انگوری نوشته اند الغرض در قوت باه و برانگیختن شهوت جماع مثل نخود
غله دیگر نیست چون بمداومت خوردن او نمایند بلغم را پخته کند و آواز صاف
نماید درد دندان دور کند و نخود سیاه بول براند و خون حیض جاری کند و
فالج و درد مفاصل و دیگر امراض بلغمی را نافع آید لیکن غذای نخود چون
ثقیل است کسانیرا که هاضمه قوی دارند موافقت نماید و اطوار پختن و خوردن
او بسیار است و معمول و چون شب نخود بسرکه تر کرده نهار بخورند تا نیمه روز جرم
کنند کرم شکم بکشد و نخود بریان قابض بود و وقت خواب پوست دور کرده
با قدری شکر اگر همیشه خوردن معتاد کنند امساک آرد و آرد او اگر با روغن خوشبو
بر بدن بمالند پوست را نرم دارد و خارش دور نماید و روغن نخود که در شیشه
آتشی برآورند بر قوبا یعنی داد بمالند دور کند و اگر یک دو قطره روغن او
با برگ پان همواره خورده باشند قوت آرد و منافع بسیار دهد و پوست نخود نیز قابض

وارد و تاثیر او در جذب و اصلاح چون فاسالیطرست چندانکه اگر بونان تر ملبوس با
زیاده پوست نخود کرفته شب در آب یا عرق شاهتره تر کرده صبح صاف نموده تا سه جلد بر بعض
جذام نوشانند ... نفع تمامی بخشد **جو** با پوست و بی پوست بود و
آن را جو برهنه گویند هر دو قسم بخاصیت یک دیگر اند و بهترین جوان بود که تازه و فربه
و سفید بود و تاثیر او سرد و خشکست بدرجه اول و غذا از جو کمتر از غذا گندم باشد و
باد انگیز بود و جو کهنه و بریان خشک زیاده تر باشد و در جو بریان دیست آن باد بیشتر
و قابض تر بود و آش جو سرد ترست غذا بیشتر از خام رود دهد و باد و نفخ در او کم تر
بود و صاحب تبهای گرم را موافق ترین غذاهاست و از معده زود بگذرد و تشنگی بنشاند و
جگر گرم را نافع و اخلاط سوخته را دافع لیکن بمعده ورود را مضر بود و دانه نفخ دارد
و دفع ضرر او بگلقند کنند و چون با انجیر بپزند بیت بلغمی را نفع دهد و نان جو سرد و خشک و
قابض بود و بهتر آنست که با شیر و شیر بیشتر با روغن خورند و جو سوخته چون در دهن اطفال که
جوشش میکند و از اندرون سرخ یا سفید میکردد بمالند نفع دهد و جو اگر ساییده گرم کرده بر
طلا کنند زایل گرداند و نیم کوفته در پارچه بسته بر تابه گرم نهاده اگر بر مکان درد که از سرما بود
یا ورم گرم نهند درد ساکن کند و ورم را تحلیل دهد و از دیگ سر که چون سر در دنیا که از انگشت ابتدا

ابتدا کرده طرف

ابتدا کرده طرف بالا رود و آنرا النفرس گویند طلا کنند نافع آید و با پوست خشخاش و اکلیل الملک
سائیده مانند کرده نان سوخته بر درد کسیکه ریزه استخوان پهلو عارض میشود و بران تب
لاحق میکردد و آنرا ذات الجنب گویند نیمگرم نهاده بر بندند تسکین درد کند خصوصا
وقتیکه از ماده ریحی بود **مونگ** بهترین او آنست که سبز و فربه بود سرد است در اول درجه
و معتدل است میان تری و خشکی و در پوست او خشکی زیاده ترست غذا نیکو دهد و خلط
نیک در جگر پیدا کند و تب صفراوی و دمامیل و سرفه و نزله و خارش را نفع دهد و شکم
نرم کند و باه را مضر بود و نفخ کند و چون مقشر کرده با آب مغز تخم معصفر بپزند
مضرت دفع شود و شکم بسیار نرم کند و معده و دندان را نیز مضر بود و مصلح او روغن
بادام است و نان مقشر او از یک طرف پخته جانب خام را روغن گل مالیده بر سر کسیکه
سرسام داشته باشد موی سر تراشیده ببندند نفع بسیار میدهد و چون به آب عنب الثعلب
سائیده بر درد اعضا بندند نفع دهد و دانه او جاویده اگر بر ناسور که بگوشه چشم
افتد و آب سفید از او بر آید نهند بسیار مفید **ماش سیاه** قریب بخاصیت او و لذیذ
و مطبوع ترست و مقوی باه بود و منی پیدا کند و رقت منی دور کند لیکن پوست او بسیار
نفاخ و قابض است و رطوبت در جرم او بیشتر است و دیر هضم شود و باد دیست کسانی را اکن

هضم قوی دارند نفع بخشد بطبع اشخاص ضعیف مرطوبین نسازد مصلح او انکوزه و زنجبیل
یغذا در کست چنانچه معمول است **عدس** یعنی مسور بهترین او آنست که سفید و کلان بود و
زود پخته شود طبیعت او مایل بگرمی است و خشک است بدرجه دوم که عبارت از نیم مرتبه کیفیات
چهارگانه است که اثرش ظاهر محسوس در بدن شود لیکن بمرتبه مضرت نرسد و قابض است
و اگر با پوست بپزند قابض تر و آبیکه در او عدس بجوشانند اگر صاف کرده بنوشند
رفع قبض نماید و اگر با برگ توت بجوشانند و سرکه اندازند پختهٔ آن آب غرغره نمایند خناق
را که عبارت از ورم اندرون حلق است و راه طعام و آب بند کند نفع دهد و در مرض چیچک
عدس سالم غذائیست مناسب و جوشش خون بنشاند و دوام خوردن او خلط سودا پیدا
کند و تاریکی چشم و خوابهای آشفته آرد و خون را غلیظ کند و معده و شش و سپرز و
روده را مضر بود و دیر هضم و باد پیدا کند اصلاح او آنست که با گوشت حلوان فربه بپزند
و با روغن بادام یا روغن گاو بسیار خورند و عدس را با شهد و سپستر خوردن اطبا منع کرده اند
کنجد بهترین او آنست که تازه و فربه بود گرم است در میان درجه اول تر است در آخر
چون مقشر کرده بریان کنند و با شیر مینز خورند بدن فربه کنند و منی افزاید و موافق مزاج
پیران بود و کسیکه بول در خواب بر بستر کند اگر مداومت نماید بول کردن در خواب منع کند

و مقدار خوردن

و مقدار خوردن از و یک و نیم تولا است دیر هضم شود و معده را مضر است تشنگی آورد و
اشتها کم کند اصلاح آن بریان کردن و با شیر خوردن است و چون بکوبند خشک و مسا شده
طلا کنند نفع دهد در عضویکه خون بسته باشد یا از اثر ضرب کبود رنگ شده باشد اگر طلا نمایند
خون بسته را تحلیل دهد و رنگ کبودی دور کند و آبیکه در او کنجد تر کرده باشند چون زنان
بنوشند حیض اگر بند شود جاری نماید و بچه از شکم بیندازد و اگر از آب جوشش برگ او موی
را بشویند نرم و دراز و سیاه کند **خشخاش** سه قسم است سفید و سیاه و بود تر گرم و سرد و
گرم را مفید بود و در پیرش از طرف حلق بند کند رگی را که از راه بینی او خون اکثر می آید مفید
و مستعمل از دو از هفت ماشه تا یک و نیم تولا بود و اگر سائیده بر تن و سر بمالند خواب آرد
خشکی دماغ را زایل کنند و روغن خشخاش در دفع دماغ بی نظیر و خشخاش غذا اندک دهد
و مصلح او ست و سیاه بسیار مخدر بود و خواب بسیار آرد پوست او سرد و خشک است بدرجه
چهارم و آثارش مشهود و غیر مستور در درجه چهارم عبارت از آنست که گرمی یا سردی و گرمی
یا خشکی تا آن مرتبه رسد که زیاده خورند هلاک کند و این مرتبه سمیه است **خردل** یعنی رائی
بهترین او بستانی و فربه و تازه و سرخ رنگ بود و چون بکوبند زرد رنگ شود و خردل سفید
هم باشد تاثیر آن گرم و خشک است در درجه چهارم بلغم را قطع کند و مقوی باه بود و مستعمل

ازدیاد اشتهت نه تمام بود و در هر چیزی که نیم کوفته اندازند و در گرما بدارند ترشی پیدا کند
و خاصیت او است که چون در شیره انگور اندازند بحال خود بماند و بجوش نشود و در دواهای
شب کوری بسیار نافع است و چون بر عضوی طلا کنند خون از اندرون آن عضو بر دی یک
پوست بکشد و سرخ نماید و قوت نفعی داد که هیچ چیز به نشود و وقتیکه از حمام بر آیند و او را
بخرقه خشن بمالند که خون ازو بیرون آید پس خردل سائیده بر آن طلا نمایند زرد آب
ازو بیرون کرده جلد به سازد و کسی که درد دندانها همیشه دارد و لا دوا بود چون
خردل سائیده بر دندانها نهند فی الفور نفع دهد **و غلهای دیگر** چون اکثر استعمال این با اهل
ریاضات و اهل صناعات اتفاق می افتد که هاضمه ایشان نسبت بآن قوی تر بود و
هر غذا ثقیل و کثیف در معده ایشان زود هضم کرده و ضرر کم رساند و نیز اکثر آنها
غذا کم دهند و ثقیل و قابض اند و هیچ یکی در غذائیت بمنفعت گندم و برنج نبود
نمی تفصیل اینها قلیل النفع دانسته بذکر آنها نه پرداخت **فصل دویم در ذکر گوشت**
باید دانست که خاصیت همه گوشتها گرم و تر است و بسیار غذا دهند لیکن بعضی از بعضی
بهتر بود گویند هر حیوانی که سیاه رنگ بود گوشت او بهتر از صاحب رنگ دیگر باشد و جوان
بهتر از پیر و فربه از لاغر است و چرا کننده به از علف خورنده بود و خصی کرده به از خصی

خصی ناکرده

خصی ناکرده باشد و گوشت حیوان پیر بد بود و حیوان مریض بدتر ازو و هر کس بخورد
که موجب مرض گردد و بهترین گوشتها گوشت گوسفند یکساله خصی که بسیار مو دراز نشده
بود و بیشترش گرم و تر است و در گوشت حلوان رطوبت بیشتر است و در کاهیچ رطوبت ازان کمتر
و گوشت بزغاله که شیر نیک خورده باشد نیکو بود و اگر شیر بد خورده شده باشد بد بود و دشتی او
سیاه رنگ بود که گوشت آن سبک و لذیذتر باشد و گوشت میش ماده خون غلیظ ازو پیدا
شود و نر بهتر ازان و با کسانیکه معده بسیار گرم دارند موافقت کنند گوشت آهو گرم
و خشک بود و فالج و لقوه را سود دهد و گوشت کبوتر گرم باشد و مقوی باه و در کبوتر
صحرائی گرمی ازان بیشتر است و گوشت دراج و کبک و گنجشک و فاخته و کلنگ گرم
و خشک است و مقوی باه گوشت مرغ آبی و بط گرم و تر و غلیظ بود گوشت مرغهای خانگی بهتر
و آنکه گویند معتدل و زود گوار است و با مزاج ناتوانان و ضعیف الهضم موافق گوشت ماهی
اقسام بسیار است تازه آن سرد و تر و دیر گوار است و مقوی باه و بعضی اقسام او در
این امر بی نظیر است و نمک سوده چون خشک کنند گرم و خشک بود **ماء اللحم** که گوشتها را با مصالح
مقوی و معطر در قرع انبیق کشند و استعمال نمایند غذائیت بی بدل لطیف و مقوی
دل زود گوار و مقوی روح حیوانی است رنگ رو سرخ کند و نشاط آرد و دیگر منافع بسیار دارد

واطباء نسخه‌ها مرکب از بادروان دیگر بسیار ترتیب داده اند لیکن بتجربه رسیده اند که در دوا
شود و صرف گوشت را صاف نموده آب با مصالح پخته با مصالح گرم چون عرق کشند
غذامی باشد بی نظیر با فواید کثیر **فصل سیوم در ترها و ترکاریها** **اسفاناخ** یعنی پالک
سرد و ترست در درجه اول غذا انیکو دهد و قبض دفع کند و سرفه و سینه را نفع دهد
ساک خرفه سرد است بدرجه سیوم و ترست بدرجه دویم موافق گرم مزاجان است و قبض
دفع کند و چون با برگ شاخ ... صاف نموده بنوشند درد سر که از گرمی بود دفع
نماید و شورش معده را تسکین دهد و چون با سرکه ساییده بر پیشانی طلا نمایند نیز درد سر که از
گرمی بود دور نماید تخم او چون ساییده صاف نموده با شکر بنوشند شکم براند و تپهای
گرم را نفع کند و بول براند و کثرت آن شهوت جماع و اشتها کم کند و اگر بریان نموده
استعمال کنند شکم بند کند و چون بول بچکد رسم ازان شب در سرکه تر کنند صبح
ساییده هم چنان بنوشند فی الحال که اثر آن تلی گویند نفع دهد **کرم کله** گرم است در درجه
اول و خشک است بدرجه دویم خوردن او آواز صاف کند و رنگ رو نیکو گرداند و
عرق النسا را بسیار نفع دهد اصحاب مزاج سودا و بواسیر موافقت نکند و آب جوش او سرفه و درد
پشت و گردن و درد زانو را مفید و معده را مضر بود و بجهت چشم که مزاج او خشک بود

مضرت رساند

مضرت رساند اصلاح او آنست که با گوشت حلوان فربه و روغن بادام بپزند **لال ساک**
سرد و ترست بدرجه دویم تشنگی منشاند و چون بروغن بادام بپزند سرفه را نفع دهد
ساک پتهوه سرد و تر بود بدرجه اول زرع قبض کند و غذا انیکو دهد و صاحب مزاج گرم و
جگر گرم را موافق بود و معده را مضرت و باد در شکم پیدا کند **خس** یعنی کاهو سرد و ترست
در درجه دویم و چون بنک و مایل بسر دارد او حاصل شود و در هضم شود و تشنگی بنشاند
و بیخوابی دور کند و اگر با سرکه خورند اشتها طعام پیدا کند و کاهو شسته نفع کم دارد
و شسته نفاخ بود و بسیار خوردن او شهوت جماع کم کند و تخم او سرد و خشک است
چون ساییده با نبات بنوشند تشنگی بنشاند و خواب آورد و بسیار استعمال او منی خشک کند
و شهوت جماع کم نماید و مقدار مستعمل از دو هفت ماشه بود و چشم را مضر بود **شبت**
یعنی سویه گرم است در میان درجه دویم و سیوم و مرتبه سیوم عبارت از مرتبه ایست که زیاده
خورند ضرر ظاهر آید و خشک است میان اول و دویم بادها بشکند و معده را قوت دهد **در سویه**
تازه اگر پخته بود و رم بند زود تحلیل کند و خوردن او بمزاج گرم موافقت نکند اصلاح
او سکنجبین کنند **حلبه** یعنی میتهی گرم و خشک است تره او چون پخته خورند درد پشت
و جگر و سرد مثانه و چکیدن بول و درد رحم را که از سردی بود سود دهد بمزاج اسرد

در موسم سرما موافقت کند و کثرت استعمال او خلط سودا پیدا آرد و اصلاح
او با گوشت حلوان بزغاله خورند **نعنع** یعنی پودینه گرم و خشک است در درجه دوم
بری بود و بستانی بهترین آن بستانی بود تازه بهتر از آنست که در سایه خشک کرده
باشند و او لطیف‌ترین ترهاست خوردن او معده و دل را قوت دهد و
جاویدن او بوی دهن را خوش کند و درد دندان ساکن گرداند و چون بر زبان
مالند خشکی زبان را ببرد و فواق که از بلغم بود باز دارد و درد معده دفع کند و
معده را گرم سازد و اگر یک دو شاخ او با آب انار ترش بیاشامند هیضه و فواق
که بهندی بیچکی گویند در حال دور کند و شهوت جماع برانگیزد و گویند اگر یک دو شاخ
در شیر بمالند و نگه دارند شیر جرابی نشود و چون جاویده بر گزیده کژدم نهند درد
ساکن کند و عرق پودینه که با الایچی در قرع انبیق بکشند بر او دفع بد هضمی
و اشتهای طعام دوائیست لطیف و بی‌نظیر **کشنیز** سرد و خشک است بدرجه دوم
دماغ را قوت دهد و منع بخارات نماید خفقان و معده گرم را مفید بود و باه را
مضر است و منی خشک کند و دانه او قابض است **کدو** سرد و تر است بدرجه دوم زود
هضم شود و مزاج صفراوی را نافع است چون با ترشی انار و دانه یا غوره آن خورند

صاحب قولنج را مضر بود و باد در روده پیدا کند و معده را نیز مضر است و اگر دیر
بمعده ماند فاسد شود اصلاح او آنست که با خردل خورند و آب کدو که بخمیر گرفته در خاکستر
گرم نهان کنند و آب او بیفشرند تنها یا صفرا او را مفید بود و صفرا را تسکین دهد و تشنگی
بنشاند و شکم نرم کند و مربای او جهت مواد سودا و تقویت دماغ و تولید خلط
صالح موثر **خیار بادرنگ** سرد و تر است بدرجه دوم تب محرقه را سودمند بود و دل را
و تشنگی بنشاند و موافق مزاج گرم بود و آب او القدر سیم باد چون با شکر بنوشند مسهل صفرا
بهترین او آنست که خورد و تر بود و تخم او بهتر است و جرم او دیر هضم و ثقیل است و درد
معده را و تهیگاه پیدا کند و خلط بد اندک تولد نماید لهذا تب عفنی اکثر بخوردن او عارض
گردد و اجزای کسر در بند نهایت سرد بود جهت تسکین صفرا انفع **بیپطه** که در هند بار بکمه
مشهور است سرد و تر است پخته او شیرین بود و آب او بستگی بول بگشاید و سرفه و علت‌های
مثانه دور کند و سنگ او بریزاند و بسیار برآمدن مذی را نفع دهد و تشنگی بنشاند و صفرا دفع نماید
و بدن فربه سازد و چون بشربتی اندازند گرمی او کم کند و در تسکین حرارت دق انفع چیزها
ست و ترتیب خاص حلوای او باد و بسیار که نزد حکمای هند در تب دق مستعمل است و آن با
پیپطه پاک گویند در این مرض لا علاج دوائیست بی‌نظیر و عجیب التاثیر که مثل آن دیده نشد

خیار سرد و تر است بدرجه دویم تسکین حرارت کند و تشنگی بنشاند و بول براند و مثانه را خوش نفع بود
و قلیه او بگرم مزاجان موافقت و چون با گوشت بپزند لذیذتر شود و بوئیدن آن مبهوشی و درد سر
که از گرمی بود دفع نماید در آب او قدری کافور اگر حل کنند و قطره از ان در بینی کشند و پارچه
از ان تر نموده بر پیشانی چسپانند خون که از بینی رود بند سازد و آب درون خیار که پخته سرخ رنگ
میشود اگر با نبات و گلاب بیاشامند شربت لطیفی باشد و در تسکین گرمی دل و جگر نظیر ندارد
توریی دو قسم بود هر دو سرد و تر است و در تبها گرم موافق است و سبک بود و اندکی نفخ دارد
اروی گرم و تر است بدرجه اول و در قوت باه در ترکاری ها مانند گور مثل او چیزی نیست و از همیشه
خوردن خلط سودا تولد نماید کریله گرم و خشک است صفرا پیدا کند اگر از تخم خالی کرده قدری
جوش داده با قیمه گوشت پخته و شکوفه تمر هندی پر کنند و بروغن با مصالح بریان نمایند
تا بخورش بسیار لذیذ و موافق بگرم مزاجان میشود پرور سرد و تر است و بخاصیت قریب
توریی باشد و چون با گوشت و انده ترشی بپزند بخورش بسیار لذیذ و زود گوار و مطبوع
است و در موسم گرما موافق بادنجان بعضی تلخ بود و ان گرم و خشک است بدرجه دویم و بعضی
تیز گزنده زبان و این بسیار گرمی دارد و بعضی تفه و بی مزه و این مایل بسرد بود و قابض
تا بخورش او بسیار لذیذ و مطبوع است و معده را قوت دهد و رفتن خون از راه بینی بند کنند

و کدو

و اگر در روغن بریان کرده خورند شکم براند و چون با سرکه بپزند قبض کنند و بهتر خوردن او
بورانیست که در روغن بریان کرده در دوغ مینداز می اندازند که نه شکم راند و نه قبض
کند و بسیار خوردن بادنجان سودا پیدا کند و خارش و بواسیر و فساد رنگ و سیاهی
و درشتی دهن عارض گرداند بهتر آنست که با سرکه خورند و سرکه بادنجان تراشیده شکم
او خالی کرده در سرکه میجوشانند بعده بار با انبه خام و کلونجی و بادنجان زیره سیاه مرچ سیاه
قرنفل در ان پر ساخته سرش بسته در سرکه می اندازند آچار بسیار لذیذ و نافع میشود
و گل بادنجان با هموزن آن مغز بادام تلخ بسیار سائیده و با روغن بنفشه مخلوط نموده
بر بواسیر طلا کنند بواسیر دفع کند مجرب است و گل بادنجان در سایه خشک نموده بر بواسیر
بعد از انکه بروغن گرم مالیده باشند طلا نمایند نفع تمام دهد ترب بری و بستانی بود و در خوردن
مستعمل بستانی است بری خورد و تر و تندتر از بستانی بود گرم و خشک است و نیز ترب بعد
طعام چون خورند هاضم است و باد دفع کند و آروغ بد بو آرد و اندکی تلیین دارد و دافع
بواسیر و قولنج است و بول براند و پیش از طعام چون خورند صفرا پیدا کند و بطعام خوردن
قوت بدن بخشد و چون ترب را در میان خالی کرده از روغن گل پر کنند و بر آتش دارند
که بپزد از ان روغن چون قطره در گوش چکانند درد گوش دفع کند و آب او نوشیدن

جهت ادرار بول مجربست و گویند بو خوردن تنبر کسی که گزدم بگزد درد او را معلوم
نشود و آب تنبر کشنده گزدم است و آب شاخ او که بدان برگ گرفته باشند بقدر سه تولر
نوشیدن جهت برآوردن سنگ مثانه مجرب گفته اند و تخم او اگر خورند بول و حیض و شیر
جاری نماید و برای ورم طحال که آن را تلی گویند نافع آید و بسیار خوردن تنبر اخلاط را متعفن
کند و سرفه حلق و دندان را مضر بود مصلح او شهد یا زیره که در سرکه تر کرده باشند و اگر
تنبر با سرکه بپرورند اخلاط غلیظ دفع میکند و برای منفرت (?) شود و مستعمل از تخم او دو سه و نیم ماشه
است و از آب او بقدر سه توله و از جرم او بوزن شش توله است تنباکو گرم و خشک است در
آخر درجه سیوم خوردن او تشنگی و خشکی آرد و چون با برگ پان خورند سینه را از بلغم پاک
کنند و سرفه و ضیق النفس را دفع نماید و بوئیدن او عطسه آرد و رطوبات از دماغ
بیرون کند و چشم روشن سازد و برای مرطوب مزاجان خصوصا دماغ ایشان استعمال آن
نافع تمام و مالیدن او بر دندان موجب استحکام و دود تنباکو اصلاح فساد هوا که
وبا میکند چنانچه نوشته اند که در زمان حکیم بقراط برای دفع ضرر هوای وبائی همین تدبیر
نموده بودند که او را آورده در خندق اطراف شهر دود میکردند که از آن دود کسی را
هوای وبا اثر نمیکرد و دود تنباکو است لهذا در هر شهری که هوا و وبا اکثر ظهور میکرد در حال

تنباکو

تنباکو شهرت یافته بکثرت استعمال او هوا و وبا کم شد و از این صنعت عظیم رفته
رفته استعمال او چون در خواص و عوام شهرت تمام یافته چندانکه اطراف و اکناف
زمین در گرفته و دولایت ملتان (?) که آنجا غلغله شهرت او نرسیده هوا و وبا که بر بلای
بود و باکثر آبادیها رو داده بود و میشود کثرت این درد (?) حکیم رب الوجود تا ایران بد بلا را
در ربود و در این دیار در عهد عرش آشیانی محمد اکبر بادشاه از طرف فرنگ آمده اشتهار یافت
و طبیب سلطانی حکیم علی گیلانی وغیره جهت آنکه این دود صاف شده بر سر آب گذشته بظرف
پیوسته معتدل گشته بدل اوست با اثر هوای وبا که اول روح که در دل است بفساد آرد
پس الشخص را یکدم بعدم سپارد منع کنند ترتیب قلیانی ساخته که هر کس بدین تدبیر
از تاثیر آن هوا ناگزیر خود را محفوظ دارد و بمرور زمان خردمندان دیگر برای زیاده
اصلاح عطریات آن تدبیرها پرداخته که در مجلس خوش دماغان و مجمع نازک مزاجان

مقبول و معمول اند چنانچه گفته اند	تحفه تر ز کبریت بعد از سوختن گل می شود
[illegible] سنبل می شود	و او در هر اقسام ماست و خاکستر او در

بند کردن خون زخم تازه و خشک کردن زخمها و آب با روغن گل جهت نغز کردن زخمهای
خارش و قرحه مجرب است و گفته اند که بسیار کس مبتلا مرض استسقا بودند آب حقه که

از دود تنباکو زرد رنگ شده بود و نوشیدند بول و عرق جاری شد و همه از آن مرض صحت یافتند
لیکن دل و دماغ گرم و خشک را مضر بود و خون را غلیظ کند و خفقان دهد و کدورت حواس
در مزاج ایشان پیدا آرد و اگر برگ آن را ساییده بنوشند چون زهر بود و از خواص او است
که اشخاص معتاد او چون اندک تب در مزاج ایشان باشد لذت نوش او نمی یابند **برگ پان**
که طراوت سبزه اش گلعذاران مه جبین را سرخ روی ساخته و بلطافت سرخیش لعل
بهار رنگ را باخته آن را تنبول گویند بهترین او بجنسه سفید و بی جرم بود و مزه او تیز
باشد و کهنه او بهتر بود از تازه که این جوشش خون و امراض دهن پیدا کند گرم و خشک
است در درجه دوم باد و بلغم دفع کند و سینه را پاک می سازد و آواز صاف نماید معده
و دل و دماغ و جگر را قوت دهد و طعام هضم کند و قبض دفع نماید و در حالت گرسنگی
خورند سیری بخشد و قی باز دارد و در تفریح دل و خوشبوی دهان بی نظیر است با مزاج سرد
و در موسم سرد موافقت کند و در کتابی برگ نباید خورد که خون را بسوزد و داء الکوفه چون
آب برگ نو با قدر دارچینی و بیخ جوشیده با اندک نبات در سرما وقت خواب
بنوشند منافع تمام بخشد و بسیار خوردن در مزاج گرم یا خالی شکم صفرا پیدا کند و
سوزش سینه بهم رساند مصلح او آب سرد نوشیدن است و کسی را که درد چشم یا یرقان

یا سوزاک

یا سوزاک یا سوزش یا اسهال بود یا آنکه زهره خورده باشد یا بسیار لاغر و گرم مزاج بود
یا از راه دهن خون انداخته باشد یا راه بسیار رفته باشد یا در آفتاب سیر کرده گرم شده
باشد پان نباید خورد و هر شیر نوشیده پان خوردن منع کرده اند مگر بعد از گذشتن
دو ساعت خورند و پیش از خوردن آن باید که پاره سپاری بخاوند و آب دهن اندازند
چون دهن صاف شود پان خورند و اول آب دهن که بخاویدن پان جمع شود بیرون
اندازند و ثفل برگ را هرگز فرو نبرند که اشتها کم کند و قولنج آرد و تنباکو خوردن با او مر
بلغمی را نفع نماید و گرم و خشک مزاج را نشاید و تنباکو چون خورند باید که با تنباکو
مغز بادام مقشر خورند که خشکی کم آرد و از دوران سر محفوظ دارد **حنا** که از رشک
صفا رنگ سبز نمایش که زیب انگشت های دست و پای سهی قامتان سبز قبا است برگ
پان را دلخواه شده مرکب القوی است مایل بسرد و خشکی است از خواص او است که در
ابتدای طلوع آبله چیچک چون سائیده بر کف پای آنکه بندند ایمن بود از آنکه در چشمش آبله
بر آید و سوخت و ضماد او بر آبله که از طی منازل راه بر پا شود نفع تمام دهد و آبی که
در او حنا تر کرده باشند بوزن چهار تنکه بجنسه با شکر نوشیدن در ابتدای جذام موجب
شفاست گویند مریض جذام مدت یکماه اگر این را مدام بنوشد و به شود نشان

آن بود که مرض او علاج پذیر نیست و خوردن برگ خیار زیاده از پنج ماشه چون ناهار
گفته اند و طلای خیار بر ورم گرم بسته یا روغن بیخ خیار ... نافع است و خوردن تخم او
بقدر چهار و نیم ماشه جهت قوت دماغ نهایت نافع ... و داشتن گل او در لباس
پشمینه از خوردن کرم محفوظ دارد **فصل چهارم در روغنها و شیرها** روغن گاو بهترین
روغنهاست و بهترین آن تازه و خوشبو بود گرم است و تر باعتدال ... رطوبت شیر و
کهنه یکساله گرم و خشک و خوردن روغن خشکی بدن دفع کند و قوت تمام آرد و با
مزاج قوی الهضم موافق تر باشد و افراط آن معده را مضر بود و اگر کدخسته بنوشانند
دافع جمیع زهرهاست و روغن کهنه قوی تر درین کار است و ضرر زهر تا بدل رسیدن
نه هر فی الفور اگر بسیار بنوشانند و سه تولد روغن با یک نیم تولد شکر چون
بنوشنند فی الحال تولد یک باید مجرب است و در سکه گرمی کم است فربهی بسیار آرد
و سرفه خشک را مفید بود و چون با نبات میخورده باشند لذت زیاده ... نافع است
با فلفل سیاه چون اطفال را بلیسانند بسیار انفع بود ...
صبح بر آب گرم شویند هفت شب بعمل آرند حسن زیاده کند و روغن گاو میش
قوی تر از اوست لیکن قدر سودا اوست در روغن بز و میش با کثر

مزاج موافقت

مزاج موافقت نکند و بوی او غیر مطبوع اکثر اشخاص است **شیر** جالینوس گوید که گرمی و سردی
شیر بر دو ... باشد ابن ماسویه گوید گرم و تر است و صاحب منهاج گوید سرد و تر است لیکن تحقیق
آنست که اختلاف کیفیت شیرها یا باختلاف مزاج حیوان است که شیر هر حیوانی مناسب مزاج آن
حیوان باشد بلکه از رطب یا یابس یا باعتبار اختلاف اجزای او که در شیر سه جزو است روغن و آب و
پنیر روغن او بدرجه اول گرم و خشک است و آب او بدرجه دویم گرم و تر و پنیر او بدرجه اول سرد
و خشک است و لهذا در کتب القوی گویند پس شیر هر حیوانی در گرمی و سردی و خشکی و تری بحسب
غلبه یکی از هر سه اجزا بود و بهترین شیرها آن بود که نهایت سفید رنگ و معتدل القوام
و در سردی ناخن بسته ایستد و مناسب تر بطبع انسان شیر آدمی است بعد از آن شیر هر حیوانی
که ایام تولد او برابر ایام تولد انسان باشد مانند شیر گاو و بعده شیر بز و آهو و دیگر بدین
ترتیب و حیوانی که رنگ او سیاه باشد شیر او قوی بود و دیر گوارد و حیوانی که رنگ سفید
است شیر او ضعیف بود و زودتر گوارد و در ایام بهار رطوبت شیر بیشتر بود و در موسم
گرما کمتر و شیر حیوان جوان و کم عمر طراوت زیاده دارد و شیر حیوان کهنه و بسیار عمر
مایل بخشکی به نسبت او بود و اختلاف شیر اختلاف علف نیز بود چنانچه از علف
مسکرات و مخدرات چون بهنگ و خشخاش و مانند آن مخدر و مسکر میگردد و تعلیف

و بتعلیق مسهلات و قوابضات و مبردات و مرطبات و مسخنات و مغلظات و ملطفات
به آثار آن چیز مبدل میشود و از استعمال شیر بعد ترشیهای میوه های تازه و ماهی و پیاز و مثل
آن که افساد شیر کنند تا که از معده نگذشته باشد منع کرده اند و کسی که بدن او از خلط
فاسد پر بود استعمال شیر موجب هلاک نوشته اند و صاحب [?] او است که هر خلط در معده غالب
بود بهمان مبدل شود و کسی که معده یا جگر او ضعیف بود یا مرطوب مزاج باشد نباید نوشید
الا بشرط ریاضت قوی و کثیر که بسبب آن از مضرت محفوظ ماند و از استعمال شیر حیوانی که چهل روز
از زائیدن او نگذشته باشد خوب نیست و اصحاب ورم اعضای باطنی و ضعیف اعصاب
و درد سر و دوار و سدر و مرطوبان مزاج و صاحبان حمل و در حالت بخار تب منع کرده اند و از انجا که ایام
زائیدن ماده گاو موافق ایام زائیدن انسان است شیر گاو بهترین همه شیرهاست بعد
از ان شیر گاومیش است اما قدری مایل بسوداست و شیر گاومیش بری که آن را ارنی گویند
شیرین تر و لذیذتر از خانگی است و در هر دو روغن بسیار بود و نسبت بشیرهای دیگر قریب
به اعتدال است چون تازه دوشیده گرم گرم با نبات بنوشند غذای بسیار دهد و رنگ
رخسار نیکو کند و منی بسیار پیدا نماید و مغز سر را قوت دهد و خشکی دماغ دفع نماید و قبض دور
کند و فربهی تمام آرد خصوصا زنان را لیکن در ایام حمل نباید نوشید و بهترین وقت استعمال

شیر از آخر فصل

شیر از آخر فصل بهار تا میانه تابستان و بمزاج سوداوی یا گرم خشک بشرطیکه در معده او
صفرا نبود بسیار موافقت کند و خشکی بدن و خارش دور نماید و قوت شهوت و منی بسیار افزاید
افزاید و موسم سرما پاره زنجبیل وقت جوش انداخته اگر بنوشند زود هضم شود و نفخ نکند
و خوردن کشمش بعد نوشیدن شیر نفخ آن را زایل کند و چون با شیره مغز بادام مقشر و شیره
خشخاش جوشیده سیوم حصه خشک شود بنوشند بسیار تقویت دماغ کند و اگر مغز [?]
و خرما در جوش انداخته بخورند بالای آن شیر بنوشند قوت باه هم بسیار آرد و گرده را فربه
نماید و اگر با برنج اکثر خورند عمر زیاده کند و شیری که سنگ گرم داغ کرده باشد اسهال شکم ببندد
و شیر [?] تند و سنج [?] مضر است هرگز نباید خورد و مقدار نوشیدن آن از پاو آثار تا
نیم آثار گفته اند لیکن نزد احقر آنست که مقدار استعمال شیر مختلف است باختلاف
قوت هضم شخص القدر باید که خلل معده نه نماید و چون در جوش شیر عقد سیماب که برای
نوشیدن شیر می بندند انداخته آن شیر بنوشند در اندک زمان بسیار هضم میشود و قوت بسیار
می آرد و فربهی تام بخشد و رنگ سرخ نماید و شهوت چندان آرد که بیان از حصر بیرون است و تحریک
نزله نمیکند و در حق مزاج سرد و خشک اکسیر اعظم است و در مزاج گرم خشک گرمی آرد مگر در جلد
سرما اگر استعمال کنند باکی ندارد و شیر جوشیده گرم گرم شام نوشیدن صاحب نزله حار و متورم

ماده بیرا از دماغ زیر و نفع میکند و کثرت استعمال آن بغیر ریاضت و قوت هاضمه سنگ مثانه و
مرض پیدا کند و مصلح او زنجبیل و شیرینی است **شیر زنان** موافق ترین شیرهاست بمزاج انسان
و شیر دختر سرد تر است از شیر پسر نوشیدن آن جهت دق و خشکی و قرحه سل را انفع تمام
می بخشد مقدار استعمال او از ده تولچه تا نیم آثار است و بدل او در بیش نفع شیر ماده خر است
و چون در بینی کشند خشکی دماغ و بیخوابی و درد سرسام را دفع کند و اگر در چشم اندازند درد
چشم را مفید بود و چون در گوش چکانند درد گوش و قرحه و ورم آن را فائده دهد **شیر بز**
معتدل بود و آب در او بیشتر به نسبت شیر گاو بود و روغن کمتر لهذا اسرع هضما به نسبت
او ست فراج گرم خشک را بسیار نفع دهد اگر در معده او صفرا نبود و جهت تب کهنه که بی ماده
بود تازه دوشیده با خاک نوشیدن نفع تمام دهد و شیر بز ضرر معده کم کند به نسبت
شیرهای دیگر خصوصاً که در زمان استعمال شیر جوان بز را علف برگ کنار و [illegible] و امثال
جو دهند شکم نمی رانند و شیر گاو و بز بر دو بدل یکدیگر می شوند **شیر شتر** رقیق تر از همه
شیرها بود و میل بگرمی و خشکی دارد و ضعف جگر را نافع و استعمال و نفع آن در استسقا
معمول و مشهور و طریق آن در کتب طب مسطور و مذکور **شیر مادیان** گرم تر از سایر شیرهاست چون
بزن بنوشانند خون حیض جاری کند و حمول او بار آرد و [illegible] بعد از پاک شدن از

حیض دو جه حمل زن عاقره شود و از خواص اوست که چون طفل را هر سال در زن
بکفلوش (?) پخته چند روز بنوشانند از چیچک محفوظ ماند و اگر آبله بر آید بر چند عدد زیاده
نباشد مجرب نوشته اند **فصل پنجم در میوه جات** **انگور** غذا بهتر از دیگر میوه ها دهد و سفید خوب
تر از سیاه است و بهترین انگورها است که شیرین و نازک پوست و دانه کلان و کم تخم بود پوست انگور
و تخم او سرد و خشک است در دوم و گرم و تر خوردن او بدن را فربه کند و خون نیک از او حاصل آید
و سینه و شش را نافع بود و جهت نفع سودا و احتراق اخلاط مفید و معده مرطوب و جگر را مضر بود
و شکم نرم دارد و تشنگی پیدا آرد و دفع تشنگی به انار منجوش کنند و آب سرد بالای انگور نوشیدن
فساد او کنند و تنها عفونه و استسقا پیدا آرد و باید که بعد از چیدن یک دو روز تناول کنند
و میان فعل طعام صبح و شام خورند و افشرده انگور ترش که با قند و گلاب یا عرق بید مشک
بنوشند ضرر صفرا را بشکند و تشنگی بنشاند و بسیار مطبوع و مرغوب بود **کشمش** بهترین آن
کشمش بهترین او سیاه بود و آن لطیف تر از دانه دار که آن را مویز گویند بود مبهی است
و شکم [illegible] چون در آب تر کنند یا بجوشانند و صاف نموده بنوشند آواز صاف کند و سرفه
دفع نماید و سینه را پاک کند **مغز بادام** گرم و تر است مناسب مزاج دماغ است و او را قوت دهد و شکم
نرم آرد و بدن فربه کند و منی بیافزاید و سوزش ادرار نماید و با نبات سرفه را مفید و آواز

صاف کند و بادام مربا در غذای دادن و فربه کردن بدن قوی تر از دوست و روغن او
معتدل در گرمی و سردی است و در طبع ملایم و دوام مالیدن او در سر بعد تراشیدن مو بسیار
نافع است و خشکی دماغ را دور کند **مغز نارجیل** گرم و خشک است و آنچه گرمی و خشکی بسیار دارد و منی بیفزاید
کند و گرده را گرم سازد و بدن فربه نماید و امراض سرد مثل فالج و غیره را نفع دهد و بوی دهن
خوش کند و بواسیر را نفع کند و با مزاج سرد موافقت نماید و دیر هضم گردد و خون غلیظ پیدا کند مصلح
او شکر بود و گرم مزاجان را مضر باشد سرد اصلاح او میوهای ترش خورند و مقدار استعمال او تا
چهارده ماشه بود و آب تازه او میگیرند شیرین و لذیذ میشود و در نشاء او تفریح ... از شراب
باشد و خفقان و مالیخولیا را نافع است و قوت باه دهد و بعد یک روز سرکه میشود و اسهال آرد و کرم
شکم بکشد و باه را قوت دهد و روغن نارجیل که کوفته جوشیده میگیرند فهم زیاده کند و درد مثانه
و درد کمر را زائل کند و بواسیر را نافع آید و شهوت آرد و مقدار خوردن او تا چهارده ماشه بود **مغز گردکان** که آن را
اخروت گویند گرم و خشک است بدرجه دوم خوردن او منی بیفزاید و باه را قوت دهد و شکم را نرم دارد و
چون مغز او بقدر سه تا نیم توله با هم انجیر کوفته بخورند درد قبض محرک است و در با بکر گان بسیار
گرده را فربه سازد و باه برانگیزد و قبض دفع کند و پوست گردکان تازه که با نیم آهن سائیده در سرکه
کهنه بیز بندد و تا یک هفته تر کرده دارند و هر روزه بر نیم زنند و سر و موی مالند خضاب کند و دیر پاید

ونوشته اند خرما

نوشته اند **خرما** گرم و خشک است غذا بسیار دهد و قوت باه آرد و خون پیدا کند و گرده را
قوت دهد و فالج را در دیگر و مانند آن امراض بلغمی را مفید بود و همچنین سینه و پشت را نافع است لیکن بسیار
خوردن او خلط سودا پیدا کند و خون را بسوزد و درد سر و خارش دهن آرد مصلح او خشخاش
و بادام و سکنجبین و آب انار بود و گرم مزاج را موافقت نکند و چون خرما را در شیر تازه تر کنند
و بخورند و بالایش شیر بنوشند در قوت باه بی نظیر نوشته اند **مغز پسته** گرم و خشک است
خون صالح پیدا کند و قوت شهوت و منی بیفزاید و بدان فربه نماید او را چون با ... یک
... چند شبانه خورند دهن معده را قوت تمام دهد و دل را قوت بخشد و خفقان را نافع آید
و اشخاص گرم مزاج را بسیار خوردن او درد سر پیدا کند جهت دفع مضرت او سرکه و ترشی و
دیگر میوهای ترش خورند **چرونجی** گرم و تر است غذا بسیار دهد و قوت باه آرد و بدن فربه کند و
مقدار خوردن او تا سه توله است **سنگهاره** سرد و تر است بهتر او تازه است که هنوز سخت نشده باشد اسهال خونی
و سنگ مثانه را ... و قوت باه آرد و خشک آن قابض و ثقیل بود و بدن فربه کند و سوزش
و امعاء ... و تشنگی را دفع کند **شکر قند** سرد و تر است شکم قبض کند و اسهال را مفید بود و
در خام قبض بیشتر است ثقیل بود بهتر او آنست که در آتش پخته خورند و حلوای او لذیذ تر شود و قبض
در او کمتر و اگر با شیر خورند لذیذ تر ولی قبض بود و بدن را بسیار فربه سازد **انار** اقسام

می باشد شیرین دانه لطیف تر از سایر اقسام است و معتدل است در سردی و تری بدرجه اول
غذا اندک دهد و خلط نیک از وی پیدا آید و جگر را قوت دهد و خوردن او بعد طعام سبب هضم
او بود و بدن را فربه نماید و خفقان را نفع دهد و درد سینه و سرفه گرم را مفید بود و
آواز را صاف کند و رنگ رخسار نیکو گرداند و کثرت او معده را سست کند و غذا فاسد نماید
و مصلح او انار ترش است و رب انار شیرین در تاثیر قوی تر از آب است و انار ترش
شیرین که مجوش گویند معتدل است در سردی و تری و انار ترش سرد و خشک است بدرجه دوم
و قابض بود و معده را قوت دهد و شورش معده و جوشش خون باز دارد و خفقان گرم را
مفید بود و جگر را ضعیف کند و مصلح او انار شیرین بود و آب انار ترش قوی تر
از آب اوست و پوست انار سرد و خشک است و نهایت قابض و اوبیخ انار ترش
بوزن سه چهار فلوس اگر جوشیده آب او بنوشند در دفع کرم شکم مجرب است و گلنار نیز
نهایت قابض است و گلنار و مایین و پوست خشخاش و سیپاره در آب جوشانیده مضمضه
نمودن برای دفع درد دندان و استحکام بن ایشان مجرب است. بهی شیرین و ترش میشود و
بهترین او رسیده و کلان است و شیرین سرد و تر بود و ترش قابض تر از شیرین معده را
تقویت دهد و قی باز دارد و تشنگی بنشاند و آب وی قوت معده زیاده تر از جرم او دهد و بعد طعام

هضم نماید و بوئیدن

هضم نماید و بوئیدن او قوی دل و دماغ را قوت بخشد و اگر بهی بعد طعام بسیار خورند طعام
خام از معده برآرد و قولنج و درد روده پیدا کند و اگر قبل طعام خورند شکم را ببندد
و بهی نارسیده دشوار هضم بود و مصلح وی شهد است. لیمون اقسام او بسیار ترش و شیرین
و مجوش باشد. ترنج که به هندی بجوره گویند پوستش گرم و خشک است بدرجه دوم معده و دل و
دماغ را قوت دهد و مفرح و مشتهی است و بوئیدن او بوی دهن خوش نماید و مربای او نفخ
معده دور کند و جرم سفید که زیر پوست بود سرد و تر است بدرجه اول و دیر هضم و مضر
و حرارت [illegible] بود و قولنج آرد و مصلح او شهد است و ترشی او سرد و خشک است بدرجه دوم
دل را قوت دهد و صفرا و قی باز دارد و اشتها پیدا کند و خفقان گرم و جگر گرم را مفید بود
و شورش اندرون دور کند و تشنگی بنشاند و سینه و عصب را مضر بود و مصلح او شربت
خشخاش است و چون جوارش در آن تر کنند کمتر شود و تخم او در تاثیر مثل پوست اوست
و او [illegible] تریاق عظیم و پوست دور کرده او نیم ماشه تریاق جمیع زهرها حیوانیست و بهتر از
تریاق [illegible] گفته اند و در آب گرم چون بیاشامند بجهت گزیدن کژدم مجرب است و اگر جای
گزیده او ضماد کنند درد دفع کند و اگر بقدر سه و نیم ماشه مقشر کرده بزنان دهند حیض بگشاید
و بچه از شکم بیرون آرد و چون بخاوند کندی دندان که از ترشی میشود دور کند و روغن

ورد و غش تخم او خوردن و طلا نمودن جهت بواسیر بغایت موثر دیگر ابن زهر گفت
بدن بمالد کرم کرد او نکرد و مجرب است **نارنج** مثل ترنج است جز آنکه همه اجزاء این درجه
افعال بهتر از وست و بوئیدن ترنج و نارنج و برگ او دافع فساد هوا است و در طاعون نافع
بعضی گفته اند ترنج است و عرق شکوفه او که بورق بهار مشهور است گرم و خشک است در
دوم و در تفریح دل و دماغ و قوت اشتها و قوت باه و دفع درد سینه و قولنج که
از باد بود و پیچش و غش و خفقان را مفید و بوئیدن او شبه مصفات بگشاید و
نزلات دفع نماید و بسیار بوئیدن بیخوابی آرد و مصلح او گلاب است ظرف
مس قوت آنش هفت سال باقی ماند و در شیشه یکسال و تا تغیر نیم اقسام ترش با هم نزدیک
یکدیگر است و **ترش لیمو کاغذی** بسیار لطیف و با تفریح **و ترش اهل هند** مثل اوست و
لیمون شیرین در منافع بسیار ضعیف تر است لیکن عصب را مضر نیست **و شنگتره**
و کولا مثل اوست مفرح تر و عرق او دافع خمار شراب و ناشتا با نبات بنوشد با مشک
بجهت خفقان گرم و جهت تفریح بی نظیر و لیمو نمک پرورده معده را قوت دهد و
آرد او خوشبو و جوان لیمون کاغذی سالم خشک کرده کوفته با هم وزن شکر
آمیخته بخورند منع انگیختن بخارات از معده نماید **سیب شیرین** گرم است در درجه اول و تر است

دردوم ترکی زد

در دویم و ترشش سرد و خشک است بدرجه دویم و شیرین ترشش را میخوش گویند معتدل است
در سردی و تری و خشکی است بدرجه اول و هر سه قسم دل و دماغ و جگر را قوت دهند و جهت
خفقان نافع و **سیب شیرین** مفرح و آب او باب گوشت جهت رفع غشی مجرب است و
سیب ترش قابض است وقتی باد دارد و تشنگی نشاند و موافق مزاج صفراوی بود و سیب
خام و بی مزه خلط خام پیدا کند و بد بود در سیب ترش و شیرین که آب او جدا
شیرینی بقوام آورده نگاه میدارند در تاثیر قویست از سیب و شربت سیب جهت تفریح دل
بسیار مفرح و سیب مربا بهتر از سیب باشد **شفتالو** آنچه مغز او از تخم جدا نشود کاردی نامند
و دیگر قسم که مغز او از تخم جدا شود بهتر تمامی سرد است بدرجه اول و تر است بدرجه دویم
شکم نرم کند و تشنگی بنشاند و جوشش خون و صفرا را تسکین دهد و جهت تب های
صفراوی و دموی مفید و بوی دهن دفع نماید بشرط آنکه خلط سوخته در او باشد یا مزاج بسیار
گرم باشد و عفونت کند و ناشتا بعد از طعام سیر از وی میل ننماید و آب او با گلاب و انار بخته شب بگذارند
تا صاف شود با شکر باتر نجبین مسهل صفرا است و جهت دفع اخلاط سوخته نافع
و کوفته او مزاج مطبوخ را مضر و تنها عفونت پیدا آرد اگر چه یکجا با ددها نطبوخ آید
مصلح او ترنجبین و مربای ادویه که پنج توله و هفت ماشه آب برگ شفتالو

وشکوفه او با شکر جهت کشتن کرم شکم بسیار خوبتر و طلا را این برنامیز دافع کرم شکم
است بلکه هر جا که کرم فتند بر نشانید آب برگ او فی الفور کرم تمیز خد مجربست و
بعد از استعمال نوره طلا کردن برگ او تازه یا خشک و بعد از آن غسل نمودن بوی
نوره ببرد و چون شکوفه بکوبند بر آن بدتر شکم ببیندازد **امرود** بستانی بود و
بری بهترین او بستانیست و بستانی دو قسم میباشد شیرین و ترش معتدل مایل
بگرمی و ترست بدرجه دویم تفریح دل کند و معده را قوت دهد تشنگی بنشاند و خفقان
را سود دارد و نزله و سوزش مثانه را مفید اول شکم نرم نماید بعد قبض کند
کثرت او نفخ و قولنج آرد مصلح او زنجبیل مربی و بادیان است و امرود ترش سرد
است بدرجه اول و خشک هم درجه دویم قابض است معده و جگر را قوت دهد و تشنگی
و گرمی بنشاند و خوردن بعد طعام اسهال آرد و در لعوق قابض است و مقوی
معده گرم **انجیر** بری بود و بستانی و هر یک تر بود و ماده و بعضی دو تا را بستانیست
گرم است بدرجه اول و ترست بدرجه دویم غذای بسیار از همه میوه‌ها دهد و قوت
باه افزاید و بدن فربه نماید خصوصا اگر چهل روز با قدری انیسون تناول نماید
در فربهی دوائیست بی‌نظیر و قبض دور کند و بلغم و سودا را بتمام بیرون آورد و

جگر را قوت دهد و ورم طحال و بواسیر را نفع و سرفه و درد سینه دفع نماید و انجیر خشک
گرم است بدرجه دویم و ترست بدرجه اول و انجیر خشک با تریدخ و خصوصا با مغز تخم معصفر
یک حصه بکوبند و حب بقدر گردکان بسته یک حب با آب گرم وقت شب بخورند در
دفع قبض عجیب است و اگر انجیر با هم وزن مغز گردکان کوفته بوزن هفت و نیم توله
بخورند سهلیست قوی و خوش ذائقه و قدر خوردن انجیر با هفت دانه تا بخته است و
انجیر تر تا نیم آثار است لیکن اشخاص این دیار چون معتاد خوردن میوه‌ها نیستند
ایشان را کم باید خورد که خلاف معتاد ضرر رساند **کیله** اقسام است را ...
کیله دسوان کیله و مرتبان بهترین اقسام است و کوچکتر بود و چون در خشکه گرم نهند
مثل روغن بگدازد معتدل بود مایل بسردی و ترست بدرجه دویم دافع صفرا است بدن فربه
کند و منی بیفزاید و دوران سر و تشنگی دور نماید و سرفه خشک را مفید بود و دماغ گرم
موافقت کند و دیر هضم شود خصوصا اگر بسیار باشد بسیار دیر هضم است و اشتها دور
سازد و باد در شکم پیدا کند و معده را مضر بود مصلح او دانه الاچی است یا زنجبیل مربا
یا شهد یا شکر و خوردن کیله ناهار و بالای طعام منع کرده اند و در کتاب علم فلاحت
عبارت از علم صنعت نشاندن درختها و پیوند نهادن طرق انواع ... عجب

جلد اوّل ...

مشتمل بر عجایب صفات است دیده شد که چون تخم درخت خرما را در ادرک کرده از
زمین بر آید داخل کرده بکارید درخت کیله پیدا شد و هم چنین اگر مغز تخم کیله را
برگ سبز مالند و دراز در زمین پنهان نمایند موسم برشکال تمام درخت کیله
برویید **توت** شیرین و ترش بود شیرین در درجه اول گرم و در درجه دویم تر و ترش
در دویم سرد و در اول خشک شکم نرم دارد و بول براند و جهت آبله چیچک
نافع است معده مضر بود و چون واشد از وی تولد کنند باید که پیش از طعام خورند
و بعد و سکنجبین بنوشند و ترش قابض بود و ورم حلق را نافع و برگ و خناق
را دافع **انبلی** سرد و خشک است معده و دل را قوت دهد و خفقان گرم مفید بود و
جوشش دهن و خون و تشنگی و تبهای تیز را نافع است و مسهل صفرا و اخلاط سوخته است
و در تبهای مسهل مواد او نیست و کثرت او موجب خراش گردد است و باید که
و سر فرا سر دم اجان باشد و دماغ و اعصاب را مضرت دهد و مصلح او عناب و
و بنفشه و خشخاش است مقدار استعمال از او دو درم تا نیم باید باشد و دانه او در آب
تر کرده مقشر ساخته کوفته بپخته با نبات آمیخته علی الصباح اگر میخورده باشند مسهل
قابض بود و در فرحت دل مزاج گرم را نافع است و در باب انبلی علی الخصوص

سبز رنگ یا خشک یا پلاو و چون خورند جهت تفریح دل گرم مزاجان و رفع مرض
ایشان نعمتیست بی بدل **فالسه** ترش و شیرین بود در دویم سرد و تر است اندکی گرمی و
تلواسه بر طرف سازد و باد را دفع کند ترش صفرا را تسکین دهد و تشنگی
بنشاند و افسرده او بسیار خوش رنگ و لذیذ میشود و حکام نباید خورد **کنار** بری بود
و بستانی بهتر او بستانی است و شیرین و کلان تر و معطر بود سرد است بدرجه اول
خشک است بدرجه دویم و نارسیده او ترش و قابض و مسهل بعضی بود و قلیل الغذا
و دیر هضم است و آب افسرده او بقدر ربع و آثار مسهل صفرا از معده فرو دهد است
و گرمی تب بنشاند و گرم معده بکشد و سرد مزاج را مضر بود مصلح او گلقند است و در
گرم مزاجان سکنجبین است و کنار خشک بسیار قابض بود و آرد خشک او اسهال
صفراوی قرص کرده را مفید و ضماد شکوفه او در حمام جهت رفع شری که آن را
نامند مجرب و تخم او بهات قابض است و تخم را کوفته چون بر عضو شکسته ضماد نمایند
آن را قوت دهد و در علم فلاحت نوشته اند که اگر تخم کنار را بگلاب تر کرده در زمین کنند
برگ و بار و گل او بوی گل دهد و چون بشهد آغشته در زمین نهند بار او بسیار شیرین آرد
انبه میوه ایست هندی که حاجت بتوصیف و تعریف او نیست که ثمر سرد و خشک از او لذت

وبوی علاحده دارد و بصورت مطبوع و بسیار مرغوب و رنگ و بوی او فرحت بخشد و قوت دل
دهد و در مقدار در بعضی دیار از نقری کدوی کلان تا نیم اثار بهم رسد و بهترین او آنست که بر درخت
با نهایت بالیده و رسیده خود محفوظ بوده بکمال پختگی رسیده خود بخود از شاخ جدا شده باشد
خوشبو و شیرین و عرق رقیق و موصوف بتنک پوست و خورد تخم بود لیکن چون کلان مقدار
و نرم میوه بود تا رسیدن به آن مرتبه بسیار محافظت و اهتمام خواهد و اگر پیش از کمال
پختگی خود جدا شود در آن صورت بهتر همان بود که گذاشته در کاه خشک یا در چیز دیگر
بنهند تا پخته شود و خوردن انبه پخته و شیرین خالص بلغم را سود دهد و باد را بشکند
و بوی دهن خوش کند و خون صالح پیدا کند و بدن بسیار فربه سازد و منی افزاید
و شهوت را قوت دهد و دل تقویت نماید و فرحت بسیار بخشد و خفقان را نافع
بود و معده و جگر را قوت دهد و قبض دفع کند و گرده و مثانه را قوت تمام دهد و
بول براند و سنگ مثانه و گرده بریزاند و اقسام خون فساد مثل جذام و برص
وغیره را مفید و اسهال حولی و سنگ هضمی و بواسیر را نافع و در مزاجان گرم سوزش
معده و صفرا پیدا کند جهت اصلاح او شربت سکنجبین با آب خالص بنوشند
اگرچه آب نوشیدن خلاف قانون طب است لیکن مضرت او دیده نشد و دفع تازه

بالای انبه خوردن

بالای انبه خوردن بصلاح انبه میکنند و انبه منحوش نباید خورد که گرمی و جوشش
دهن و لب پیدا کند و انبه را مضر بود در سرشه عارض گردانند و طریق خوردن
انبه آنست که گذاشته در آب سرد تر کنند پس بمکند و آب را جدا کرده وقتیکه طعام
هضم شده باشد بلکه اگر آب عرق صاف کشیده شود در ریشه او خورده نشود که احتمال
مضرت دارد و از خوردن ریشه احتیاط تمام باید کرد و انبه تراشیده خوردن ازین
رو منع کرده اند که بار ریشه خورده میشود و بر ناهار خوردن انبه منع کرده اند و بالای
طعام موجب نفخ شکم میشود و اگر انبه بسیار خوردن قصد دارند هر دو سه لقمه
طعام بس کنند باقی انبه خورند و ترشی خام و بو رس آن بسیار لطیف و خوشبو
مرغوب طبع میباشد و بعض بعد ترشی و بیکر رسد و چون او را باریک بریده شب
در آب تر کنند صبح آن صاف کرده با قند و نبات بیاشامند افشره عجب لذیذ
میشود و در دفع نمودن تشنگی و گرمی دل و دماغ و جگر که از باد سموم و تابش آفتاب
گرما اکثر بسفر رو میدهد مثل این چیزی نیست و اگر حلوا مطلوب باشد انبه خام
در زیر خاکستر گرم پنهان کنند که نرم و پخته شوند پس ترشی او برآورده در آب حل
ساخته با نبات و قند بنوشند و ترتیب او لطیف خوشبو ترش شود او لذیذ

تر از دیگر میوه‌ها بیات است از طریق حروف و مربی او باقسام بسیار تیار میشود
که تفصیل آن طول دارد بالجمله [illegible] میسنجند لیکن مجمل آنکه اگر چون انبه خام
که تخمش صلابت بهم نرسانیده باشد در آب نمک تا یک هفته بنهند بعد از آن با مصالح چار
می‌اندازند بهترین اقسام او است و انبه نیم پخته را که از درخت جدا کنند چون
در سرکه پرورند عجیب تر میباشد و این چتنی خوش تازه و هاضم طعام است و بوی
دهن خوش کند و تفریح دل بخشد انچور انبه کوچک یک آثار عرق نعناع یک
آثار قند یک آثار مرچ سیاه پاو آثار زیره سیاه [illegible] برگ پودینه چنگ
زنانک [illegible] یکدام دانه الاچی دو دام دارچینی یکدام جائفل یکدام
مصالح کوفته با انچور و قند در سرکه اندازند و کلونجی سالم دو دام [illegible]
سر بسته نگاه دارند و وقت ترغیب طعام تناول فرمایند و میگویند که سرکه انبه
پخته را موم مالیده چون در شهد اندازند مدت یکماه میماند و تغیری نپذیرد
هر وقت که خواهند بر آورده شسته بخورند مغز تخم انبه بسیار قابض و مقوی
معده است و اشتهای طعام پیدا کند خصوصا چون تخم او را اگر جوش داده
[illegible] یکسال بالای بام اندازند که باران بر او بارد بعد گذشتن این موسم

مغز او می برآرند ترش میشود او را بسایند و عرق لیمو کاغذی جذب نموده قدری زنجبیل
و فلفل گرد و مصالحات دافع [illegible] انداخته قرصها بسته بعد از آن خورند بتبدیل دافع دق و اشتها
و هضم طعام و بند کردن شکم اطفال [illegible] میشود و حب تخم انبه جهت دفع اسهال
قوی بی‌پیچ چیزی عوض نمیشود مجرب اطبای هند است **صفت آن** مغز تخم انبه اجوائن خراسانی گل انار
زیره سفید همه برابر گرفته باریک نموده بقدر یک تولچه حب بندند و یکی بخورند
تا سه روز اسهال کهنه دفع کند و گل انبه چون در [illegible] انبیق نهند عرق [illegible] بچکد بوی
گل دهد و بوی آن عرق دفع کند **جامون** میوه هندیست باغی و صحرایی بود بهترین او
باغیست و آن دو قسم بود کلان و بیدانه و بسیار نرم است که آن را جاموان گویند و دیگر
با تخم و او اکثر است همه انواع او قابض اند اسهال را نافع و دموی و صفراوی را دافع و بدن
را فربه سازد و قوت بخشد و تخم او بسیار قابض است و برگ نورسته او خوش دهن
نافع و صمغ عجیب النفع و نادر الحکم است **نیشکر** سفید و سرخ و سیاه بود بهترین آن سفید است
و آن را پونده گویند که نهایت نازک شیرین و باریک پوست و شاداب باشد و سیاه متوسط است
پوست [illegible] گرم و تر است در درجه اول و رطب در درجه دوم [illegible] که او را
بدندان خورند هاضم طعام است و حرارت افزا و بول براند و [illegible] بساید و بدان فربه کند

و بلغم سینه دفع نماید و اشتهای طعام پیدا کند و بوی دهن دور سازد و چون نهار خورند صفرا که
دفع نماید و بالای طعام نفخ آرد و بعد از آب [illegible] بعد هضم طعام خورند و آن خام او نفاخ است و از
جرب و اعراق نفخ در می‌شود و آب نیشکر خورده قی کردن تنقیه بلغم میکند و بسیار خوردن
او اشتها دور کند و شکم براند و در معده‌ها سده شود و قی آرد مصلح او انیسون است **شکر شیرین**
بدرجه دویم گرم و در اول تر است و در نرم کردن شکم قوی است **شکر سلیمانی** که شکر سفید است
گرمی او از کمتر **نبات** از همه لطیف‌تر و چند صاف‌تر گرمی او کمتر غذا نیک دهد
و بدن فربه کند و سرفه را نافع باشد و اوجاع را قوت بخشد و خلط سودا را دفع کند و کهنه
خوان او بد بود و اخلاط را فاسد کند مصلح مغز بادام و شیر تازه است **شهد** بهترین او تازه
و صاف و مایل بسرخی است که خوش ذائقه و بی‌موم بود و بعد از آن سفید و زبون‌ترین او
سبز و سیاه است و کهنه که زیاده بر دو سال مانده باشد نهایت تیز می‌باشد و اخلاط را می‌سوزد
و شهد خام سرفه و نفخ شکم پیدا کند و قی آرد و گرم است بدرجه دویم و خشک بدرجه اول اشتها
آورد و حرارت معده افزاید و اخلاط را از رگها بیرون کند و چهار ماه بر کمال و دو ماه اول
زمستان خوردن او بهتر است و شهد را گرم نباید خورد و در هوای گرم منع کرده اند و بر بد هضمی
طعام شهد خوردن بد است و گاه با آب باران که بایر چه کسی گرفته باشند نباید خورد و شیر جوشیده

سرد نموده با شهد

سرد نموده با شهد آمیخته نوشیدن بدن را فربه سازد و با آب آمیخته لاغر کند **سرکه** از عرق
نیشکر و قند و شهد و خرما و مویز و انجیر و انگور و شیره‌ها جیل و تمر و از حبوبات مثل
برنج و نان و غیره ترتیب میکنند که آن را سرکه هندی و کانجی گویند بهترین همه اقسام
او انگوری است مرکب القوی بدرجه دویم سرد و خشک است بعد از آن قند و خرما و
مویز و انجیر است و سرکه تاری یعنی نارجیل و شهد بسیار گرم و خشک اند و اعصاب را
مضر نبود و سرکه هضم طعام کند و اشتها پیدا آرد و صفرا بشکند و مدام خوردن او
اعصاب و نزله و سرفه و صاحب مزاج سرد را مضر بود و مصلح او شیرینی است **شریفه** شریف‌ترین
میوه‌ها اینجا و اسم با مسمی است معتدل مایل بسردی بسیار لذیذ و لطیف و بادکش [illegible] است
دل را قوت دهد و فرحت تمام بخشد و تشنگی فرو نشاند و خفقان و تپاک دل را
ساکن گرداند و چون در اشتها خورند سیر دهد و بالای طعام نباید خورد و بالای او آب
نباید نوشید **کیله** خام او سرد و تر و پخته معتدل تر است بدرجه دویم و قرمزی خام او
عجیب و لذیذ میشود و صفرا دفع کند و قابض بود و بدن را فربه سازد و طبع گرم را موافقت
کند و پخته او شیرین و لذیذ بود و آنکه او نیم درخت بهم رسد بهتر باشد و بر معده ضعیف
گران بود و اشتها کم کند و نهار خوردن او مضر گفته اند اصلاح خام او آنست که با کوکن گویند

و روغن بسیار بخته خورند اصلاح بخته او آنکه خورنده او را با روغن زرد تر کرده خورند و هم
خشک کند و رفع قبض او می نماید و کویند که شیر هاضم که شهد نوشته اند و تخم او حول مربان
نمود و مقشر ساخته خورند هاضم او است و تخم او نیز قابض بود و او را بخته نان خورش بسیار کنند
دباغه کوشت لذیذ میشود و کویند قند سیاه قدری بالایش خورند مصلح و هاضم او است
و رافع قبض **شلغم** خام او ترش و قابض بود و بهتر کاری او در قلیه کوشت بخته بخورند
ترش و لذیذ میشود و بخته او شیرین و ترش و لذیذ میشود و صفرا را بشکند و تشنگی بنشاند
و ثقیل بود و باد در شکم پیدا کند و کویند مزاج را نافع و سرفه و سر درد مزاج را مضر بود
بالایش نبات بخورند که مصلح او است و کویند تخم او بریان و مقشر ساخته با خوان میخورند
و رفع ثقل او میکند و کل او نیز ترش و قابض بود در قلیه کوشت بخته میخورند و
مربا او مانند مربا [illegible] میسازند قبض کم کند و تسکین صفرا دهد **فصل ششم**
در عطریات بدانکه **صندل** سفید و سرخ و زرد میباشد سفید و زرد در بدن سیوم سرد و در دوم خشک
و سرخ بعکس این معده و دل را قوت دهد و فرحت بخشد و خفقان کرم و تبهای تیز و سوزش
را نفع دهد و در انکیختن بخارات طرف دماغ منع کند و در درد سر که از کرمی بود در ضماد و طلا
او بکار برند و رفع کند و با آب عنب الثعلب باید و بر ورم کرم طلا کردن نفع تمام دهد لیکن

خوردن او دفع

خوردن او قاطع شهوت باه و آواز را مضر بود مصلح او شهد و نبات است مقدار مستعمل او
چهار و نیم ماشه بود **کل سرخ** در آن بعضی سرد و خشک و بعضی کرم و تر و بعضی معتدل نوشته اند
تحقیق آنکه مرکب القوی است و بهترین اقسام او شکفته است خوردن او تقویت دل کند و تفریح
تمام بخشد و مسهل صفرا و بلغم رقیق است با قوت قابضه و در کل خشک قبض زیاده تر بود و
برای ضعف معده و جگر و کرده و خفقان کرم و غشی و شش درهم زن مفید و بوییدن
کل مفرح و مقوی دماغ و در بعضی مزاج زکام و عطسه آرد و در بعضی دیگر آنرا ساکن نماید و
بوییدن کافور اصلاح او است **و کلاب** نیز مرکب القوی است مایل بسردی و کرمی لطیف و
مایل برطوبت با قوت قابضه است مقوی دماغ و معده بود و جمیع قوای بدن را قوت دهد
و کلاب نیم کرم نوشیدن بجهت خون که از سینه آید و نزله و درد معده و درد جگر مفید
و کلاب سرد نوشیدن جهت خفقان کرم و تقویت بدن نافع و با آب یا شراب فرحت بخشد
و بوییدن آن درد سر کرم و درد چشم را فایده دهد و در حار زکام منع کرده اند و تحلیل او جهت
تقویت دل و دفع غشی و بیهوشی و تقویت دماغ و حواس باطنی و نشاط و رفع خمار نافع و باحی صدر
مضر [illegible] آهو و سفید موی مصلح او نبات بود و مقدار مستعمل از کل تازه او تا سه تولد
خشک او تا چهار توله و [illegible] او تا هشت توله است کلاب شکر در دوا داخل او مسهل آید روغن

گل که ورق اورا در روغن کنجد اندازند و در آفتاب نهند چون سفید شوند دور کرده ورق تازه دیگر
اندازند همچنان هفت مرتبه تبدیل اوراق کنند پس صاف نگهدارند در تسکین دردها عجیب الاثر
است و زر گل در ستون سائیده بر دندان بمالند دندان را محکم کند و خون بستن از بیخ دندان
باز دارد و اگر آن بخور دهند در رطوبت اندام بچسپند و تنکی تمام بخشد بید مشک سرد و تر است بستانی بود در
بستانی معطر و سرد و تر است دل و دماغ را قوت دهد و درد سر که از بخارات گرم بود آن را تسکین
بخشد و حرارت مزاج بنشاند و شکم تر کند و باه بیفزاید و جهت خفقان مفید تر از گلاب بود و
بوئیدن آن محرک تر لذت مجامعت اورد در تسکین حرارت عرق نیلوفر است و مقدار نوشیدن او
شش تولچه است با شکر بنوشند و روغن او که بادام یا کنجد در آن پرورده میکنند به از روغن
گلست و بید سرکان را بید ساده و بید مجنون گویند عرق او سرد و تر است و در تسکین حرارت و دفع
خفقان و تشنگی و تبهای گرم و درد سر که از گرمی بود بسیار موثر یاسمین سرد و تر است بود در
ای هند چنبیلی گویند سفید و زرد میباشد گرم و خشک است بدرجه دوم و سفید قوی تر و خوشبو تر
از زرد بود بوئیدن او دماغ سرد را قوت دهد و درد سر که از بلغم بود دفع نماید و رگها که مرض
فالج و لقوه داشته باشد مفید است و گرم مزاج را درد سر آرد و روغن او معطر بود و چون بر
بدن بمالند پوست را نرم و خوشبو دارد و باد را تحلیل دهد گل نسترن یعنی سیوتی معتدل الحرارة

الحرارت است و مقوی دماغ

الحرارت است و مقوی دماغ و تقویت دل و تفریح تمام بخشد و گلقند او عجیب الفعل است در دفع
خفقان و عرق او از همه لطیف تر و معطر و سرور افزا است کیوره گرم و خشک است و زرد و
سفید معتدل بوئیدن او دار قوت دماغ نازک نباشد و عرق او معطر و سرور افزا و مقوی
دل است خفقان را نفع دهد و جوشش خون بنشاند علی الخصوص شربت او که بیخ در چوب او را
کوبیده بجوشانند و آب او را با شکر قوام آرند بهترین دواها است برای هیچکی و گفته اند
چون طفل را شربت او بنوشانند اگر غدد آبله بر آید باشند نشوند و در روغن او که شکوفه
اش در آن می پرورند جهت دفع درد کمر و باد مفاصل و جذام نافع است و دانه او مقوی
دل و معده و جگر است کافور جمع درختیست که در بلاد سراندیب میشود و بسیار کلان دارد
چنانکه هر صد سوار سایه گیرد و همیشه سبز میباشد و بی شکوفه و بر است و از چوب او
تخت شاهان میسازند و کیک و لیته و سپش گرد چوب او نمیگردد و آبیکه از آن درخت
میچکد آن کافور گویند بسیار تند بود مایل بسرخی میشود و بسیار گرم و خشک است و
مگس گرد او نمیگردد و کافور بهترین او قیصوری است که بسیار سفید و صاف میباشد و اندرون
آن درخت یافته میشود و سرد و خشک است بدرجه سیوم سوزش بول و جگر را دور کند و تشنگی
نشاند و خون نفس را از بینی بند سازد و در تبهال گرم بالکه جمیع امراض را مفید و تریاق زهرها

گرم است در دوم و نهایت مقدار استعمال او تا یک و نیم ماشه است و کثرت استعمال او قطع نسل و اشتها میکند
مصلح او مشک و عنبر است و بقدر یک و نیم ماشه قاطع شهوتست و قاتل است **مشک** خون بسته
است که از حیوانی کوچکتر از آهو در بلاد چین و هند و ترک و غیره پیدا میشود و چهار طور
از آن حیوان دستیاب میشود اول **در ترک** چنان خون حیض یا بول اسپیر ریخته بر سنگ‌ها بسته میشود
و نهایت خوشبو میباشد و در رنگ سرخ بود و کمیاب است **دوم در زنگبار** نافه می‌یابند که از جمع آمدن
خون گرد ناف بهم میرسد و بعد رسیدن او بکمال خود خارش ایجاد میدهد و بسبب خارش با
پوست آن را می‌افکند **سوم در چین** بعد از صید کردن آن حیوان ناف او را شگافته اطراف
او می‌مالند تا خون از اطراف یکجا جمع شود پس خشک میکنند و آن سیاه و صلب بود **چهارم در بعض**
بلاد آن حیوان را ذبح کرده خون او با جگر و سرگین او خمیر نموده خشک میسازند و آن
مایل بزردی و سرمی بود و بهترین آن مشک ختنی است و خطا و نافه او تا وزن چهار توله بهم میرسد
و بر سر او یک موی بود و بعد از آن تبتی است و نافه او تا یک و نیم توله بدست می‌آید الخ زرد بود و تازه‌تر
و کهنه سیاه‌تر قوت او در نافه سه سال و بیرون نافه تا یکسال باقی ماند بعد از آن مشک تاتار
و غیره است و علامت سیاه و سخت بود و دیر حل شود و در وزن ثقیل‌تر باشد و نافه را امتحان
بدان کنند که رشته سوزن بنافه در کشند بعد از سیر یکبار اندر آن چون بو گیرد مشک خالص

دران است و اگر مغشو

دران است و اگر نه مغشوش و اگر جدا از نافه بود از آن معلوم شود که بر کف دست قدری
از آن بمالند بعد آن بآب بمالند اگر حل شود خالص است و اگر فتیله گردد مغشوش و نیز قدری
از آن بر آتش انگشت اندازند اگر مغشوش بود بوی سوختن خون دهد گرم است بدرجه
سیوم و خشک است بدرجه دوم و هر چند کهنه گردد خشکی او غالب میشود بوییدن
او اعضای رئیسه و حواس را قوت دهد و باه آرد و جهت دفع ضعف دل که از خلط
سودا بود و غشی و خفقان سرد و فالج و لقوه و رعشه و مالیخولیا و امراض سرد
دماغ و منع نزلات مفید و چون مشک در گلاب حل کرده پارچه بدان تر کرده و
خشک ساخته زن بعد پاک شدن از خون حیض بخود بر دارد و با شوهر مجامع
شود و فرزند ماندن حمل کند و نوشیدن مشک با عرق بدبوی دهان است مصلح او
گلاب و بگرم مزاجان مضر بود مصلح او کافور است و نهایت مقدار مستعمل او دو تا
دو ماشه است **عود** یعنی اگر بهترین او سیاه و گران و خوشبو و تلخ است که در
آب نشیند گرم است بدرجه دوم و خشک است بدرجه سیوم سرفه و بلغم را دور کند و
معده را قوت تمام بخشد و بادها تحلیل کند و دماغ و دل و جگر و حواس و اعصاب
و باه را قوت دهد و خفقان و کوفتگی و حمی و مهوش را نفع کند و گرم مزاجان را مضر بود

مصلح او سکنجبین و کافور است و مقدار استعمال او چهار و نیم ماشه است و بخور او در تقویت
دماغ و دل و حواس بی نظیر است و فرحت تمام بخشد و عطر او لطیف تر و قوی تر است **عنبر**
بعضی گویند سرگین گاو دریائیست و بعضی گویند چیزیست که در قعر دریا میروید و حیوانات
دریائی آن را میخورند چنانچه در شکم ماهی می یابند لیکن بتحقیق آنست که در جزایر مانند موم
بسته میشود و از جزیرها و دریای عمان و مغرب و چین و جدر و مد دریا داخل بحر میشود و
آنچه صاف بود بالای آن می ایستد و آنچه بخاک مخلوط باشد ته آب می نشیند بهترین اشهب
است مایل بسپیدی که با وجود بهیئت خوشبو است بعد از آن مایل بزردی بود که اثر اخضر باشد
گویند بعد از آن مایل بسبزی که آن را فستقی خوانند و سیاه بدترین اقسام باشد و عملی
هم بود لیکن فرق کردن میان عملی و غیر عملی بسیار دشوار است و خالص او در جاویدن
منقطع نمیشود گرم است بدرجه دویم و خشک است بدرجه اول از رواج و قوی را محفوظ دارد
و نهایت مفرح و قوت گیرنده از کثرت ورود افراط با جماع کم شود با شهوت باز آرد و چون در معجون
یا دیگر دواها داخل کنند قوت تاثیر آن بخشد و بالطبع امراض سرد و دماغ را دفع کنند
و بجمیع امراض گرم و دماغ را نفع دهد و در دفع جنون و درد نیم سر و خفقان و غشی
و قرحه شش و ضعف دل و معده و حکه و استسقاء و درد و بادها و فالج و لقوه و درد مفاصل

موثر است اگر با سمیت یا با ماء العسل بنوشند شهوت رفته باز آرد و طلاء او با روغنهای گرم و خوشبو
بر قضیب لذت جماع طرفین بافراط رساند و شربت او یکدانگ هر صبح تا آنکه در جهت درد
چشم معده قدیم و جدید مجرب یونانیان است و در جمیع امور مذکوره قوی الاثر است و مفرح است که مزاج جان
مصلح او کافور است و مقدار مستعمل ازو یکدانگ بود **فصل بیست و هفتم در مصالح طعامها زعفران**
در ولایت فارس و خراسان پیدا شود و در هندوستان بکشمیر مختص است بهترین او تازه سرخ رنگ
بود گرم است بدرجه سیوم و خشک است بدرجه دویم و طعام را معطر و خوش رنگ میسازد و روح را قوت
میدهد و بادها را تحلیل نماید و در افراط فرح و نشاط نظیر ندارد حتی آنکه اگر مقدار ده یا یازده
ماشه ازو بنوشند شادی کرده بمیرند و بول بکشاید و باه آرد و بقدر چهار و نیم ماشه
اگر بزن دهند که زائیدن بر او دشوار شود فی الفور برآید و اگر هفت ماشه در آب سرشته
مثل کرده کان بسته در کمر زن که دشوار زاید ببندند آسان برآید و بچه در آب
هم چنین عمل کند و چون با موم و مغز استخوان مخلوط نموده بزن بخورد بدهد در قرحه
رحم را نفع دهد و [illegible] زعفران پر کنند و ببویند جهت دفع خناق
و ذات الجنب و خفقان بی مثل است و نهایت مستعمل او تا هفت ماشه نوشته اند **بقلی**
شکوفه شکوفه درخت است که در جزایر چین میشود و درخت او را اگر نیز بود این را از

کناره دریا جمع میکنند و نر و ماده باشد نر او سیاه رنگ و دراز تر بود گرم و خشک است
بدرجه سیوم معین دل و جگر دیگر اعضای باطنی و دماغ را قوت دهد و سرد را نجنبانند و بار در ار
و امراض سوداوی و بلغمی را نفع دهد و کوفته آن خورش کنند و نزله و فالج را دفع نماید
و قوت باه افزاید خیار جنبر بقدر یک و نیم ماشه اگر با شیر مداومت کنند بسیار شهوت آرد
و مداومت آن سستی و نیم ماشه از و در وقت طهر موجب حمل است و قرص بر آن زن
یک عدد قرنفل بر آن رزه سبب منع حمل و طلا او بر قضیب لذت بخشد جماع و
مقوی دهن رحم است عرق قرنفل که یک جز او را با یک و نیم جز گل سرخ
و همچنین قدر گاو زبان و نیم جزو تنبول همه را سائیده در گلاب تر نموده عرق
بچکانند منافع بهتر از شراب دهد و مقوی حواس و معدل اخلاط و مفرح و
تریاق زهرهاست و در دفع استسقا و امراض سرد و بی مثل داکر قرنفل
یک جزو با آب انار شیرین سانز ده جزو شهد یک جزو با هم در شیشه کرده یکهفته
در سرکین تازه اسپ پنهان نمایند پس برآورده بنوشند قوی تر از شراب است و
همچنین شربت او با زعفران با شکر بقوام آرند بجهت دفع امراض سرد و کسی
نظیر است و گویند قرنفل مضر گرده و روده است مصلح او صمغ است و مقدار استعمال

ادویا چهار و نیم ماشه

او تا چهار و نیم ماشه است **جایفل** بار درختیست که بقدر درخت انار میباشد و بالای
او دو پوست بود پوست اندرونی او جاوتری است و او بار در پوست بقدر بیضه
باشد بهترین او تازه و کلان و فربه و وزن گران و عرقی بود گرم و خشک است
بدرجه سیوم معده و دهن معده را قوت دهد و سیر در بخشد و قابض بود و نشه آرد
و حرارت غریزی نگاهدارد و کوفته او همراه خورش کنند و در عرق خوشبو پید اغاید
چنانکه اگر بسیار استعمال نمایند در بول خوشبو آید و بادها بشکند و قی و غشیان
باز دارد و رطوبت معده دور کند و فالج و غیره امراض سرد را نفع بخشد و
بسیار خوردن او بد خلقی و حمق پیدا کند و جگر را مضر بود مصلح او بنفشه است و قوت
او تا سه سال باقی ماند مقدار استعمال او تا شش ماشه نوشته اند **جاوتری** پوست
اندرونی جایفل است بهترین او تند بو بود در رنگ مایل بسرخی و سیم پیچیده است گرم و
خشک است بدرجه دوم مفرح و مقوی معده و باه و هاضم و خوشبو کننده دهن است و جهت
سلسل البول و تقویت رحم مفید و ضماد برگ او با برگ مورد جهت دفع بدبوی زیر بول
و فرجه او با شهد بعد طهر ممد حمل و با زعفران منفی و مصلح رحم و طلا او در حمام بجهت
دفع درد پشت زانو و دفع بادها و خون که بعد زائیدن می شود مجرب است گویند

مفرح جگرست و پیدا کننده درد سر مصلح او کلاب و جمع غربیت و مقدار استعمال او
تا ده ماشه است دارچینی گرم و خشک است در اول درجه دوم و قوتش تا پانزده سال باقی
ماند بغایت لطیف و تیز و خوشبوست و معطر ساختن طعام و بوی دهان را بی نظیرست و
دهان خوشبو آرد و بادها بشکند و بلغم و سودا را دفع نماید و آواز صاف کند و قوت
را محفوظ دارد و در زهرها هر سه قسم یعنی نباتی و معدنی و حیوانی را اصلاح کند و جهت
نزله و زکام و خفقان و وسواس و جنون مفید و معده و دل و دماغ و جگر و سپرز
را قوت دهد و باه قوی گرداند دارچینی جاویده چون لعاب دهن بر سر قضیب
طلا نموده جماع کنند بغایت لذت بخشد مقدار استعمال او از هفت ماشه تا
هفتده ماشه است فلفل گرد که آن را سیاه مرچ گویند و سفید هم بود گرم و خشک است
به آخر درجه سوم بادها تحلیل نماید و سرفه سرد و کوته دمی و درد رود و بلغم
دفع کند و دماغ و اعصاب و معده و جگر را قوت دهد و گرم سازد و با شیر و شکر چون
نوشند محرک باه باشد و خلط غلیظ را قبض کند و حافظه را قوت دهد و آروغ ترش دفع نماید
و هاضم طعام است و تریاق زهرهای سرد و دود غنیکه در او فلفل کرده جوشانیده باشند جهت فالج
و خدر و لوامص سر مفید و طلاء جوشانیده او در کلاب جهت دفع بر... سرد و درد دندان

مجرب و مسنون جهت دندان کرم خورده سریع التاثیر و کثرت او درد سر و خشونت حلق و سینه
پیدا کند و مفتر کرده و جگر گرم است و کسانی که خون در بدن کم بود یا زخم در اعضاء باطنی یا درد در
مجاری بول داشته باشند ضرر رساند مصلح او روغنها و هلیله زرد و سیاه و در سرد مزاجان شهد و مقدار
استعمال او تا چهار و نیم ماشه زیره بستانی و بری است و هر یک سیاه و سفید و زرد و سبز می باشد
بهترین اقسام او سیاه کرمانیست و زبون ترین سفید بستانی است گرم و خشک است در اول درجه
سیوم هاضم طعام و ملطف لحوم غلیظ است آروغ خوش بو آرد و بادها تحلیل کند و نفخ شکم
دور نماید و رطوبت معده دفع نماید و خواهش خوردن گل و مثل آن زایل کند و بو داده او
برای اسهال که از رطوبت بود نافع خصوصا که با سرکه پرورده بریان کرده باشند بغایت قابض
بود و بول جاری کند و شیر زیاده کند و مقدار خوردن او هفت ماشه است و چون آب زیره را بر اندام
بدن بچه وقت زائیدن بمالند تمام عمر سپش در بدن او پیدا نشود و مجرب گفته اند مرچ
سرخ و زرد و نیز باشد نر بود و ماده نر کوچک و تند و تلخ و تیز تر است و ماده کلان و فربه تر
گرم و خشک است بدرجه چهارم اصلاح گوشتها و ترکاریها و تره ها نماید و لذیذتر سازد و
هاضم طعام بود و رطوبت معده و دماغ ببرد و اعصاب را قوت دهد و بادها بشکند نزله
و سرفه تر را مفید بود و تریاق ضرر اختلاف انهار است و در حق مرطوب مزاجان که بلغم

سرد در بدن ایشان بسیار بود حکم اکسیر دارد افراط فربهی بلغم را تحلیل دهد و بلغم را
چون فرو برند هیضه را فی الفور نفع دهد و گرم و خشک مزاجان را مضر دارد و اصلاح
او آنست که تازه در سرکه پرورده باستعمال آرند و از کثرت او اجتناب دارند و در طعام
روغن مصلح اوست و مقدار مستعمل از و در طعام بقدر ذایقه خورنده اوست **زرد چوب**
تلخ و تیز و گرم است بدرجه سیوم و در اصلاح اقسام گوشت و ماهی و دفع بدبوی آنها و دفع
رطوبت ترکاریها و خوشرنگ ساختن طعامهای بی نظیر است باد و بلغم دور کند و قوت
دل میدهد و خون را صاف بسازد و فواید دیگر بسیار دارد چنانچه در خواص او ذکور است در
لغت طب **ادرک** گرم و خشک است بدرجه سیوم هاضمه را قوت دهد و بادها معده و روده
بشکند و رطوبت او را جذب کند و جگر و دماغ را قوت دهد و دماغ را از رطوبت پاک
کند و سرد هوا و فالج دفع کند و در دهن داشتن او تشنگی بلغمی را تسکین بخشد
و چون با پسته و خولنجان خورند در تقویت باه از اسرار است و مربای او بجهت
سرد مزاجان و قوت هاضم و خشک کردن بلغم و برانگیختن باه الفع **نمک**
اقسام است همه گرم و خشک اند و نمک طعام سفید و مایل بسرخی و مایل بسیاهی
میباشد بهترین او نمک سفید شفاف و بلور است که نمک لاهور گویند

ملاحت افزای طعام مثل او چیزی نیست و در دفع بدهضمی قوی تر و
چسپیدگی بلغم بر دارد و دهن را صاف نماید والله اعلم والیه مرجع والمآب

الحمد لله الذی علی ذلك اتممت هذه النسخه المکرمه
فی کیفیت الطب مسمی بخلاصة الطب من تصنیفات

حکیم امام بخش کرنیوری رحمة الله علیه فی التاریخ اثنا عشرون من الشهر المکرم
ذی الحجه یوم الاربعاء وقت الاشراق سنه ۱۲۱۶ الف و مائتین و ثمانیه عشر من هجرة
النبی صل الله علیه [redacted] و آله المکرمین [redacted] و لعن الله علی اعداء آله الطاهرین
[redacted] تسلیما کثیرا کثیرا برای پاس خاطر عاطر صاحب قبله قدردان
توجه فرمای حال بیکسان مجمع اخلاق محمدی منبع اشفاق سرمدی نهال بوستان
مکرمت و اجلال سرو چمنستان دولت و اقبال حاجت روا حاجتمندان
دریا دل حاتم زمان المشتهر فی المشرقین والمغربین کالبدر فی الخنین حق پیرای
حقیقت گزین شیخ محمد نهال الدین سلمهم الله تعالی دام جلاله و مد ظلاله پیوسته
همیشه پیوند نهال دولت و اقبال بوده نهال و خوشحال باشند سمت تحریر یافت
بید احقر العباد کثیر التقصیر الراجی الی رحمة الله محمد پناه ابن بابا الله عفی الله عنهما

بسم الله الرحمن الرحیم
اعوذ بالله من الشیطان الرجیم

الحمد لله الذی هدینا الی صراط المستقیم والصلوة والسلام علی رسوله الکریم
والسلام علی آله واصحابه الطیبین ولعن الله علی اعداء الاصحاب الطاهرین
فاما بعد هذه فواید ذاتیه للطالب ادویه بدانکه این چند اوراق
مجموعه‌ایست برای علیلان در فن طب تا بهر علاجی که محتاج گردند
ازین مجموعه ادویه مخصوصه بکار برند چون دانستن این علم و تشخیص
هر مرض موقوف بر تعلیم این فن است لهذا موقوف بر تشخیص حکما داشته
نسخه هر مرض علیحده نگاشته وبالله التوفیق والمستعان والیه
مرجعنا والمآب فالحمد لله فی جمیع الاسباب والصلوة علی رسوله النبی بالخطاب

در باب دفع مضرت جمیع زهرها و تدبیر آن زهر مار نقل است که
مارگزیده تا هفت روز زنده می ماند اگر حس حرکت ندارد و شنیده شد
که شخصی مارگزیده مرده را این علاج نمودند از فضل حکیم مطلق شفا
یافت علاج اگر مارگزیده مرده باشد سه روز از مردن گذشته باشد سر
آن کاچک محلوق نماید و بابا چک و شتی بخراشد و بیت و دفع مرج
و بیخ جمال گوته سائیده بر سر آن مرده مالند تا سه روز نوع دیگر اگر مرده
مارگزیده را در گور کرده باشند برآورده این تدارک نماید علاج کچله با آب لیمون
سائیده در حلق مارگزیده ریزند و پاره بر سر و در بدن مالند صحت
یابد نوع دیگر از معتبری منقول است برای دفع زهر مار و سایر علاج جمال گوته
عدد یا هشت و یا هفت بدهد فی الحال صحت یابد زهر سگ اگر کسی سگ
دیوانه گزیده باشد علاج کچله را در شیر تازه ماده گاو جوشانیده پوست
کنده مقدار دو سرخ بخورانند نوع دیگر اگر سگ بچه بوده باشند علاج گرم میکه
که بر گل توری می باشد بخورانند فی الحال سگ بچه ها افتند زهر آسیایی
اگر شخصی را سپند داده باشند و آواز بر نیاید علاج هفت روز هر روز ده

ادرک بخورد

ادرک بخورد و با برگ تنبول و یا تنها و یا در دهن دارد که آب او در حلق
رفته باشد موی شیر اگر کسی را موی شیر داده باشند دل مار را بموی دم اسب
بسته فرو برد بعد از ساعتی برآرد مو همراه دل برآید در باب موی نوره ابو منصور
گوید آنچه من تجربه کرده ام در موی بعد از کندن موی بیخ ۱۲۴ طلا کردم
بار دیگر موی نه رست نوع دیگر در سر سیرک سه رنگ دو رنگ مغز بود یکی سبز
دویم سفید هر جا که مغز سبز مالند موی بر نیاید و هر جا که مغز سفید مالند موی برآید
برای برآمدن موی آمله را با آب لیمو سحق کرده در سر مالند موی نهفته بارآیند خار موی
آب جمع عربی و آب اله خار بیلی بمو و افتادن آن دفع کند موی خوره آب برگ
ترب با روغن گاوی که یکصد یکم تا به با دم یا شسته باشند بر موی خوره طلا کردن
دفع آن میماند در باب جل کهنه و برعنی الجبیر دشتی و با بر سر نکم احموده گرفته بر
روز اول نیم هلولی و روز دویم یک هلولی به آب چاه بخورد نوع دیگر بیخال کبوتر
و بیخال لیطه ترو تازه با روغن مصفی بجوشانند و صاف کرده تا دو هفته مالند
نوع دیگر بلادر سیطرح اقاقیا مردار سنگ برابر کوفته و بیخته با سرکه انگور
طلا نموده باشند نوع دیگر بکبر بند فار و لشکافند و نشا تره تیر با خاک و ششمش برگرده

بدر زنند و بر سر آتش کباب کنند تا پخته شود پس شاتره را برآورده بهر برص ضماد نمایند
نوع دیگر خراطین انگوزه کمونکچی سفید پوست بیخ کنیر سفید تخم دهتوره از هر یک
پنج درم گرفته چهار پاس در شراب تر کرده در شیشه انداخته مثل جوزه چکانند و
طلا نمایند نوع دیگر با بچی غنچه با شگفته انار مساوی گرفته بر موضع برص طلا نمایند
در باب جذام که جوشش کرده باشد و انگشتان دست و پا ریختن گیرد علاج
بیخ لسکهیره یکدام کهرل نموده پارچه بیز کرده در میان لوزه خالص بیخ آثار
انداز دو خوب سم کنند بر کاه کشته شود یک از ان خورده باشد تا که لوزه در
یکروز بخورد همین طور بیت دیگبار بخورد غذا نخود و نخود بریان و دال نخود
بی نمک نوع دیگر مار سیاه را گرفته بکشند در دیگ گلی کرده سر او محکم بسته در
کوه زمین دفن کنند دو هفته بگذارند بعد از ان برآورده بر زمین گذاشته خود
از دیگ دور تر نشیند تا بخار به بدن نرسد بعد از کهری نمود دیگ آمده کرم
های که از مار حاصل شود بموچینه برآورده یکدام قرنفل کهرل کرده با کرم ها
کهرل کرده حب سازد بعضی بقدر برنج و بعضی برابر موته و ماش و مونگ و بعضی
بقدر فلفل و نخود پس روز اول یک حب برابر برنج بدهد که فرد برد و عقب ان

بیرجان بخورد روز دویم بقدر موته و مونگ روز سیوم بقدر فلفل و نخود و بخورد ان
و هم همین سیان هشت روز یک یک حب خورانده باشند باده روز از خانه بیرون نیاید روز
یازدهم غسل صحت کنند غذا نان نخود و دال نخود بی نمک خورد نوع دیگر بیخ بیل
جنگلی با بر چورم برگ بیل خشک چهار دام هرتال طبقی یکدام مورچ سیاه سه دام
انگشت بیخ کهیره چهار دام در رس گهکوار تا چهار روز سائیده بقدر کنار دشتی
حب ها بسته نگاه دارد یک صبح و یک شام بخورد غذا نان نخود بی نمک و بیرون روغن
مگر قدری زنجبیل البته باشد باب حکیم محمد جعفر اکبرآبادی باب در بیان قوت باه
و امساک و لذت جماع و دوا مجلوق و بسته شده د قوت کمر و غیره که در تجربه رسیده
ایصال دهن یکسیر [illegible] را در کهرل انداخته با یک بیضه
کنجشک خانگی بازرده و سفیده و پوست آن سائیده در هر دو کف پا مالند
و پا بر زمین نه نهند و مجامعت کنند تا که پای بر زمین نگذارد منزل نشود
نوع دیگر اگر دندان بالا جانب راست آدم ساصحرائی بزر گرفته مثل تعویذ بر زو
خود دارد وقت حاجت بر کمر بسته مجامعت کنند تا که پا بر زمین نه نهند منزل
نشود نوع دیگر در بیان امساک کچله حب کچله ممسک معنی چندان که ... قضیب نگاه دارد

و سرفه در کام ورم اشکم و لعاب ... دمانو ابردرم همه علت دور سازد دفع حب و اگر ...
تنگی و خشکی پیدا کنند و سینه محکم گردانند و عقیم اگر بعد از طهر جور دنبا گیرد دراجرای افیون و کوکنار
خلاص گردد **صفت آن** بیارد گلیله چهل و نه عدد و سائیده جوزبوا دو درم عاقرقرحا پنج درم
تخم دستوره سه درم اجوائن پنج درم بدو بار کنند و یک گرکنار و درمیان ده سیر آب حل نمایند
چون یک سیر آب بماند پوست را فشرده آب صاف کرده با او آثار شهد یکجا کرده تقوام
آرد و داروها داخل کنند و نیم درم حب ها بندد و لیکن حساب نیم درم یک صد بیست ساز خورد تا شود و
نوع دیگر جوزبوا دو دام بسباسه یکدام خولنجان مصری دو دام افیون مصری مصفی یک نیم
دام جدوار مجرب یکدام خصیة الثعلب دو دام مقدار نخود حب ها سازند **نوع دیگر** زنجبیل
قرنفل عاقرقرحا مساوی سفوف ساخته بر قضیب مالد **نوع دیگر** سماق مغز بیبه دانه ...
تنبول در عرق برگ تنبول هر دو جزو را با چهار پاس صلایه نموده در دست و قضیب مالیده ...
مثال حنا طلا کنند بعد خشک شدن مشغول شود تا مایا فی شود و منزل فشود **نوع دیگر** در
آب یک جز فار زور هم یکماسه شنگرف حل کرده در کف دست مالد تا که در آتش گرم
نکند هر گز انزال فشود **نوع دیگر** تخم دستوره سه ماسه سیماسه مغز بیبه نیم ماسه آنرا
در آب خود سائیده بمالد و فتیله فشوید خلاص شود **نوع دیگر** بیخ نرگس دو ماسه دار چینی دو ما

... ورما سیماب هر یک یکماسه با زهره گاو بر قضیب طلا کنند بلیاس یکروز داشته از آب گرم
بشویند مشغول شود دیگر باس خواهد شد **نوع دیگر** کافور بیخ کنیر سپید بهمن قرنفل کوفته بیخته
با عسل ضماد کنند **نوع دیگر** خاکستر پوست غولان شش دام پیه شیر پیه گرگ از هر یک
چهار دام زهر حیه نیم دام بیخ کنیر سفید نیم دام جوزبوا نیم دام عاقرقرحا نیم دام ضماد کنند
در باب قوت باه معجونات نخود باقلا مغز بادام مغز فندق از هر یک ده درم دارفلفل
زرنباد بهمن سرخ دارچینی سیطرج زنجبیل تخم انجره تخم ترب کنجد مقشر حب الزلم حب
صنوبر از هر یک هفت درم سقنقور مصری مغز پسته تخم زردک از هر یک پنج درم این اجزا
را کوفته بیخته ... درم شیر در روغن گرم کرده چند ساخته فرود آرد بعده
تخم جرجیر بیخته ... چهار درم کوفته با ششصد درم عسل صاف بالای نموده
در آتش گذارند ... سرد شود اجزای اول که با شیر جوش داده باشند با هم گرم کرده عسل داخل
نموده بر آتش نرم گذاشته بر هم زنند تا که خوب مخلوط شود زعفران مشک عنبر اشهب
از هر یک یکدام داخل کرده بکار برند **نوع دیگر** خصیة الثعلب شقاقل مصری جلغوزه پسته
بادام صل چوب چینی از هر یک شش درم قرنفل زنجبیل انیسون تخم کندنا لسان العصافیر
از هر یک ... درم دارچینی تخم سلجم تخم گندنا ماهی سقنقور از هر یک یکدام مشک ...

بقی جمله را کوفته بیخته با سه وزن ادویه زنجبیل مربی با عسل بیامیزند و معجون سازند نوع
معجونیکه منی را بسیار کند و جهنده کند علاج صفت مغز نارجیل پنج درم شقاقل دو درم بهمن سفید
دو درم روغن فستق پنج چهار دقیه عسل معجون سازد بوقت خواب دو درم با آب گرم
حل کرده بخورد نوع دیگر معجونیکه شهوت دور شده را باز آرد و باه را بیفزاید [illegible]
صفت شقاقل و تخم جید و تخم شلغم و تخم درداری یعنی دارچینی تخم پیاز سفید خشخاش
تخم کندنا تخم انجیر حصیة الثعلب از هر یک دو مثقال کرده سقنقور علک الانباط
قیط البصل الفار از هر یک یک مثقال مغز خروس کوچک یک نیم درم خایگان خروس
بزرگ سه مثقال فلفل سفید سمسم مقشر دار فلفل زعفران زنجبیل از هر یک یک مثقال
مغز پسته شیر خوار پنج مثقال جمله را سوده [illegible] کرده کند و با پنج درم عسل
مغز پسته و خایگان خروس را پاک کنند در سر حلاو یا دارو ها بکوبد [illegible] عسل
اضافه کند تا نرم شود تا چهل روز در انبار جو سر بند نگاه دارد بوقت خواب بخورد
یک مثقال یا ده درم آب جرجیر و شیر گاو و دو جلا عسل بخورد غذا اسفاناخ یا نخود
و پیاز و روغن گاو جوارشات این چند نسخه جوارش مناسب مقام بود نگاشته می آید
جوارش کمونی زیره کرمانی دو رطل فلفل سفید درم زنجبیل سفید درم سعد [illegible] چهار درم

زیره ارمنی

زیره ارمنی یک درم سلیخه چهار درم دارچینی قرنفل سنبل الطیب چهار درم عود [illegible]
شربت یک مثقال نوع دیگر جوارش بوعلی سینا عود هندی سه درم مشک دو مثقال عنبر
اشهب کافور ریاحی لسان العصافیر مشک [illegible] کوفی قرنفل تخم مشک از هر یک دو درم زرنب
زرنباد سه درم یک دو مثقال دارچینی هشت مثقال جوز الطیب شش مثقال مصطکی یک درم
زنجبیل ده درم فلفل پنج درم بادرنجبویه شش درم قاقله صغار شش مثقال شکر سفید
دو وزن ادویه نمک نبات نکوزا [illegible] ادویه عرق بید مشک چهار شیشه گلاب چهار
شیشه نبات در عرق بید مشک و گلاب حل کرده باشهد بقوام آورده معجون سازند
شربت دو درم نوع دیگر عود قرص عود خام هفت مثقال طباشیر سفید قاقله کبار
زنجبیل [illegible] مصطکی دو مثقال زعفران یک مثقال
[illegible] نبات نیم انار قند [illegible] مثقال عسل چهل مثقال آب انار شیرین
گلاب [illegible] مثقال [illegible] معجون سازند نوع دیگر جوارش آمله شیر آمله دو درم
پوست [illegible] پسته سه درم پوست ترنج سه درم زرشک بیدانه پنج درم گل سرخ سه درم
صندل سفید پنج درم قند سفید یک من و نیم شیشه گلاب نوع دیگر آمله منقی با زیره
[illegible] نیم انار گلاب نیم انار [illegible] مشک [illegible] صبح [illegible]

ازهار چه کنند رانیده نیم آثار نبات سفید ده توله عسل مصفی داخل کرده قوام آرند و در
ناشکفته دو توله صندل سفید ابریشم مقرض غنچه گل سرخ گل گاوزبان یک توله عنبر
اشهب ورق طلا سه ماشه ورق نقره نه ماشه پوست بیرون پسته یک توله دار چینی
کوفته آمیز بند و معجون سازند و شربت نه ماشه **جوارش آمله** آب آمله سبز ده درم آب سیب ده درم
آب بهی ده درم با نیم سیر قند و قدری گلاب بقوام آرند و عنبر اشهب نیم درم عود
غرقی و مصطگی سه درم سائیده حل کنند و نگهدارند شش ماشه خوراک یک توله بعد غذا بخورند
نوع دیگر جوارش آب آمله سبز ده درم آب لیمو شش درم آب زرشک بیدانه دو توله آب
نعناع تازه سه توله در گلاب تر کرده بگیرند و بر آن ده صندل سفید در گلاب تر کرده جوش
داده بیامیزند و اندکی بر آتش گذارند تا بقوام آید عود عام غرقی و مصطگی
طباشیر سفید فاقله هفت ماشه گلسرخ دارچینی پنجماشه زعفران نیم دام و دران
داخل نمایند و اگر قوی تر خواهند ورق نقره ورق طلا عنبر اشهب نیم درم کافور
قیصوری یکماشه قند سفید یک سیر بیفزایند و از پنج ماشه تا نه ماشه قبل از طعام خورند
عرق قوت باه و دیگر ادویه ماء اللحم گوشت قاز قطعه گوشت کبوتر بچه چهار قطعه
گوشت گنجشک بیست قطعه گوشت مرغ خانگی سه قطعه گوشت دراج پنج قطعه

ریگ ماهی

ریگ ماهی سه توله قضیب گاو سوهان کرده دو توله خصی الثعلب سه توله فقیر الیهود
یکتوله موصلی کابلی پنج توله جدوار خطائی پنج توله سقنقور مصری یکتوله بهمن سفید بهمن سرخ
نیمتوله تخم کندنا بلنیم توله نخود کابلی دوازده توله خصیة الثعلب پنج توله بهمن دو توله دار چینی
قلمی سه توله زعفران یکتوله لسان العصافیر یکتوله قرنفل دو نیم توله مشک نیم توله عنبر اشهب یکدام
گوشتها را کوفته ادویه جوکوب نموده با گوشت در پنج ثار آب سیر ده سیر گلاب ده سیر آب
کنند و موصلی و عنبر اشهب را با گلاب گرم گداخته در ظرفی که عرق می آید گذارند و مشک سائیده در
پتگی کرده در ظرف مذکور گذارند و بجا نمند و در شیشه نگاهدارند **نوع دیگر** گل گاوزبان نیم پاو سیب
و قرنفل و ثعلب مصری دو دام دارچینی یکدام کشمش نبات نیم پاو آب انار دو دام ادویه ها را
جوکوب کرده در شیشه سه ... اندازند و ... قند صوش خورده بکار برند **نوع دیگر** سیراتی
... مقیده و ماه بسیار باشد **صفت** دارچینی چهار دام قرنفل با خولنجان
بادیان گل بابونه دو دام تخم کرفس یکدام مشک چهار ماشه زعفران چهار ماشه در چهار آثار
آب سه آثار بیامیزد صبح در آتار عرق کشند **نوع دیگر** اسطوخودوس دوازده توله افسنتین ...
... پوست بلیلا در یک آثار گلسرخ پانزده توله منقی یک نیم پاو گاوزبان نیم پاو بلیله
پاو آب ... آب خیارین هفت آثار عرق کشند **نوع دیگر** کیلی بیلا موسیر ... ریگ ... سیر

زنجبیل یک سیر کهو نیم سیر سعد کوفی یک سیر کل دهاوه یک سیر کبابه دیوار دانه
طباشیر جوز بویه بسباسه قاقله سفید نانخواه دارچینی تخم چهاره پایره زیکا
شهدانه هلیله سیاه سیطرج پوست بلیله خولنجان جابت موصلی سیاه موصلی سفید
افیون مصطکی لسان العصافیر تخم کونج موجرس بهره سیاه بلیله سیاه
بجاکسو سنبل قرنفل تخم کرفس جار خشک تهاکر مول سنبهالو زرنباد کبیر
بای برنگ انیسون تخم نیبکا کل اسپند اسکنه مجیته دودهی اسرسف بدهاره
ملهوبه صندل سپید اکلیل تخم اوکس صندل سرخ از هر یک دو درم چوب چینی
ده سیر قند سیاه یک من و ده سیر اکبری پوست مغیلان پانزده سیر
چوب چینی نیم شده شراب سهمان سه و دیگر [illegible] اطریفل
تیار کنند و بعد سه ماه استعمال کنند **نوشدارو** موافق
محرور معتدل نوشته **صفت** آمله منقی مجوف ده مثقال صندل سفید مصطکی
فلفل اکبر ترکی قرنفل زنجبیل زیره کرمانی قاقله هر یک سه مثقال زرنباد
درونج مروارید سادج جوزبوا بسباسه زعفران گل سرخ هر یک دو مثقال
سعد کوفی شش مثقال آمله را در یک رطل شیر یک شب در روز تر کرده صبح

صاف نموده بجوشانند تا که چهار آثار بس دار دها کوفته و گاوزبان گل سرخ کرده آب
جوشانیده صاف نموده باشند با آمله بار کرده بجوشانند تا آب برود بعده یک من
عسل مصفی داخل کرده بقوام آرند **نوع دیگر** لولوی که با مروارید سنبل الطیب
عود هندی طباشیر زعفران گل سرخ زرنباد هر یک نه مثقال مرجان سه مثقال
یشم سبز شش مثقال عنبر اشهب ورق طلا ورق نقره هر یک شش تولا ابریشم
مقرض سه تولا قرنفل هیل سعد کوفی ساذج هر یک شش مثقال مشک چهار
مثقال آمله یک سیر اکبری عسل یکنیم مثقال برابر ادویه قند سیاه یکنیم مثقال
برابر ادویه بدستور بقوام آرند **نوع دیگر** ابریشم مقرض مروارید ناسفته سنبل الطیب
کهربای شمعی ورق گل سرخ طباشیر قرنفل هر یک سه مثقال زعفران مصطکی
[illegible] دارچینی یاقوت رمانی پسته سبز مرجان عنبر اشهب مشک
آذخر ورق نقره ورق طلا ریوند چینی سنبل صندل سفید هر یک پنج مثقال
عود هندی سه مثقال دانه هیل اسارون ساذج سعد کوفی زرشک دانه بیرون
کرده تخم بادرنجبویه پوست اترج ساذج بهمن درونج عقربی هر یک دو مثقال
آمله منقی شش مثقال عسل مصفی با قند و نبات صد مثقال اطریفل معهود

معجون سازند **نوع دیگر** مروارید سنبل الطیب ابریشم بهمن سرخ بهمن سفید زرنباد
هر یک سه مثقال سعد کوفی مصطکی پنج مثقال گل سرخ شش مثقال شقاقل زعفران
دارچینی خطمی بزر ریحان سیاه دانه نانخواه تخم کرفس بزر حلبه بزر کتان درونج بزر سیب
هر یک سه دام بسباسه جوز بوا قاقله صغار و کبار ساذج عود هر یک نیم دام کشنیز خشک بیان
کرده تیز دو دام طباشیر زرشک صندل سفید اکلیل الملک بابونه بزر معصفر
هر یک پنج دام بنفشه هفت دام مشک نیم دانگ عنبر اشهب دو مثقال آمله کابلی
تبور سیاه عسل سفید دو استار **او دیات مجلوق** گچیله دو عدد برگ
جنبلی دو دام جوز الفی یک عدد زرنیخ سرخ روغن کنجد پنج دام ... کوفته
بیخته با روغن بشیر تا در باش کرده کنند وقت حاجت ضماد نماید **نوع دیگر**
پارچه یافته باریک هفت مرتبه در شیر ... هفت ...
و خشک کنند بعد چهل روز در درخت جامن جفر کرده نگاه دارند بعد از آن ...
بتی ها سازند و در روغن ... فتیله کلاه ... بندد **نوع دیگر ضماد** افیون
مقری قسم اول در آب حل کرده بدان آب مغز ... سائیده بر ... کرده مثل
مرهم ضماد کنند **نوع دیگر برای کجی قضیب** روغن ... روغن ... ساق

[illegible]

کاو کوزن موم زرد نباح اهم ابر ... طلا کنند **نوع دیگر** گچیله پنجال ... برگ
اول گچیله را تا دو روز در بول ... کنند بعد از آن سه پنجال ... کوزن ... ده با یاس
گون کرده طلا کنند **نوع دیگر** شحم کدوی تلخ دو دام زهره ... یکدام آهو بکهی
سفید مقشر نیم عاقرقرحا نیم دام تیزبل یکدام فلفل دراز فلفل گرد باذ دام
کوفته بیخته تا سه روز بر روغن کاو سحق بلیغ نموده بر قضیب طلا کرده بالای آن برگ
پان بندد **اگر کسی قضیب و سستی آن** ... بارد ۱۲۴۲ ... خورد آب
او ... در ظرفی کنند اول قضیب بر روغن ... غرق کنند ...
بدارد بعد در شیر ... بدارد **نوع دیگر** زهره کاو چند دفعه ... آمیخته
بمالد **نوع دیگر** زهره کاو و زهره ... مردار سنگ طلا کند **نوع دیگر** اگر انکوزه در
... قضیب ... کار تواند کرد **سطر دیگر** یک سیر پوست انار و چهار سیر
روغن سرشف نیم من آب یکجا بجوشانند تا که آب بسوزد روغن بماند ضماد
نموده هر روز شیر گرم بمالند بعد عضو ... بسیار بمالد تا سرخ شود
... گوشت خام ماده کاو ... نموده ... چند دفعه این عمل کند **سطر**
شود **نوع دیگر** ... طرق ... ساز ... کوتاه شود

نوع دیگر سختکی عاقرقرحا افیون کلکلی سفید کجله اجواین خراسانی [illegible]
کتیرا سفید کافور نیم بسیتی همه مساوی الوزن کوفته با رنگ آمیش کرده و در آب
خالص مقدار نخود حبها بندد وقت حاجت قرصی [illegible] نرم شده با
گاو طلا کند و برگ تنبول هر بندد و بنا [illegible] و حبها در سایه خشک کرده باشد **نوع دیگر**
هر که جمع کردن نتواند و زود منزل شود تخم کونج یک سیر در یک سیر شیر جوش بدهند تا شیر
تمام شود پس بر آورده پوست دور کرده حل کنند و بقدر نخود گولیها ساخته در روغن گاو
بریان کرده و در دو سیر شکر سفید انداخته نخود قندی سازد از آن یک سیر با پنج نخود
با یک سیر عسل مخلوط کرده صبح و شام بخورد **نوع دیگر** تخم [illegible] سه درم با آن سه درم
با شکر بخورد و بالای آن شیر جوشانیده بخورد **نوع دیگر** بیخ [illegible] در یک سیر
شیر گاو جوشانیده چون مجرا شود در شیر منور شد **نوع دیگر جهت [illegible]** عاقرقرحا
کباب دارچینی عاقرقرحا یک ماشه خولنجان برابر این همه عسل با [illegible]
حبها سازند در وقت کار یک حب بخورد **نوع دیگر جهت انزال منی** برگ درخت
ببول برگ [illegible] سنا [illegible] پوست بیخ [illegible] بیخ سنبل پوست انجیر
باغی [illegible] ببول [illegible] مساوی الوزن کوفته سفوف سازند و [illegible]

نوع دیگر انتعاظ ثعلب نیم تولہ شقاقل [illegible] ماشه جوز بوا [illegible] بسباسه دو ماشه
[illegible] فلفل [illegible] موچرس چهار ماشه دارچینی [illegible] ماشه الایچی ده ماشه
نبات برابر ادویه کوفته بیخته سفوف کنند نیم مثقال خورده باشد **نوع دیگر سرعت**
انزال منی [illegible] موصلی سیاه موصلی سفید موچرس سنبل الطیب
شقاقل [illegible] چهار دام [illegible] تخم [illegible] دو دام افیون شش ماشه [illegible]
در شیر تر کرده در سایه خشک کنند و یک تولہ با شیر ماده گاو بخورد **نوع دیگر** پوست بیخ [illegible]
پوست بیخ انجیر باغی [illegible] ببول [illegible] درخت [illegible] سنبل [illegible]
ماشه گرفته برابر همه ادویه مصری انداخته کوفته نیم دام وقت صبح با شیر گاو
خورده باشد **نوع دیگر** [illegible] گل [illegible] ببول برابر نبات انداخته نیم دام با شیر
خورده باشد **نوع دیگر [illegible]** گل [illegible] خشک کرده [illegible] سفوف ساخته
[illegible] چهار دام بخورد **لذت جماع** مغز کنجشک [illegible] شکر [illegible] قضیب بمالند
و جماع دارند **نوع دیگر** چند [illegible] عاقرقرحا دو ماشه دارچینی [illegible]
[illegible] سنبل الطیب یک ماشه [illegible] چهار ماشه همه را [illegible] شیر
کرده [illegible] **نوع دیگر** [illegible] مغز [illegible] سفید [illegible]

هر یک شش دام روغن کنجد نیم پاو گرم کرده باستعمال آرند نوع دیگر چند بیدستر تخم
ترب قسط رومی مصطکی تخم کتان موم هر یک یکتوله در روغن زیتون جهت [illegible]
توله استعمال نماید نوع دیگر سنجم عود [illegible] سنجم سائیده نیم دام مشک [illegible] یا ده دام
زهر هلاهل نیم دام زعفران سنجم شیر ابرادوبه در [illegible] این [illegible] دو دو
حلوس پیوسته با شکبنت [illegible] روز بکار نموده مقدار نخود [illegible] طلا [illegible] استعمال
ذرتر شی [illegible] کند در باب آتشک [illegible] این علت اکثر از کثرت جماع شود

سوزاک

بعد ذکر قوت باه ذکر آتشک مناسب آمد علاج آنکه درین مقدمه نیز از جمیع
معالجات اولی است [illegible] جماع الذیعه [illegible] چند نسخه نیز نوشته
سوزاک تخم [illegible] نیم کوب کرده شب در آب تر داشته صبح از دست مالیده [illegible]
برآورده بخورد نوع دیگر مائیده درین مقدمه بکار [illegible] است
آتشک نیل تهوته ده ماشه [illegible] سائیده [illegible] حب بندد [illegible] کرده
هفت هفت روز بخورد نوع دیگر نیل الهوته [illegible] نیم توله در [illegible] عود [illegible]
کاغذی گرم کرده بقدر کنار [illegible] حب بندد و خورده باشد نوع دیگر [illegible] اول
بکار سوده بخورد [illegible] یکایک [illegible] زیاده کرده تا هفت روز [illegible]

واز روز [illegible] کم نموده تا پانزده روز بیک [illegible] رساند نوع دیگر شنگرف هفت ماشه
زنگار هفت ماشه سوده در موم کند [illegible] پاره [illegible] نیم درع طلا [illegible] پارچه مذکور
هفت حصه نماید هر حصه را فتیله کند و [illegible] را هفت شب [illegible] چراغ روشن کند
و مریض در [illegible] شود مرض دفع گردد لیکن [illegible] علاج جوشش برگ حنظلی در
آب جوش داده غرغره کند غذا شیر گاو [illegible] یا دال مونگ با نمک لاهوری خشکه
یا شیر سینی باشیر نوع دیگر شنگرف عاقرقرحا [illegible] اسپید کلید های سائیده در
آتش انگشت [illegible] مریض را بخورد دهد نوع دیگر یکدام چوب چینی [illegible] نیم اثار
شیر ماده گاو بخورد نوع دیگر نیل تهوته نیم دام [illegible] دو دام نخود چه
[illegible] کرده [illegible] حب [illegible] انداخته هفت هفت روز بخورد نوع دیگر یکدام
[illegible] را در عرق [illegible] هفت دام لیمو [illegible] کرده [illegible] هفت دام آب حنظل [illegible] کند
حب مقدار نخود بسته تا هفت روز [illegible] خورده باشد غذا سوای [illegible]
خورده باشد نوع دیگر [illegible] زنگی یکتوله [illegible] نیل تهوته [illegible] آب
[illegible] لیمو تا هفت [illegible] داشته حب [illegible] کنار [illegible] بسته [illegible] خورده باشد
و در آب لیمو [illegible] طلا کرده باشد غذا سوای شیر [illegible] نوع دیگر پوست بیخ درخت [illegible]

پوست بیخ درخت کچنال بیخ حنظل ہیلی مول کٹائی خورد بابیخ وہر یک
قند کهنه از هر یک نیم پاؤ در سه آثار آب جوشانیده چهارم حصه آب صاف
کرده در شیشه دارد و هفت خوراک نموده خورده باشد غذا قلیه بانک **نوع دیگر**
قرنفل الاچی سفید عاقرقرحا توتیا هر یک دو درام بلیله خورد شش درام جوهره
سوخته ده عدد همه را باریک سائیده در عرق صد عدد لیمو کاغذی در اوند
آهنی از چوب نیب که در وفلوس داخل کرده باشند سحق کرده حبها مثل
کنار دشتی بسته همراه آب تازه یک حب خورده باشد **باب در علاج چشم** العنوان علاج
چشم بقلم می آرد خدا از زخم چشم محفوظ دارد بفضله و کرمه فقط **کحل چشم** بلیله
زنگی بلاس پاپره اصندل سرخ نمسنک مساوی الوزن گرفته در آب
خوب سحق کرده حبها بندد در چشم کشد **نوع دیگر** آب برگ نیم درخت با سرمه
بمیل در چشم کشند **نزول الماء** مغز خسته بلیله و بلیله و آمله در آب بهگا
خوب کهرل کرده هر روز استعمال آرد در ابتدا و انتها حماد النفع **نوع دیگر** سنگ
بصری غنچه سمن مغز کهولکی سفید دو درام مامیران مغز تخم کهرنی مغز تخم
سرس بهمن مروارید سائیده دو ماشه مرچ سیاه دوازده عدد قرنفل

قرنفل

قرنفل دو عدد لیمو کاغذی یکصد عدد گلاب نیم آثار اول در یک لیمو تخم مهره
سنگ مصری و کهرنی و مرسل انداخته بند کرده بالا دیگدان آویزان کنند که دود
در چهار روز رسیده خشک شود بعده در لیمو دیگر هم چنین کنند بعده در ظرف
کانسه از چوب نیب که زنیت داخل شد فلوس چسبانیده باشند کهرل کنند و مامیران غنچه چنبلی
دو مثقال داخل کرده کهرل کنند تا تمام لیمو تمام شود انوقت مروارید سائیده داخل
کرده با گلاب کهرل نمایند و سرمه کنند و هر شب در چشم کشیده باشند **درد چشم** افیون زراج زرد چوب
رسوت صبر دو برگ نیب در عرق کهو کهوار کهرل کرده چند قطره در چشم و بعده در پارچه
بسته در چشم کرده باشند **نوع دیگر** زراج تمر هندی بخته در آتش نهاده در چشم اندرون
کشیده باشند **تیرگی چشم** سنگ بصری در درد چندان آب غوره کهرل مسرس کرده بکار آرند
نوع دیگر سفر کشته دو درم انجوان حرمای سوخته یک درم ساذج نیم درم نشاسته دو درم
هلاکیده کرده در چشم کشیده باشند **نوع دیگر** ناخن فیل دندان چند شب بجای
نیم بریان خصوص سرمه اصفهانی مغز تخم کهرنی مساوی الوزن گرفته کهرل کرده
بکار برند **شب کوری** آب پیاز نافع علی الخصوص پیاز سفید **نوع دیگر** روغن رای یا بیل
جنس عمل کنند **ناخنه چشم** بیخ درخت کربل با آب سحق کرده بر ناخنه کنند **نوع دیگر**

نوده آمله را در روغن گاو بریان کرده باب سر ساییده بالای چشم باحتیاط بکر در دن
چشم بر درد طلا کنند **سرمهای** اکنون نسخه از قلم سرمهای در باب سرمه رقم می آید
صفت نیلاتهوتیه یکدام جایهل یکعدد در یکدام رسته بر دو بپیچد در بیت دو چار
دام روغن گاو تر کرده در ظرف کلان انداخته بسوزد در صورت سوخته در آن
انداخته در آرند کانرا از چوب که در فلوس سوراخ کرده باشد یک بار دیگر
بر دو **نوع دیگر** سرمه یک توله سنگ بصری جسد کیسه دو توله اسپند بیس دار بلد
مامیران ناف سگه ششماهه سوزن مکهی مروارید مرجان مشک کافور
باهم سفید نیلاتهوتیه توتیای هاروتی شب یمانی مرچ سیاه سه ماشه جاکسو
ماشه شتر یارس عوری یکتوله جاکسو را در روغن گاو میش خوش داده و قتیکه
نرم بیت شود بر آورده خشک کند و باهم اورا علیحده کوفته بیت آرد عود البواسیر
یکی در گلاب تر کند بعد حل باشد برآورده حل بود نگاه دارد و بکار برد **در باب**
گوش اکنون چند نسخه در باب گوش گوش گذار میکنیم اگر بکر بشنوی گوش منشوی بر
گوش کنم **درد گوش** کاغذ سوخته در عسل سرشته در تخم مرغ انداخته فتیله
کشند و انزروت و دم الاخوین و سفیداب قلعی قصر سقوطری سرمه و ... ان باشند

دو درخت بگوش گذارند **نوع دیگر** زهره گاو و دو جز عسل گداخته یک جز باهم آمیخته
بر بار صر کنند ... سفیده خایه کنند و در گوش گذارند **نوع دیگر** اگر ریم بیم بود
بول کودک نابالغ را با پوست انار جوشانیده قطور نمایند **جرک گوش** روغن سیب
در عسل باهم آمیخته فتیله سرشته در گوش گذارند **نوع دیگر** شیر ماده خر گوش دارچینی
عنبر را ... نبات باکسوبه کوفته بیخته بگلاب سرشته بگوش برآرند **در باب دندان**
دندان اکنون نسخه چند در باب دندان از قلم دور بان ... آورده میشود مبادا
بدندان گرفته با اهل دندان برسانند و احقر را از دعا فراموش ندارند جود در دارند تفضل
درد دندان ادرک را ورق ورق کرده نمک نرم ساییده بر آن ورق پاشیده گرم نموده
بر دندان در دمای گذارند **نوع دیگر** پوست درخت بیز و سنبل در آب جوشانیده گرم مضمضه
کنند **نوع دیگر** اسپند بای برگ مازو بخور جوشانیده مضمضه کنند **نوع دیگر**
اگر ورم باشد سنگ جراحت گلنار بهشکری برشته کنند سفید طباشیر سرآس
سعد کوفی عاقرقرحا بو سیدار سوخته مسی کیر با مساوی الوزن گرفته نمایند **نوع دیگر**
نمک سانبهر سرآس گل دهاوه سیپاری نیلاتهوتیه بریان کرده بهشکری بر شته
نمک ساحراحت مازو بریان مساوی الوزن نرم گرفته بر دندان مالند

خونیکه از دندان برآید مازو گلنار طباشیر سماق گل سرخ پوست انار سرخ
شاخ گوزن کوفته سوخته سنون سازند حابس که باسیبار نیم سوخته
بلبغار نیم سوخته برابر خردار سنگ نصف فوفل سنون سازند استحکام دندان
مرجان سوده کهربا نیم تول طباشیر گشنیز خشک استخوان عجرمی فوفل تخم کنکول
نکات و سماق چهار ماشک سنون سازند و دو من را با گشنیز سوخته عمل آرند
نوع دیگر نیلاتهوته سوخته سفید کوفته کته سفید زیره سفید مصطلکی هر یک باد
دام نمک لاهوری زنجبیل گشنیز خشک بریان کرده کسیس نیم دام کبوتر کچی
کباب چینی سنون سازند نوع دیگر مس دم مصطلکی جز برگرفته سنون سازند خوردن گوشت
خون و ورم دندان اگر خون از سبب و دوای آتشک هم بود دور کرد صفت آن
زراوند برگ مورد کندر گلنار سعد کوفی بیخ سوسن دم الاخوین مازو تخم خرفه
تخم مرساوی گرفته سنون سازند نوع دیگر سفال چینی کف دریا اشخار ابدرانی
سه درم جو سوخته عود سوخته عاقرقرحا دو درم قرنفل کباب چینی نیم درم
کوفته سنون سازند نوع دیگر نیلاتهوته بریان زیره سفید بریان کته بریان تهوته
کوت کهنه بابیره نمک سفید هم مصطلکی کوچ مساوی گرفته سنون کنند نوع دیگر

کرم دندان بای برنگ مقشر در باریه سالو حرج رنگ بسته قدری جوشانیده کرم دور
ثوملی دور دندان بکوار تخم استعمال سهل برآمدن دندان پیه بط و مرغ و مغز
خرگوش و مسکه در روغن بادام و موم در دو حل کرده بر کام بمالند نوع دیگر و اگر درد قوی بود
علاج آنکه شنبلید لو جوشانیده با روغن گل بر بیخ دندان بمالند نوع دیگر آب عنب
الثعلب بر دو عوض حل کرده انگشت بر دندان جرب نموده بر زمان در کام مالیده باشند
باید در وقت برآمدن دندان سر و گردن و بناگوش چرب داوند دور گوش
روغن بادام و گل نیم گرم بچکانند الفی تا تحلیل حیزی حایند بد بند در
باب منجن دندان اکنون چند نسخه سنون دندان بقلم می آید صفت آن
مصطلکی مازو ماین خورد و کلان میراکسیس پوست هلیله کلان زاج نیلاتهوته
پوست مولسری خشک گشنیز ده سنون سازند و شب بر دندان مالند و آب
اندرون فتین نهند نوع دیگر کته سفید مصطلکی زیره سفید زنجبیل تخم گشنیز فلفل
گرد میراکسیس نمک لاهوری یکیک دو مثقال نیلاتهوته بریان چهار مثقال سنون سازند
در باب تبهای هر نوعی اکنون در باب جمع تبهای قلم فرسوده لکام حیران
فصول بکافور افیون یکیکماشه ورق الخیال چهار ماشه مقدار فلفل

جهت بعمل آرد تب لرزه سم الفار نیم دام کشته یکدام اول سم الفار را در کفگیر
کرده در شیر ماده گاو نیم آثار اوبخته بپزد چون شیر چهارم حصه ماند فرود آورده در
سم الفار کشته داخل کرده برابر موشه حبها بندد بعد یک هفته یک حب در برگ تنبول خورده
باشد تب دق اگرچه این مرض لا دوا است نعوذ بالله منها لیکن بعلاج کوشش باید
علاج خشخاش گل ارمنی مغز تخم کدو مغز تخم خیار دانه گل نیلوفر [illegible] صمغ عربی
طباشیر هر یک مثقال افیون نیم مثقال بزر البنج کافور زعفران هر یک یک مثقال
تخم خرفه تخم خیارین هر یک دو مثقال بلعاب اسبغول سرشته بمقدار نخود حبها
بسته صبح و شام یک حب با شراب نیلوفر و انار و شیره تخم خرفه و شیره تخم خیارین
باید داد خفقان چون خفقان نیز از بخار تعلق میدارد لهذا در اینجا قلمی
آید علاج بجهت مالیخولیا هلیله سیاه آمله مقشر گاوزبان باذرنجبویه ورق
گل سرخ بهمنین تخم کشنیز هر یک مساوی با شربت سیب معجون سازند خوراک دو
مثقال نوع دیگر جهت بخارات ردیه اطریفل کشنیزی پوست هلیله کابلی پوست
هلیله زرد پوست هلیله سیاه پوست آمله پوست بلیله هر یک ده درم تخم کشنیز بخور نیم
روغن بادام دو ماشه مشک یک ماشه کافور زعفران دو ماشه [illegible] ادویه

نبات

نبات یکمن بطریق معهود معجون سازند درد باضیق النفس این هم مناسب مقام بود نقل
آورده علاج بلبل دراز ملیهتی طباشیر برابر روزه سه درم وقت خواب با آب گرم نموده
باشند نوع دیگر بلبل دراز بیخ سوسن طباشیر بکوبند خورند نوع دیگر بلبل دراز طباشیر
با شیر خورند [illegible] علاج مذکور با شهد عسل حکم دارد نوع دیگر بلیله بلیله آمله بلبل دراز
سنوبی [illegible] بموزن مسحوق سه درم با شهد خورند نوع دیگر گل درخت [illegible] که در خت
بری شکر با کهنه با السی شیر خورند طلا ضیق کنند یک مروارید ناشفته سیماب یک دو توله تخی
کرده بعده یک توله ورق طلا با شیره برگ بید مجنون چهار پاس کهرل نمایند و غلوله سازند
و بیخ انار نمک سنگ در [illegible] یک کف بالا ان غلوله گذاشته از سر پوش بند کنند و
دوازده [illegible] پاس آتش خور کنند بعد سرد برآورده بعمل آرند دردبا بواسیر کیفیت این بنجدرم
هلیله زرد یکنیم درم هلیله سیاه نیم دام اصل السوس سه ماشه [illegible] کاغذ دو آثار تخته
علی الاتصال کهرل کرده حبها بندند نوع دیگر برای ورم و حرارت صفرا سفید [illegible]
گل خطمی سه ماشه مرد ارسنگ [illegible] صلایه نموده با دو ماشه سفیده بیضه و [illegible] ماشه روغن گل
ممزوج کرده با پارچه پیچیده بر مقعد گذارند حب شفا زنجبیل [illegible] جیبی دو حصه
جوز ماثل سه حصه [illegible] یا دو وزن عسل معجون ساخته برابر نخود حبها سازند

[illegible]

در باب اسهال و بند کردن آن جمله ادویات اسهال مستعمل بر اختلاف [illegible]
هر شخص سبب آنها آنکه ازاد نیز درخته مکر جوان خواهند غیر مغز حلوس علاجی مستعمل [illegible]
باب بهتر نیست کما فعله الحکماء در بند کردن اکر اسهال بند نشود در خشخاش [illegible]
علاج کلسرخ نشاسته چهار ماشه صمغ عربی زیره سیاه بخته [illegible]
سه ماشه زرد کل شش ماشه بکلاب حبها بمقدار نخود بسته یکی [illegible]
و سه دانه بکار برند نوعدیکر زنجبیل بادیان کبری بیل مانیس بموزن بکار برند در سکر [illegible]
اکر اسهال مداومت کند سبک رهنی کو بند بدترین امراضست علاج بلیله خورد [illegible]
درخت بیل بادیان کوکنار رال [illegible] اسپغول [illegible] تخم کشنیز خورد [illegible] کوفته
[illegible] تخم انبه مساوی الوزن نیم بخته نیم خام بموزن همه یک چمچه صبح و شام
خورده باشند نوعدیکر برای طفل علاج زنجبیل بادیان کبری بیل مانیس مساوی الوزن
در باب سرفه این از کثرت آب برودت اکثر میشود و از زیادتی صفرا هم بوجود
میرسد سرفه بلغمی اکر از کثرت بلغم بود ادویه که خارج کنند بلغم بود داده باشند [illegible]
[illegible] که هندی بکار میبرند کثیر النفع است صفته دار فلفل تخم کتانی نمک [illegible]
اجوائن کباب چینی مساوی در آب [illegible] آب برک اک [illegible] ان حبها بندد

یکحب صبح و شام و وقت خواب خورده باشند نوعدیکر که در ضیق النفس هم بکار می آید
علاج مرچ پلپل زنجبیل عاقرقرحا یکدام میته تبل پنجدام کوفته بخته در [illegible]
ساتهی بقدر [illegible] حبها بندند نوعدیکر سهاکه برشته ایلوه باقند سیاه حبها بندند
نوعدیکر شلغم را بدرجه پخته و کل حکمت کرده در تنور بریزند و آب افشرده آن با
نبات [illegible] کرم نوشند نوعدیکر اکر از صفرا بود علاج افشرده لیمو و انار ترش خورده
باشند نوعدیکر و اکر خشک بود علاج مسکه تازه با نبات بخورانند نوعدیکر برای طفلان
علاج زنجبیل ککر سنکی انیس دانه هیل مساویه در عسل حبها بسته بکار برند
نوعدیکر انیس ککر اسنکی [illegible] برابر تا یک ماسه بخوردن دهند در باب قولنج علاج
[illegible] زنجبیل یکدام پخته برک [illegible] برک [illegible] برک [illegible] و انار زنجبیل را جوکوب
کرده در دو انار آب جوش داده چون نصف آب باقی ماند بخار در جای محفوظ
لحاف بر سر کشیده بکیرد در باب اورام برک اک برک نیب برک تنبو [illegible]
برک [illegible] روغن [illegible] در روغن [illegible] بکار برند [illegible]
در باب [illegible] تخم کرفس [illegible] دندان [illegible] تخم شبت بادیان انیسون
[illegible] بعسل سرشته خورده باشند در باب بند شدن بول اکر بول بند شود علاج اقاقیا [illegible]

صبر سقوطری مساوی الوزن ضماد کنند نوع دیگر برگ حنا در ضماد داخل در درد کف پا سائیده
بول است در باب رعاف مسکه در آب تخم خرفه ملون سرشته کافور آمیخته بر سر مالند
نوع دیگر برگ کنار و برگ بید در کف نرم سرشته بر پیشانی طلا کنند نوع دیگر برگ
یکاین سوده بر پیشانی و نارک طلا کنند نوع دیگر تخم کاهو آب کشنیز سبز آب خیار آب تخم خرفه
کافور شاهها طلا کنند نوع دیگر دارای سرخ در خون رعاف تر کرده خوشبو کرده [illegible]
در بینی بگیرند در باب [illegible] اگر تماکو بر دلو انداز بد بیفتد نوع دیگر اجواین و فلفل
را سائیده در حلق کشند نوع دیگر اگر درد معده بود در سرکه نمک خورند در باب درد
شکم و قولنج گل سرخ قرطم گاوزبان پودینه برگ تنبول هر یک ماشه آثار یا نخواه دار چینی
قرنفل خولنجان زنجبیل الایچی خورد هر یک نیم ماشه گلاب چهار توله بادیان
در شب تر کرده صبح عرق کشند نوع دیگر گل سرخ بنفشه نیلوفر عنب
الثعلب خوب کلان اسبغول ترنجبین هر یک دو توله گاوزبان خطمی خاری یک نیم توله
تخم خیارین تخم کدو تخم کاهو بادیان سه توله تخم تربز تخم خربزه صندل سفید
یک توله اصل السوس طباشیر [illegible] نه ماشه عناب پانزده دانه کافور چهار ماشه منقی خرفه
نیم کاسنی چهار توله الایچی خورد زیره هر یک نیم توله کاسنی چهار [illegible] تخم [illegible]

صفرات [illegible] برگ بید بادآورده [illegible] معمور دعوی کنند در باب خناق عاقر قرحا
زنجبیل دار فلفل هر یک برابر مثقالی جوشانیده صاف کرده سکنجبین انداخته غرغره
کنند در باب [illegible] جوز بوا مازو شکر پوست انار هر یک مثقال کوفته بیخته
قرص ساخته [illegible] درد سر در درد صداع گرم را گلاب روغن بنفشه و کدو بدان و خوردن نفع
دهد نوع دیگر در صداع سرد [illegible] جو سائیده بندند علاج پوست بیخ ارند با مرچ سیاه
سائیده بندند در باب طلسمات لوح مسیحی را سائیده در آب جوش نموده در رشته
مالیده رشته بر شیشه بقسمیکه جدا اگر ازان خواهند ببندند جذب شده پاره
گردد نوع دیگر داروی بندق در آب سائیده بر رشته طلا کرده خشک نموده بر
شیشه بندند و سر رشته در آتش نهند نوع دیگر روغن کمان و سفیداب
کاشغری [illegible] وصل کنند و چند روز در آفتاب دارند خشک شود نوع دیگر
برادهٔ عاج و پیخال مگس برابر در روغن بیضه سوده بر جای مالند البته موی بر نیاید
نوع دیگر اگر خواهند [illegible] بکدام [illegible] جانور آمیخته موی [illegible] کنند بجای
آن موی بر نیاید در باب خضاب موی و سیاه کردن آن اگر چه ذکر موی بالا
گذشته [illegible] بتقریب طلسمات قلم طلسم موی [illegible] کرده چند

نسخه خضاب نیز نگاشته میشود بالله التوفیق علاج الف مازو بادوانه
قرنفل یکتوله هلیله سیاه یکنیم پاؤ نوسادر سه توله بریان کرده مس باریک
سائیده چهار توله صفه اول سفالین آورده مازو را دران بریان
کنند بعده کوفته بیخته همراه مس و نوسادر و قرنفل علاحده علاحده
سائیده در آب هلیله سیاه گولی بندد و در سایه خشک کنند
و بوقت حاجت در آب حل کرده هلیله سائیده یک گولی جو
بر موی بندد بر ورق تنبول نهند تا چهار گهری نوع دیگر اگه
فاضل خان جهت خضاب قرنفلی تامی ساخت هیرا کسیس دو
اثار نوسادر همراه آهن برابر آن آهنگری یک سیر هلیله توتیه
نیم سیر همراه سیاه مس چهار سیر هلیله سیاه پنج سیر سنگ
راسخ چهار سیر آسکل لالا یازده یک سیر آب املج پنج سیر آب
برگ مورد یک سیر مازوی کلان یک سیر آب پوست انار یک سیر صفت الف
مازو سه حصه کنند حصه اول در روغن کنجد بریان کنند و حصه دوم
را خاکستر سیاه و حصه سوم خام دارد پس سه را یکی کوفته بیخته با

حلا ادویه سیاه ادرد رکیل

حل ادویه سیاه بعد در کهرل سحق کنند بعده دو اثار روغن کنجد داخل کرده یکروز
کهرل کنند و در شیشه کرده ده روز تا آفتاب و بعد خضاب کرده خواهد
شد خضاب سیاه استعمال آرد نوع دیگر آهن زیره مس زیره سرب گل انبه نمک
لاهوری عرق تارک سیماب یکدام نیل پوست درخت ببول پوست خشخاش
هیرا کسیس نیم دام حنا وسمه نیل مازو دو دام روغن کنجد سیاه و نیم اثار صفه
گل انبه و سیماب را در ظرف آهن بانصف اثار روغن کهرل کنند یکروز بعده ده روز
با ادویه دیگر سحق کنند بعد یکروز در روغن زرد کهرل نمایند پس آورده در
دبه آهنی کرده در زمین سرگین اسپ یکماه دفن کنند و برآورده در شیشه نگاه دارد
وقت حاجت با روغن خوشبو عمل آرد نوع دیگر مازو در خاکستر گرم بریان کرده هم
کیری انبه سنگ راسخ یکدام در آب آمله سائیده در ایام سرما یکماس و در گرما
چهار گهری بر موی بسته دارد نوع دیگر بنگره کلوی سیاه آمله یک اثار روغن کهلوا
یک نیم اثار گنول نیم پاؤ آهن نیم اثار روغن کنجد موم پاؤ پوست درخت
نیل یکنیم در ظرف گلین انداخته چهل روز زیر زمین دفن کنند و برآورده آتش
گرم کرده باشند پس آورده در ظرف آهن سحق کنند و بر موی مالد سیاه شوند

نوع دیگر مازو نیم آثار روغن کنجد پاو آثار هلیله سیاه خورد دو آثار نیل تهوته زنگ سبزه کش
یکدام بنگری توساد پاو کم یکدام قرنفل نیم ماشه هیراکسیس ماشه صفه
اول مازو در روغن بریان کرده خشک کند که اثر روغن نماند بعده سائیده پارچه
بیز کند و جدا جدا دو ادویه نیز جدا جدا کوفته در آب گل ... در ... الحجر
با یا ارند نگاه دارد وقت حاجت در ظرف آهن از دست ... مل بر موی سفید
مالیده بعد فاصله دادن رنگ خضاب کند نوع دیگر صابون گجراتی گل ملتانی
با چونه مردار سنگ همه را سائیده خضاب کند نوع دیگر ورق حنا با ورق
حنالش موی را سیاه کند در باب کشته نمای سیماب و زرنیخ وغیره
بر جمیع دانشوران والا منش وارباب خردان بلند همت پوشیده مباد که اکثر از
هوسان کیمیای بیخردی در استعداد خود در خاک سیاه بوته آوارگی کرده
اکسیر بلند همتی مردانش را بر نیند ... سیماب همت را چندانکه بر
آتش تند قیش قایم الفرار کردید کشتن زرنیخ نفس نیاموخته بهر حال
حصول این محصول موفق بر توفیق ایزد سبحانه تعالی است چنانچه
کیمیاگر بغصه مرده برنج ابله اندر خرابه یافته گنج بهر حال ...

اول روغن سبز آب کشیده بدین طریق زعفران
عود غرقی دم الاخوین مال کنکنی اجواین تخم تنباکو تخم چقندر کندک
آمله سار منحل سرخ سرتال طبقی از هر یک ده توله غنچه مغربی یازده
توله آل ... مجیته از هر یک هفت توله مو نرج کوهی مغز حال کونته
از هر یک سه توله پهلوانوه میتهه تیلیا کجه سرز از هر یک چهارده توله مغز
رندی سیزده توله پوست بارجیل دوازده توله تخم بادانجان سبب توله
همه را از طریق بیتال جنتر از شیشه آتشی روغن کشیده نگاه دارد و شراب
دوآتشه بقدر احتیاج یکدو شیشه مهیا کرده دارد بعده شنجرف قسم اول
بوزن دو و نیم توله یکقطعه گرفته در عرق دو نیم آثار بهنکرای بخت
کند بعده در روغن مذکور پارچه پیچیده قطعه شنجرف مذکور نهد و نیم
پاو آرد گندم در شراب دوآتشه مذکور خمیر کرده شنجرف مسطور در پارچه مذکور
پیچیده در آرد مذکور غلوله سازد در پاچلد شتی نیم زیره زیره کرده
زیر و بالا غلوله گذاشته آتش دهد بعده بطور اول پارچه از روغن

مرغی که سنجرف مذکور پیچیده بدستور سابق در آرد خمیر کرده شراب
دو آتشه غلوله بطور مرقوم الصدر در یک پارچه شیشه آتش دهد بعینه
هفتصد آتش دهد تیار خواهد شد بعونه تعالی و هو علی کل شئ
قدیر و یفعل ما یشاء و یحکم ما یرید

اول چهار دسته توله سیم خالص بیداغ از یک پیاله چینی جوز و بقدری
که یک و نیم توله آب در وی نمی آید تیار کنند و چهار دعرق جو
بهتی بوزن نیم انار شاه جهانی و پیالی مذکور را بر آتش نرم نهد و
عرق مذکور در وی پر کند چون تمام عرق جذب شود عرق دیگر همچنان
که خشک شدن نیابد انداز و همچنان انداخته باشد تا که تمام عرق
جذب شود بعده نیم پاو عرق سنکها سولی بطور مذکور جذب کند و
بعده عرق یکصد و یک لیموی کاغذی بدین طریق که پیالی را بر
آتش نرم گذارد و لیموی را تراشیده عرقش در پیالی بیفشرد تا که جذب
شود بعده دیگر لیموی تراشیده بیفشارد بهمین طور عرق همه لیموی دفعه
تراشیده دفعه تراشیده انداخته باشد یکبار نیفشارد دو سه یکبار

زرنیخ

اول قلعی را گداز نموده هفت مرتبه و در روغن ... سرد ...
بعد از ان هفت مرتبه در روغن گاو و بعد از ان هفت مرتبه در
باده گاو ... سرد کند بعد از ان ورق ورق نموده در
... برگ ... ورق قلعی گذاشته ...
... بعد از ان در کوزه ... در یک چلا ... آتش بعد
شدن برآورده بکار برد خوراک یک ماشه فایده زیاد
خواهد بخشید بفضل وی الحکمة البالغة و هو الحکیم علی الاطلاق

نسخه عرق ... پای برنگ ... هلیله خورد هلیله
... پوست ... تربت سفید ... شده
... پای ... ریم ... سیاه
... ریختن ... همه را کوفته ... ملکی
... انداخته ... اسب ...
بعد ... زور بر آورده عرق کشید نیم پاو ...
... پای سول ... یا و ...

وتلخی و سستی و بای گوله و غیره هم وات با قض که حال شده باشد

همه را نافع است از تجربه و بادی بر پرهیز نماید و از شیرینی [illegible]

مجرب است. یعنی بر زبان از میان نجبت شاه [illegible] شده باشد

هر قال طبقی نیم آثار در عروق مزبور دلحت سنحن علی التوالی

والدوام نموده باشد عروق مذکور وزن که وزن برابر باشد

فهرست دین است عرق لیموی کاغذی عرق [illegible]

عرق نهلکوار از هر یک دو و نیم آثار عرق [illegible] و عرق

تنباکو عرق بادنجان عرق دهتوره عرق اک سفید عرق [illegible]

یعنی پوست از هر یک یک آثار باو بالا عرق [illegible] عرق [illegible]

عرق شندی عرق کشوندی عرق گلروند عرق [illegible] عرق [illegible]

خورو از هر یک یک آثار عرق و دو [illegible] خورد عرق [illegible]

[illegible] از هر یک نیم آثار عرق نیم با کر جون هرتال در جمیع دین عرق

سنحق نموده باشد و تمامی عروق تمام شوند هرتال [illegible]

در نهایت پهول [illegible]

نسخه کحل جامع الفواید جهت دهند و جاله و [illegible] وست کوری

وجمیع امراض چشم را نافع است طباشیر کافور [illegible] نیلوفر

کف دریا همه ادویه را باریک سائیده سرمه سا کرده نگاهدارند

جمیل بوقت خفتن در چشم کشند نفع خواهد بخشید [illegible]

ودور چشم جهت کشته پوست بلیله زرد پوست آمله بابلا

در عرق لیموی کاغذی جوشانیده باشد [illegible] نموده کولیها ساخته

نگاهدارد برای جمیع امراض چشم نافع است نسخه جهت

قوت باه ورفع رقت منی . پوست کوکر جمع نالوری شعلب مصری

پرچه موصلی نان کلها ببج بند خارخسک قرنفل ماهو چوان
انگشت تلخ ... تولچه تولچه تولچه ۳ تولچه ۱ ماشه

... دارچینی تودری سبز تودری سفید بهمن سرخ بهمن سفید
۹ ماشه ۹ ماشه ۹ ماشه ۹ ماشه ۹ ماشه ۹ ماشه

روغن الا ... ادویه مذکور را کوفته و بیخته در ... ادویه

بکوفته بعد از آن نبات یک و نیم آثار قوام کرده ادویه مذکور

انداخته معجون سازد خوراک ... ~~...~~

... اول سوده ... را در ... کرده ...
ماشه ماشه

بعده در سفیدی تخم مرغ خوب ساید با چوب ... سوده

در ... ساید و این مجموع را ... ساز و بعد از آن

... در ... داده در ... بگذارد و هرگاه این

... و ... اند و ... آتش دهد بعده

برآورد و ... را با ... دهد اول ... بگیرد ...

در آتش ... در ... کرده در ... بعینه

... باد ... بعد ... عرق ... کاغذی

... ازین

بهمین طور ... و ... مذکور را در چوب ... بجنباند

... بعد ... سیماب بیارد و عرق ... عطار ...

... سیماب انداخته در چوب مذکور ... نماید بهمین طور

... بعد از آن ... از ... با ... نماید ...

... بعد از ... گوشت ... بگیرد ... در ...

و یکبار ... یکصد و یکبار ... آتش

... که اول ... را با ... کرده آتش دهد ...

... و ... که ... نیست

... صد آتش دهد و ... یکصد و ... آثار باشد ...

و ... یک ... و ... الا ... حق

... و یک آتش دهد بحکم ... انشاء الله تعالی

نسخه ... روز ... ذر ... با ... ربع ...
۲ تولچه ۲ تولچه

تخم ...	...	...	...	...
۲ تولچه	۲ تولچه	۲ تولچه	۲ تولچه	۲ تولچه
تخم ...	...	...	...	...
۲ تولچه	۲ تولچه	۲ تولچه	۲ تولچه	۲ تولچه

بوراده ... ۲۰ تولہ ادویه را در ... ابواجته با دو انار ...
حل نماید که تمام حرب شود بعد از ان گولی بسته در ...
لنواخته روغن باشد فوز حاجت بکار برد تو عید بکر ترکیب ... از
برای حضرت پیغمبر صلی الله علیه وسلم حضرت جبرئیل آورده بودند
اگر اول چاه بخورد غفلت و فراموشی دور شود اگر دوم چاه
بخورد دل روشن گردد و اگر سوم چاه بخورد و هر مرض دور
دور شود اگر چهار ماه بخورد تن درست شود و اگر پنجم ماه بخورد
موی سفید سیاه گردد و اگر ششم ماه بخورد صد عورت را ... جماع ...
شود و اگر هفت ماه بخورد از دنیا و آخرت بهره مند شود

ورد بیت — قند سفید ۶۰ تولہ — [illegible] — سنبل [illegible] — [illegible] — [illegible] تولہ
بهره [illegible] — نانخواه [illegible] — تخم [illegible] — ... این همه ادویه را کوفته و بیخته
تا ... چند روز ... برابر ... بعد ... کرده بعد
خوردن طعام بخورد بعد چند روز لیس عجایب ... الحمد
بکار او ... دست برای قوت باه — [illegible] — [illegible] ۱۲ ماشه

خاکستر ۱۲ ماشه

خاکستر — [illegible] — زنجبیل — [illegible] — [illegible]
۱۲ ماشه — ۱۲ ماشه — ۱۲ ماشه — ۱۲ ماشه
خولنجان — [illegible] — این همه را کوفته و بیخته در شهد
خالص چهار برابر ... ۱۲ ماشه ... خاک ... خوش ...
وقت ... شود و ... نسخه ... داخل شود ...

[illegible] — روغن گل — سفیده تخم مرغ
۶ ماشه — ۶ ماشه — یک عدد
... در روغن گل سائیده و در سفیده تخم مرغ آمیخته در
... تعویذ ...

بواسیر بادی ... — رسوت ۱۲ ماشه — [illegible] ۱۲ ماشه — [illegible] ۱۲ ماشه — [illegible] ۱۲ ماشه
کافور ... ۱۲ ماشه — نیم ... — روغن ... هفت بار ... این همه ادویه
در آب سائیده بعد از ان با روغن زرد ... لگاه دارد
... بواسیر ... بواسیر خونی و بادی ... سود
چاکسو — ... — ... اول در ... چاکسو ... کرده
۱۲ دانه — ۱۲ دانه — ۲ دانه
بعد از ان ... سیاه ... آب ... کوفته ...
... با ... لگاه دارد ... وقت ...

۱۵,۴

سفال دو او درکنند بر سر او و به ااو ر میان ب بوکور وبیت بهر
اکرل نماید نسوار ان حب یابد برای بخور و شود یکی وقت هیچ یکی و رفت
شام بخورد از بادان و قرنی پرهیز نماید طلسم بهار دور مان غوث را
وخشک کنند و هیکر کسی حقه باشد بر سیمه او بلند ابراد انحه حصف
او باشد و هرچه ارد بوسه بر سیخ و بلا طلسم خاک سوراکو ما کورش
برکند و بر بر کسی حقه باشد انوار و بهوار لسود طلسم ه هرکه بر دور
سینه مرده باشد یلیمت خاک از کور او بیار د و در خانه هرکس
که انوار دهم مردم ان خانه حقه باشند طلسم خر لی عوارد سوخت
مالد و در انش انوار د سوخته لسود و به سوزد طلسم بیار د کوب
اهیمی زنره — حکر — عقعق — کرپه سیاه جیک کرده
دسی نماید و علوله سارف و در میان از ما لوه در کنه انکشتر بی
بدست کنانید هر وقت که ان انکشتری در دهن بدارد از
چشم مردم بنا کرد و دام هم سش ز نیداد را هیچکس نه بیند بود عد بک
بیار د اما ان و دل و خون نهد و باشند بخیه بر کرا بحواند عاشق
شود حریمت

شوراند
سود حرب بات نوعید یکر بهار دست بر کسی هیچ حیلو در
بالعاب خوف نوی شود بحواید دیوانه اد شود محرب تبت
نوعید یکر از برای باد و با برو که باشد و بجه ارد باد لوله با نشد
دیا اماله سکم بر علتی که باشد حور نبی که راندن ماده با شد
فرزند ایدو کرمی کوشی یزدو و تلع کرم کردا شیت

سیر با نحد — رود هاد — دوانیج — انار دانه — بیخ حیقه — نمک سار
دسعد کر — نمک حور — نخ سول — انکوره — رعفات — فلفل ازرق
حلیب صد ادجوابنج حروبای ابن سیزده دوا ان مساوی بکیرد و کوفته
و بیخته نگاهدارد اول روغن زردواغ ارده لعده سیر در درباه
بکهد تو عو که سوخته شود و در دوا ادل بیاند و شیند جا القی بای
درادو بیم کور انجته و برابر ادرند حرب ابدا اخته بسر بعد در بغدم
نگاه دارد و لعد سه هفته از کدام بیرون آرد و ران بیخ ورم بر روز
نبار بخورد بستاد علت که از باد خیزد و دفع ارد نوعید یکر
علاج دردکوشی یه سیر بخورت عرب کشی انذکی بهار و دود رلو ستی
۱۵،۵

بکرباخون
حنقاند ور کوشس تزور تو عنبد بکر الر کوشسی ازابر بلدرو
بکرسس
میرور اب بنا و حند قطره در کوشس حکاند ور حال اواز تو
و
ورفتی خون نماند و نیکو شود تو عید بکر علاج باشور بهار
از
خروال سکی لفند با هند ار رو طلا کنند نیکو شود تو عید بکر
سود
سرکین اسب تازه که همان زمان افتاده باشد راحت
خون اوور حال بالسند از متوده گشت تو عید بکر حاکم حبشی
سوده
سوزد و خوردن و بلاد فوری ور نشایی طلا کنند ور وقع
ویه
تو عید بکر بنفشه سرخ دو عدد اقیات جهار قلوس و این اد
سفوف کرده بلای ان باشنده بخورد و دوا هیست

سفید
باب ... عود ... ...
الکحول
فلفل ... همه را هم وزن گرفته سفوف ساز و در عفران
اماسه
کوفته نها مرند برای قوت باه بسیار مجرب است
برای مفارقت   خاک زیر پای حب ...
اورار سوره
... وزیکرو و پاره نمک و دان خاک ...

الهامی ...

بنت
... ایورش کفشت مرتبه بخوانند ور الش انداز و لفرمان حوا
خاط خواه مفارقت افتد
موتیع ... ...
... ...
مرسی
... بعد عصاره انار ترش نیم انار ور طرف جینی
۱۰
فلفل بر روی اتش بگذار و باله به لصف رسد و ...
ورقی ... عسل خالص ممزوج نماید ... کرده باشد
کرده
... سقوط ... باشد بادیک سوده ... ...
باقی
ور افتاب ... ... زیاده ... ...
...
باتر ... ... شود ور چشم کشد نافع آمد
اعداس
ادام

وارجینی	...	...	طباشیر	گل ...	...
ادام	ادام	ادام	ادام	ادام	ادام
...	...	...	دیگر	...	اب ...
ادام	ادام	...		...	...
گل ...	دم الاخوین	تخم ...	...	...	...
...	...	...	...	...	...
...	...	...	گل ...	...	...
...	...	...	...		

این همه ... ... کوفته بیخته ور لعاب بهی ... ...
حب ... شربت بنفشه وقت صبح یک حب بخورد ...

صحبت شود نسخه مسهل بونه [illegible] و روغن بیدار [illegible]

شرور است و دو تود سیماب زیر زمین [illegible]

انزرود و در ایران از حرارت چهار حلقه وار [illegible] و در روغن [illegible]

تا دو باشی بادام تر نون بریس باره ابتی باشد و [illegible]

کدالشی تمام ور جب [illegible] بود و عصب در حرم [illegible]

مجموع بالا بدا جمع فالی [illegible] که خلاه [illegible] الشی چهار [illegible]

رسیده است نسخه ملین [illegible] باره [illegible]

[illegible] بادام خلیل را به الشی کوار [illegible] باره [illegible] ایران [illegible] اوام اوام اوام اوام

بعده همه ادویه را [illegible] اندازه الشی انکشت [illegible]

و بسیار [illegible] حل [illegible] نماید [illegible] شود [illegible]

[illegible]

برای فساد خون و مواد [illegible] مفید است

[illegible]	چیرات	شنبده	[illegible]	[illegible]	[illegible]
اوام	اوام	اوام	اوام	[illegible]	اوام

همه ادویه را کوفته [illegible] نماید [illegible] کرده [illegible]

صبح [illegible] بنبر [illegible] [illegible]

بالا ران [illegible]

مفید است کباب بلادر [illegible] درسر کار [illegible]

[illegible] و جوان و [illegible] شود بعده [illegible]

[illegible] ۳ بار [illegible] بعده [illegible]

و [illegible] بالا الشی [illegible]

[illegible]

[illegible] خاکستر کرده [illegible]

[illegible] بیک مالیه و [illegible]

و اوه بیار [illegible] ماسند

[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]
۳ ماسه	۴ ماسه	۴ ماسه	۴ ماسه	۴ ماسه

[illegible] بالا کسی [illegible] بوده [illegible]

[illegible] نماید نسخه جریان و قوت باه [illegible]

[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]
[illegible]	۹ ماسه	۶ ماسه	۶ ماسه	۶ ماسه	[illegible]
[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]
۶ ماسه	۶ ماسه	۶ ماسه	۹ ماسه	۱۲ [illegible]	[illegible]

[illegible] گرده [illegible]

نسخه سوزاک که کفاری بیمار سازد و ... [illegible]

سنگ جراحت طوطیا — سوده — در سفید کرده [illegible]

برگیرند و دو دو ... از ان ... خوب و جهت سفیدی ...

کوزه باشند که باید خوب مخلوط شود بعده ... [illegible]

نسخه گشنه عجیب ... یک توله ... [illegible]

گشته نماید نسخه دیگر سفید ... [illegible]

روغن ... بیست ... سوزاک ... [illegible]

کوزه خواه گلاب ... برای جریان ... فوت باده

خوراک یک توله نسخه خضاب ... [illegible]

بعد ... نمایند بعد ... اگر ... خواهد شد

بعده ... وقت صبح ... [illegible]

خواهد شد نسخه جریان ... [illegible]

پارچه ... وقت صبح یک توله همراه ...

همراه باشد نافع ... [illegible]

...

بمنزله ... بالا ... یک ... [illegible]

یک توله ... باشد نسخه قوت باه ... [illegible]

... خرما ... [illegible]

... [illegible]

... بالا ... [illegible]

... روز ... [illegible]

... روز ... [illegible]

و باشد ... هر روز ... باشد

... [illegible]

... [illegible]

... [illegible]

... [illegible]

... [illegible]

... [illegible]

نسخه سوزاک انزروت ۲ مثقال گل ارمنی ۲ مثقال [illegible] بادیان رومی
سائیده با یک [illegible] و در میان شیشه ۸ مثقال [illegible] بخورد نسخه
گل سرخ گل جنبلی دار فلفل مربع [illegible] دوشه روز در برابر سائیده
نگاه دارد و وقت حاجت نگاه دارد حب [illegible] ۵ اوراق [illegible] صعوه
برای کودکان مجرب است نسخه سفوف بسیار آزموده است
سنبل [illegible] کوکر و خولنجان [illegible] این همه را سفوف کند و همه او [illegible]
یک تولد بخورد نسخه [illegible] [illegible] [illegible] قسم که باشد
کنجد [illegible] تخم سیاه این همه او و همه از [illegible]
در عرق برگ [illegible] گولی باشد تخم سیاه [illegible] بگلوی صبح و
شام همراه آب بخورد و در روغن [illegible] بخورد اول چهار روز
این دوا [illegible] بخورد بعد [illegible] وقفه داده شروع نماید
بار [illegible] همچنین دفعات [illegible] بخورد [illegible]

الله اعلم

[illegible] [illegible] [illegible] عصاح [illegible] که [illegible] مجرب است
[illegible] [illegible] [illegible] تخم سیاه [illegible] فلفل دراز [illegible]
این همه او و همه را کوفته و بیخته و [illegible] برگ [illegible] که با [illegible]
باشد گولی بمقدار [illegible] بسته نگاه دارد و [illegible] وقت شب
بخورد [illegible] این مورد [illegible] روز [illegible] [illegible] علاج [illegible] بسیار مجرب است
[illegible] [illegible] [illegible] زعفران [illegible] [illegible] [illegible]
[illegible] [illegible] [illegible] [illegible] همه او و همه را کوفته در عرق
گولی برابر [illegible] بسته نگاه دارد و اگر [illegible] نماید کم بخورد از [illegible]
و [illegible] [illegible] نماید و [illegible] بخواهد ماند [illegible] [illegible]
[illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] نگاه دارد و [illegible]
[illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible]
[illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] بفضل الله
آرام خواهد شد [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible]
[illegible] [illegible] سائیده [illegible] [illegible] [illegible] نهاده

آتش و نهد به سرو سندان و دوای از برادر و ت یک سنج کولا
بیاده باشد تا باوه از مریخ نه بندد و به از مانع خواهد شد سنجی کو باقریب
و دوسته ملوستق جارو از آنسو چند بار آتش گذارد و بعد بر آورده ساید
که برآورد و کوشش قدری انداخته تا لای این رکسی
در کوشش بتابند آرام خواهد شد

جمع کرده دارد پس پیالی مذکور تیار خواهد شد بعده بیاز و سیماب سفید
صاف کرده یک تولا اول در نیم آثار عرق شاهتره سحق نموده بعده
در نیم آثار عرق برگ سنجد سیاه که بیخ و برگش سیاه باشد سحق
نماید و یک پاس بقدری نوشادر صاف کرده در پیالی مذکور گذارد و دیگی
دیگدان خورد که در مقدار برابر پیالی باشد از این تیار ساخته
زیر آن چراغی از روغن تلخ با فتیله گنده یعنی فربه روشن
کرده دارد و پیالی مذکور بر او بگذارد و قدری بلوطه سنجی باریک
سوده یا سائیده اندک اندک انداخته باشد تا بقدر یکماشه
چندانکه سیماب سیم خالص بود بفضله ذکر حق تعالی ذی الحکمة و
البالغ بعد از آن اگر دیگر بخواهد دیگر بار سیماب بگیرد بمقدار مذکور
آورده در عرق مسطور بطور مذکور کهرل نموده و صاف کرده در
پیالی مذکور انداخته آتش کو چراغ موافق سابق مع انداختن
میده لوطه سنجی کرده باشد بار سیوم هم بدین طور عرض که تا
ثابت ماندن پیالی مذکور سیماب گداخت خواهد شد و هر گاه که

در پیالی سوزان خواهد هیچ بکار نخواهد الا همون پیالی خاکستر کرده
خوراک نموده باشند و دیده شد که در یک پیالی قریب هفت
بار سیماب سیجنا میشد باقی والله اعلم بالصواب والیه المرجع
والماب فاستغفر من الذنب والخطار و نستعین بملک الاقوام
والعطار. اول قلعی را گداز نموده هفت
مرتبه در روغن سرشف سرد نماید بعد ازان هفت مرتبه در دوغ
گاو بعد ازان هفت مرتبه در بول ماده گاو نمایید سرد کنند
بعدان ورق ورق نموده در خریطه ٹاٹ سرکه شیب بر کرده
درمیانش ورق قلعی گذاشته خریطه را محکم بدوزد بعد ازان
در کوزه یکدرعی در پا جلد شیته آتش بعد سرد شدن برآورده
بکار برد خوراک بکلان فایده زیاده خواهد بخشید بفضل ذی
الحکمة البالغ وهو الحکیم علی الاطلاق
زرنیخ یعنی هرتال بوزن یکفلوس آورده در عرق لیموی
کاغذی بوزن سه فلوس تر نماید چون خشک در یک اثار

سرکه ملوی آورده غلوله سازد و درمیانش زرنیخ مذکور گذارد و
وبته و بالائش برگ نیب خشک داده در هیچ اثار با حک دشتی
آتش و بعد شکفت خواهد ببرکت الله تعالی
یعنی هرتال از میان محبت شاه شنیده شد
هرتال طبقی نیم اثار در عروق مرقوم التحت سحق علی التواتر و الدوام
نموده باشد عروق مذکور معه وزن که وزن سه اثار شاه جهانی قرار
این است عرق لیموی کاغذی عرق شاخ گگکه
عرق کهکهوار از هر یک دو و نیم اثار عرق رجل نیب و عرق تنباکو
عرق بادانجان عرق دهتوره عرق آک سفید عرق کوکنار یعنی پوست
از هر یک یک اثار یا و بالا عرق مکوی عرق ہنکره عرق منڈی عرق
کوندی عرق ککروندہ عرق کنکهی عرق کٹائی خورد از هر یک
یک اثار عرق دودهی خورد عرق سنکهہولی عرق ٹٹلی از هر یک
نیم اثار و نیم پاو چون هرتال در جمیع این عروق سحق نموده باشند
و تمامی عروق تمام شوند هرتال مذکور را در تنالی بهول بر سپاسی..

2-